حسین ۲۴٫٦٫۸۴

کتاب در علم طب

کتاب در علم طب

کتاب در علم طب

[illegible]

[illegible] ۱۰ بار	[illegible] ۵ بار	[illegible] ۵ بار	[illegible] ۵ بار	[illegible] ۱۰ بار	[illegible] ۵ بار
[illegible] ۵ بار	[illegible] ۵ بار	[illegible] ۵ بار	[illegible] ۱۰ بار	[illegible] ۷ بار	[illegible] ۵ بار
[illegible] ۵ بار	[illegible] ۵ بار	[illegible] ۵ بار	[illegible] ۵ بار	[illegible] ۵ بار	[illegible] ۵ بار
[illegible] ۵ بار	[illegible] ۵ بار	[illegible] ۵ بار	[illegible] ۵ بار	[illegible] ۱۰۵	[illegible] ۵ بار
[illegible] ۵ بار	[illegible] ۵ بار	[illegible] ۵ بار	[illegible] ۵ بار	[illegible] ۳۰ بار	[illegible]
[illegible] ۱۰ بار	[illegible] ۱۰ بار	[illegible] ۱۰ بار			

[illegible]

[illegible]

کتاب سدید در طب

بسم الله الرحمن الرحیم

باب اول در امراض راس یا مشتمل است بر بیست و پنج فصل فصل اول در صداع یعنی درد سر فصل دوم
در برسام فصل سیوم در دوار و سدر یعنی کردیدن سر و تاریکی چشم هنگام برخاستن فصل چهارم در سبات
روکه [illegible] و بیداری [illegible] فصل پنجم در [illegible] فصل ششم در سکته فصل هفتم در لقوه
یعنی کج شدن دهان فصل [illegible] در [illegible] فصل نهم در کابوس
یعنی [illegible] فصل دهم در صرع یعنی [illegible] فصل یازدهم در رعشه یعنی [illegible] فصل دوازدهم در ماخولیا فصل سیزدهم
در سهر یعنی بیخوابی فصل چهاردهم در نسیان فصل پانزدهم در زکام و نزله فصل شانزدهم در حزاز یعنی سبوسه کی
از اعراض [illegible] فصل هفدهم در سعفه یعنی [illegible] که در سر [illegible] فصل هجدهم در داء الثعلب
و داء الحیه یعنی [illegible] موی [illegible] فصل نوزدهم

در انتشار الشعر و آن علتی است که تمام موی سر [illegible] فصل بیستم
در تشقق الشعر یعنی ترقیدن مو فصل بیست و یکم در افراط جعودت موی [illegible] نیکو شدن موی
فصل بیست و دوم در [illegible] یعنی [illegible] فصل بیست و سیوم در طول الشعر یعنی درازی مو فصل بیست و چهارم
در خضاب فصل بیست و پنجم در قمل یعنی شپش باب دوم در امراض چشم مشتمل بر [illegible] فصل
فصل اول در رمد یعنی درد چشم فصل دوم در قرحه العین فصل سیوم در [illegible] یعنی [illegible] چشم فصل چهارم
در [illegible] فصل پنجم در جرب یعنی [illegible] فصل ششم در حکه یعنی خارش [illegible]
فصل هفتم در سبل یعنی [illegible] فصل هشتم در سلاق [illegible]
یعنی [illegible] فصل نهم در [illegible] یعنی [illegible]
در ملک [illegible] فصل دهم در [illegible] یعنی [illegible] فصل یازدهم در [illegible]
فصل دوازدهم در طرفه یعنی [illegible] فصل سیزدهم در [illegible]
فصل چهاردهم در [illegible] فصل پانزدهم
فصل شانزدهم در [illegible] یعنی [illegible] فصل هفدهم در [illegible]
یعنی [illegible] فصل هجدهم در [illegible] فصل نوزدهم
در [illegible] یعنی [illegible] فصل بیستم در [illegible]
در [illegible] فصل بیست و یکم در [illegible]
[illegible] فصل بیست و دوم در جرب یعنی [illegible] فصل بیست و سیوم در [illegible]
[illegible] فصل بیست و [illegible] در [illegible] فصل بیست و چهارم در ضعف البصر باب سیوم
در امراض کوش

در امراض کوش مشتمل بر شش فصل فصل اول در وجع الاذن یعنی درد کوش
فصل دوم در دود الاذن یعنی کرم که در کوش پیدا شود فصل سیوم در قرحه
الاذن یعنی ریشی کوش فصل چهارم در طنین کوش یعنی بانگ کردن
فصل پنجم در طرش یعنی کری و کرانی کوش فصل ششم در اماس بن کوش
باب چهارم در امراض بینی مشتمل بر شش فصل فصل اول در رعاف یعنی خون بینی
فصل دوم در اخشم یعنی بستگی بینی و باطل شدن مشامه فصل سیوم در نتن
الانف یعنی بوی بد بینی فصل چهارم در بواسیر بینی و آن کوشت نرم
سست سرخ یا سفید در بینی بر روید فصل پنجم در قرحه الانف یعنی ریش بینی
فصل ششم در اماس و تحکّی و درد بینی باب پنجم در امراض لب و دهان و زبان
و دندان و حلق مشتمل بر ده فصل فصل اول در وجع الاسنان یعنی درد دندان
فصل دوم در حرکت الاسنان یعنی جنبیدن دندان فصل سیوم در [illegible]
دندان و در [illegible] فصل چهارم در [illegible] جنبیدن دندان فصل پنجم در [illegible]
تحکّی و دمیدگی بن فصل ششم در تحکّی لب و دهان فصل هفتم در [illegible]
لب فصل هشتم در ورم الشفه یعنی اماس لب فصل نهم در [illegible] یعنی [illegible]

در جوشش دهن فصل دهم در نفاط الالف یعنی کرانی زبان در سخن گفتن
گویند فصل یازدهم در عظم اللسان یعنی بزرگی زبان فصل دوازدهم
در ترقد کردن زبان فصل سیزدهم در نفث الدم فصل چهاردهم در بحر یعنی
کنده دهن فصل پانزدهم در خناق فصل شانزدهم در ذبحه فصل هفدهم
در بحة الصوت فصل هیجدهم در [illegible] فصل نوزدهم در [illegible]
باب ششم در امراض سینه مشتمل بر [illegible] فصل فصل اول در سرفه
فصل دوم در ضیق النفس فصل سوم در ربو اطفال فصل چهارم
در ربو فصل پنجم در ذات الریه فصل ششم در سل فصل هفتم
در ذات الجنب فصل هشتم در برسام فصل نهم در وجع الصدر
در دو سینه باب هفتم در امراض دل مشتمل بر چهار فصل فصل اول
در خفقان فصل دوم در ضعف دل فصل سوم در غشی فصل چهارم در وجع
الفواد باب هشتم در امراض معده مشتمل بر چهارده فصل فصل اول
در وجع المعده فصل دوم در التهاب فصل سوم در [illegible] فصل چهارم
در ورم المعده فصل پنجم در قلت جوع فصل ششم در [illegible]
فصل هفتم در [illegible]

فصل هفتم در هیضه فصل هشتم در قواق فصل نهم در درب فصل دهم در جلفه
فصل یازدهم در بجا شدن ناف فصل دوازدهم در نفخ معده فصل سیزدهم در [illegible]
مزمن فصل چهاردهم در افراط عطش باب نهم در امراض روده مشتمل بر هفت فصل
فصل اول در زلق الامعا یعنی [illegible] طعام غیر منهضم [illegible] فصل دوم
در مسیح و زحیر یعنی [illegible] فصل سوم در اسهال فصل چهارم در کرم شکم
فصل پنجم در حلقه که انرا هندی سول گویند فصل ششم در قولنج و [illegible]
روده است فصل هفتم در کوله شکم باب دهم در امراض جگر و سپرز مشتمل بر
چهار فصل فصل اول در استسقا فصل دوم در یرقان فصل سوم در درد جگر
و سپرز فصل چهارم در ورم الطحال یعنی ورم سپرز در باب یازدهم
در امراض گرده و مثانه مشتمل بر نه فصل فصل اول در سنگ گرده و مثانه
فصل دوم در اماس گرده و مثانه فصل سوم در ریح الکلیه فصل
چهارم در حبس البول فصل پنجم در حرقة البول فصل ششم در کثرت بول
بالسکی فصل هفتم سلس البول فصل هشتم در بول کردن در جامه خواب
فصل نهم در بول الدم باب دوازدهم در امراض خصیه و قضیب

فصل سوم در قروح قضیب فصل چهارم در سیلان منی یعنی [illegible] فصل
پنجم در قوت باه باب سیزدهم در امراض رحم مشتمل بر [illegible] فصل فصل
اول در ادرار [illegible] فصل دوم در [illegible] فصل سوم در [illegible]
فصل چهارم در [illegible] فصل پنجم در سیلان الرطوبات فصل ششم
در [illegible] فصل هفتم در [illegible] فصل هشتم در [illegible] فصل نهم
در احتناق الرحم فصل دهم در [illegible] فصل یازدهم در کثرت [illegible] فصل
دوازدهم در [illegible] فصل [illegible] در [illegible]
باب چهاردهم در امراض مقعد مشتمل بر [illegible] فصل فصل اول در بواسیر
فصل دوم در [illegible] مقعد فصل سوم در ناصور فصل چهارم در شقاق مقعد
فصل پنجم در خروج مقعد فصل ششم در [illegible] باب پانزدهم
در اوجاع [illegible] مشتمل بر نه فصل فصل اول در وجع المفاصل فصل
دوم در عرق النسا فصل سوم در وجع الرکبه فصل چهارم در نقرس
فصل پنجم در وجع الظهر فصل ششم در [illegible] فصل هفتم در [illegible]
فصل هشتم در [illegible] فصل نهم در [illegible] باب شانزدهم در اورام

و [illegible] فصل سوم در [illegible] فصل چهارم در [illegible] فصل پنجم در [illegible]
فصل ششم در [illegible] فصل هفتم در سرطان فصل هشتم در طاعون
فصل نهم در [illegible] فصل دهم در [illegible] فصل یازدهم در [illegible]
فصل دوازدهم در [illegible] فصل سیزدهم در [illegible] فصل چهاردهم
در [illegible] فصل پانزدهم در [illegible] فصل شانزدهم در [illegible]
فصل هفدهم در [illegible] فصل هیجدهم در [illegible] فصل نوزدهم
در [illegible] باب هفدهم در امراض جلد مشتمل بر [illegible] فصل
فصل اول در [illegible] فصل دوم در [illegible] فصل سوم در [illegible] فصل
چهارم در [illegible] فصل پنجم در [illegible] فصل ششم
در [illegible] فصل هفتم در [illegible] باب هیجدهم در [illegible]
[illegible] فصل فصل اول در [illegible]
در [illegible] فصل سوم در [illegible] باب نوزدهم در [illegible]
[illegible] فصل [illegible] فصل اول در
[illegible] فصل دوم در [illegible]

در بیان صفراوی محرقه فصل چهارم در بیان بلغمی که آن را امتعه گویند فصل پنجم در بیان سوداوی
فصل ششم در حمیات ترکیبی فصل هفتم در تب ربع فصل هشتم در بیان حمی دق باب سیم در امراض
سر و ... فصل اول در علاج مطلق ... فصل دوم در ... فصل سیوم در امراض عفونت
اعضا فصل دوم در امراض ... فصل سیوم در امراض اطفال باب چهارم در ...
فصل اول در علاج مطلق ... فصل دوم در ... فصل سیوم در ... فصل چهارم در ...
فصل پنجم ... فصل ششم در ... باب دوم در ادویه ... فصل
فصل اول ... فصل دوم در ... فصل سیوم در ... فصل ...
و ... باب سیوم در ادویه مجربه ... باب اول در امراض ...
فصل فصل اول در صداع یعنی درد سر اگر از خون باشد علامت آن سرخی رنگ رو و چشم ...
و حرارت ... علاج فصد قیفال ...
باید ... که ...
نافع است دیگر افیون مصری ...
... علاج ...
... دیگر
کشنیز ...

استعمال ... آب
سرد ... نافع است دیگر ...
... دیگر آب ...
... قطره ...
دیگر ...
دیگر صداع ...
علاج خوردن ...
با نبات خوردن نفع تمام دارد و اگر از بلغم بود علامت آن گرانی سر و چشم ...
و خواب بسیار و نسیان علاج آن قی کردن باب تری و ...
... و خوردن
اطریفل ... دیگر ...
در هر ...
درد از موضعی به موضعی ... علاج ...
باب سوده ... دیگر ...
... قطره شیره ...
...
... دیگر
در دسر که از احساس ...

افیون خالص یکدام ... حل کرده نگاه دارد و یک ... روغن گنجد ...
... گرم نماید و آب افیون ...
... صاف کرده نگاه دارد ...
... دیگر ...
و با هم چند روغن کنجد و آب ... صاف نموده نگاه دارد
... دیگر در دسر از هر قسم که باشد ...
در روغن گاو بریان کرده با شیر ...
دیگر در دسر قوی ...
یا روغن گل چهار دام ...
...
...
...
ده قطره در منخر چکانند دیگر ...
روغن گاو آمیخته ... دیگر فلفل ...
کافور ...
در دشقیقه ... دیگر برای
دفع درد شقیقه ...
به حجب باشند

... دیگر فلفل ... روغن گاو ... چکاند
جمیع ... صداع و شقیقه را نافع است دیگر روغن کنجد ...
...
...
... چکاند جمیع امراض که از ...
بالا باشد نافع است دیگر خوردن مغز ...
شود و ... نافع است ...
... دیگر خوردن
حلوای ... دیگر درد شقیقه
را نافع است زعفران را ... تخفیف حاصل می‌شود دیگر
روغن بادام و آب ... تخفیف حاصل شود
این نسخه ... معجون ...
صداع ...
تمام ... منافع امراض متعدده ...
و در هر ... مصطفی

زعفران طباشیر سفید دارچینی ادخر [illegible] از هر یک [illegible] تخم [illegible]
فوه لک منقی تخم کاسنی تخم کرفس ریوند [illegible] از هر یک [illegible] فلفل
دار فلفل [illegible] وزن برابر شکر [illegible] همه [illegible] ادویه کوفته
سرشته خوراک از نیم توله تا یک توله فواید [illegible] میشود دیگر
جهت درد شدید [illegible] بار در بچه [illegible] خورد [illegible] دارد
اول [illegible] این اسم را بخواند یا [illegible] کل کرب عظیم
بار بر بچه [illegible] بعدی [illegible] بگوید که جای درد
[illegible] اول [illegible] بعدی میخ بگوید [illegible] که درد [illegible]
درد [illegible] محکم گیرد [illegible] میخ [illegible] بعدی
[illegible] بگوید [illegible] دیگر [illegible] در بار [illegible]
درد ساکن شود اگر [illegible] میخ [illegible] درد [illegible] دیگر [illegible] درد چشم
و درد گوش و درد دندان [illegible] فصل دوم
در سرسام که بیماری [illegible] ورم [illegible] که از صفراوی [illegible] بلغمی [illegible] بود
و درد [illegible] در دماغ [illegible] دماغ [illegible]
[illegible]

ان عارض شود و این بهانه صعب است تخصص ورم که در [illegible] دماغ باشد و این مرض را
در هندی [illegible] گفته اند علامت سرسام صفراوی تب تیز دائمی
و گرانی سر و پریشانی خواب [illegible] دهن صداع و اضطراب نفس [illegible]
و نبض [illegible] و موجی و سیاهی زبان مایل [illegible] و اگر [illegible] با عضا [illegible]
برند [illegible] شود و سرعت عطش و بیخوابی و زردی چشم و دیگر علامات صفرا
علاج صندل سفید و کافور [illegible] در گلاب و سرکه سایده سعوط کنند و اگر
علت از اندازه [illegible] پس [illegible] کنند یا فصد قیفال و خون را
[illegible] تا ضعف ظاهر شود و اگر در سرسام خون [illegible] روان شود
انرا [illegible] گویند که موجب صحت است و اگر از حد اعتدال بگذرد باید
بست و حد اعتدال [illegible] دیگر آب جو و شربت [illegible] هندی
و شیره خرفه و آب انار [illegible] از [illegible] که
آب جو [illegible] سرد کرده [illegible] خورده باشند [illegible] اسبغول ساده
در آب حل کرده بخورند و اگر تشنگی بسیار باشد آب کدو بریان خرفه
[illegible] در ان سایده ترصاف کرده [illegible]

و [illegible] و [illegible] که گل بنفشه در ان جوشانیده باشند و اگر [illegible]
باشد برگ [illegible] فرش کنند و گل سرخ تازه و صندل سفید و گلاب و کافور
در حوالی نگاه دارد و اگر زمستان باشد سکونت در منزل معتدل باید و سیاهی
زبان [illegible] که با آب اسبغول و قند [illegible] کرده باشند مالیده غذای شوربا کدو
و اسفاناخ یعنی پالک علامت سرسام [illegible] تب دائمی و هذیان و سرخی زبان
و چشم و [illegible] رگهای سر و عرق [illegible] و [illegible] است دیگر علامات [illegible]
علاج خوردن شربت عناب و طلیه صندل سفید [illegible] توله [illegible]
توله [illegible] گلاب حل کرده [illegible] کنند و زبان [illegible]
دارد و اگر سرسام از بلغم باشد علامت آن تب نرم دائمی و اختلاط
عقل و بسیاری خواب و فراموشی و رطوبت بینی و سایر علامات بلغم است
و این قسم را به یونانی [illegible] گویند علاج [illegible] بلغمی گویند و علامات
در سرسام [illegible] است یعنی [illegible] آب دال [illegible]
انکه تمامی [illegible] ماده [illegible] فصل [illegible]
[illegible] چشم [illegible] بر خاستن سبب آن صفرا یا خون یا بلغم یا [illegible]
[illegible]

اگر علامت صفرا یا خون ظاهر شود فصد قیفال [illegible]
بعده مطبوخ [illegible] نسخه ان در کتاب [illegible] میشود برای صفراوی
[illegible] صندل و کافور [illegible] تازه [illegible]
نافع است و اگر بلغم [illegible] خورد [illegible] فلفل [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بخورند [illegible]
[illegible] کرده [illegible] شربت [illegible] سعوط کنند [illegible]
خوردن [illegible] نافع است احتراز از خوردن [illegible] باب
چهارم در بیان [illegible] فالج [illegible]
[illegible] گویند [illegible] گردد [illegible]
[illegible] عضو [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد علاج [illegible] ده درم [illegible]
[illegible]

وجوشش پوست بید انجیر بالای آن بخورد تا یکماه جمیع امراض بادی و کرم شکم
و درد پشت و کمر را نافع است   اسباب [illegible] تا کلنکشی تخم دهاتوره
هر چهار وزن برابر بطریق حب [illegible] ساخته خوراک نیم [illegible] برای چهوله
و [illegible] و دیگر امراض بادی و بلغمی را نافع است برای
چهوله تا کلنکشی حبه [illegible] تخم دهاتوره کلونجی موصلی سیاه تخم کونچه از هر یک [illegible]
خوب کوفته نموده در [illegible] کرده در [illegible] هر روز
تا [illegible] بادی [illegible] فالج را نیز نافع است   معجون سیر
بسیار نافع است سیر مقشر ده دام سیر گاو دو دام [illegible] سیر را در شیر بجوشانند
چون غلیظ شود سیر را دور کرده نیم آثار شهد داخل کرده [illegible] تا نام
حل شود خوراک از یکدام تا یکنیم دام   برای [illegible] درد اعضا [illegible] که از
ریح [illegible] باشد [illegible] برابر آب [illegible] کرده نیم گرم ضماد کنند [illegible]
[illegible] روز اول [illegible] ظاهر شود   پوست درخت [illegible] سوده [illegible]
عضو [illegible] نهد و بسته شود   [illegible] هر دو وزن برابر کوفته [illegible]
و بالای آن [illegible] گذارد [illegible] نهد و شب بخوابد و صباح دور کند [illegible]
[illegible]

همین قسم نماید دیگر برگ انار درست در آب [illegible] صاف کرده [illegible] کوفته
و [illegible] برگهای مذکور که هنوز [illegible] باشد [illegible] گرم نموده به نهد و دیگر برای باد
که در اعضا باشد شنگرف سوده با روغن [illegible] بر اعضای بادی [illegible] نمود
دیگر موم چهار دام شنگرف یکدام موم را گداخته و در آن شنگرف را سوده داخل کرده بر پارچه [illegible]
[illegible] نیم گرم بر عضو [illegible] بندد   فصل ششم در فالج این علت را در هندی [illegible]
که نیمه بدن آدم در عمل سست شود و در اعضای [illegible] علاج [illegible]
[illegible] نیم ماشه سوده با عسل مخلوط [illegible] نیم گرم [illegible]
[illegible] آب [illegible] عسل [illegible]
دیگر [illegible] آب [illegible]
[illegible] نیم گرم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] آمیخته [illegible] گرم
[illegible] زنجبیل فلفل گرد زیره سیاه [illegible] مخلوط [illegible]
[illegible] برای دفع لقوه و صرع [illegible]
[illegible]   فصل [illegible] در سکته مخوف است [illegible] علاج
[illegible] حس و حرکت جمیع اعضا باطل شود [illegible]
[illegible]
[illegible] مانند [illegible] سکوت [illegible]
[illegible]
[illegible] سکوت [illegible]
[illegible]
[illegible] سکوت [illegible]
[illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible] نیم گرم [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] سکوت [illegible]
[illegible]
[illegible] علاج
صرع نماید   فصل [illegible] در لقوه و آن علتی است که دهن کج [illegible]
[illegible] نتواند کرد [illegible] مخوف نیست علاج آنکه [illegible]
[illegible] دافع این مرض است   عاقرقرحا قسط خردل
از هر یک یکدام [illegible] یکدام در ده دام عسل آمیخته غرغره کنند [illegible]
[illegible] بخورد [illegible] برابر
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] روغن [illegible] هندی با روغن [illegible]
[illegible] حرکت [illegible]
[illegible] سوده سعوط کنند   فصل [illegible] در [illegible] هندی [illegible]
مرضی مخوف است [illegible] غایت گرانی [illegible]

چشم باز کنند و باز بخواب رود و فلفل گرد سوده در ماشوره نهاده در بینی دمند
دیگر بکجلی تخم گیتایی باریک سوده در بینی چکانند تا عطسه آید هر دو ساق محکم ببندد و اگر
بدین تدبیر بیدار نشود تخم حنظل ده درم خردل و شملیت هر یک پنج درم کوفته
در زیت و [illegible] جوشانند تا نیم دام بماند چاشنیه سیر کرده حقنه کنند تا بخارات
از سر فرود آید و هر علاجی که در فالج بکار برند درین نیز مفید است فصل نهم
در کابوس که آنرا در هندی انبار گویند سبب این اخلاط بلغمی و سودای است
علامت آن مریض خیال کنند چیزی گران بالای سینه است و آواز برآرد و گرفته
مرتبه در نفس تنگی کند بلکه بند شود و حرکت منقطع گردد و این مقدمه صرع شود
یا سکته اگر علامات غلبه خون باشد فصد قیفال و اگر علامت غلبه بلغم بود
[illegible] درم [illegible] درم با آب گرم دهند تا قی شود و بلغم برآید بار [illegible]
دیگر با عسل [illegible] برابر آمیخته یکتوله با آب گرم بخورند دیگر یکدرم مصطکی هر روز
بخورند و چند گاه مداومت نماید دیگر [illegible] یکدرم مصطکی هلیله بلیله آمله
[illegible] رنگ [illegible] سه درم تربد سفید دو درم زنجبیل چهار درم دار چینی
یکدرم سوده همه با روغن گاو چرب کرده در چهار دام عسل آمیخته هر روز سه درم
بخورد تا علاج صرع است دیگر حب [illegible] قدر نخود وقت [illegible]
[illegible] دارد

١١

بخواب فرو برد [illegible] این مرض از قسم [illegible] باشد بهترین معالجات [illegible]
[illegible] کنند تا [illegible] بخورد [illegible] نسخه [illegible]
فصل دهم در صرع [illegible] اگر علامت [illegible] رگ قیفال [illegible]
[illegible] کند باریک [illegible] و اگر خلط دیگر باشد [illegible] منضج [illegible]
مسهل مطابق آن بدهند دیگر حب [illegible] بقدر نخود [illegible] موافق [illegible]
وقت شب بخوراند [illegible] دیگر معجون
[illegible] زعفران [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] کنند.

[illegible] از [illegible] هر [illegible]
[illegible] از نوبت بخورد در [illegible]
نیز مفید است و اگر صرع [illegible] عضو [illegible] باشد علامت آن
حرکت العضو است [illegible] از نوبت [illegible] اول [illegible]
در وقت نوبت بالای العضو محکم ببندند [illegible] کنند و آن عضو [illegible]
[illegible] نماند [illegible] نشود [illegible]
[illegible]
[illegible]
فصل یازدهم در رعشه یعنی لرزیدن عضو سبب آن بلغم بود [illegible]
شرب شراب [illegible] جماع اگر مریض از چهل سال زیاده باشد [illegible]
[illegible] اگر از سردی و تری باشد مسهل مناسب بود و حب [illegible]
بغایت نافع است نسخه آن صبر سقوطری ده درم تخم حنظل [illegible] درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] حب کنند [illegible] دو درم [illegible]
[illegible]

١٢

با آب گرم بخورند دیگر حب الشفا و معجون حافظ الصحة خوردن نافع است دیگر [illegible]
[illegible] برگ گل [illegible] برگ [illegible] هر یک [illegible] اسپید [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
دیگر اگر بعد از شراب علاج آن در فصل [illegible] می آید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر فصد قیفال و بعد از [illegible]
[illegible]
خوردن و بوییدن [illegible] کرده خوردن
مفید است دیگر [illegible] خوردن و [illegible]
مفید است دیگر نسخه آن [illegible] برابر [illegible] دام [illegible] دام
[illegible]
[illegible] دیگر حب [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]

هفت سفته دهند و با روغن گاو و شهد بوزن هفت ماشه بخورد دیگر جگر خرگوش
در روغن گاو بریان کرده چند روز بخورد و همان روغن در سر اندازد و گوش خرگوش کردن
خرگوش تکه تکه بخورد دیگر کوفته بلیل مرچ انگوزه نمک سنگ بیخ کبیکج تخم ترس
کریج سنف همه برابر کوفته بیخته باب سوده با بول گاو در چشم کشند دیگر مهالا
جماد سلک مالیدن در سر و تن و پاس کرفس مفید است ۱۳ دیگر در سهر
دان بجای است چرا از حد اعتدال درگذرد دیگر خوردن حب الشفاء برای خواب
بوقت شب مانند تمام دارد دیگر سلیخه یعنی بیخ ورمی افیون زعفران از هر یک
یکدرم بکوبند و بروغن گل امیخته اندکی وقت خواب در بینی مالند دیگر
حریره خشخاش که در ماخولیا مذکور شد خوردن نافعست قرص مثلث زعفران
افیون مرکی بزر البنج پوست بیخ لفاح از هر یک یکتوله ادویه کوفته بیخته باب کشنیز
تازه یا آب کاهو قرص سازند شکل مثلث در سایه خشک کنند وقت حاجت
باب کشنیز تازه حل کرده بر پیشانی طلا کنند در دم سر انبر نافع است
فصل دوم ۱۴ در نسیان سبب حدوث این علت از بلغم بود علامت آن بسیاری
خواب و هیچه نشنود در مجلس واحد فراموش کنند علاج کنند بعد ازان
و سکر سفید هر یک یکدام بایکم درم کوفته بیخته نهار با آب بخورد و مداومت
نماید دیگر فلفل سفید و کندر و نبات هر یک ... درم باریک سوده
هر ادام طلبد

هر روز یک نیم درم با آب نهار بخورد دیگر بیخ را در شیره برهی چهل سفته دهد و هفت ماشه
باب نهار بخورد دیگر روغن مالکنکنی بر رگ منیل مالند و سیماب از نیم حبه تا یک حبه بران
گذاشته بمالند تا وقتی که باید بر شود آنرا با بیره رگ منوال چنانچه منعار ...
خوردن مداومت نماید فصل دوم ۱۵ در زکام و نزله چون از سوی بینی فرود آید
زکام گویند چون بکام رود نزله گویند دیگر از آغاز تا چهار روز پرهیز از روغن
و اشیا چرب و ترش و منجر البته کنند تا دیر پکنند و منجر با مرلیض دیگر شود
غذا قیمه با شوربا با خوره مزعفر بی روغن و آب کم خورد خصوص در شب و در سرد
در هوای سرد پوشیده و گرم دارد و سیوم روز در شب وقت خواب از آب گرم
که در جوش چهارم حصه مانده باشد بقدر پنج ... دام نطرون فتره گرم بخورد
و خود را نیک پوشد و بخواید با عرق کنند آب سرد در آن شب بالای آن
بخورد دیگر روغن کنجد وقت خواب کف پا بماله و در وقت مالیدن
دست را مکرر باتش گرم کند علامت زکام حار خلط تنک سوزان برابد
علاج شربت نیلوفر دو توله شربت خشخاش هم توله در دو دام آب یا گلاب
حل کرده بخورد غذا مونک و جو مقشر تخم خشخاش یکدام ... مانده
بدو دام شکرتری بقوام آورده بخورد آب خیار ... شیر بیر کرده ...

و همچنین است گرم و اگر زکام از سردی باشد علامت آن خلط سطبر و دشوار فرود آید
و تن گران شود علاج پارچه خرقه گرم کرده بر سر گذارند تا تلف آن بدماغ رسد
دیگر ارزن و سبوس گندم و نمک در خرقه گرم کرده بر سر گذارند تا قیسکه
نفس گرم از بینی براید دیگر شونیز در سرکه تر کرده در آتش تف داده در پارچه
تنک بسته بو کنند کاتهل کوفته اندکی در بینی کشد دیگر سکهره مانند
در حوار گاوی سائیده بیخته بخورد برای هر قسم زکام مزمن و قوی بهترین
دواست دیگر شربت زوفا دو توله شربت خشخاش هم توله در دو دام
آب یا گلاب حل کرده نیم گرم بخورد دیگر برای زکام و نزله زنجبیل گل دهاوه
کوکنار از هر یک یکیانک در شش دام آب بجوشانند تا ربع بماند گرم
در شب وقت خواب مانند قهوه بخورد تا سه شب متواتر دوای
بر این اعتدال است زنجبیل فلفل جزه مسرنک پالنبر جائفل ...
زیره همه برابر اس کنند و برای خوشبوی قدری بیخ ... الایچی
کوفته و بیخته ... همه قند سیاه مخلوط سازند دو درم بخورد زکام
و نزله دفنیس دفع شود دیگر حب الشفاء معجون صحت برای نزله نیز
مفید است دیگر سکهرن خوردن برای جمیع اقسام نافع است
هر سه ...

هر شب وقت خواب اسطوخودوس از دو درم تا سه درم خوردن و مداومت
کردن نزله و ربد و سبل و ربو و کری و ضعف بصر را ببرد و در تذکره داود
مجرب نوشته دیگر برای گریز عطسه زنجبیل کوفته بلیل و دار بلیل مثقالی در
روغن گاو با گهه بیرد و در بینی چکانند فصل سوم ۱۶ در حرارت یعنی سبوسه
که از اعوام ... گویند علاج سوختن آهن یکسنگ اطریفل را که ... ادی
و آب گلو تر کرده دو هفته بدارد در سر و ریش بمالد موی ... سیاه کند
حواشه یا کمرها دکاو نار زاد سائیده در سر اندازد دیگر روغن سنف
و بلچه با دکاو یکی کرده بکجوش ده سرد کرده در سر اندازد بعد یکماس سر
بشوید فصل چهارم در سعفه یعنی دمیدگی و ریشهای خرد که در سر و رو پدید آید
و ربمی شرح از و ظاهر شود مثل عسل گاهی رقیق گاهی خشک علاج رگ
سنالی و قیفال بکشایند حجامت کنند یا سر تو چون بگیرند یا مسهل ماذ
باید داد اگر فصل و هوا معتدل باشد دیگر ملکه زاک و اشبال
بسرکه ضماد کنند دیگر کبیله مردار سنگ مازو پوست انار زرد چوبه
هر یک سه درم باریک مثل سرمه سوده و سه درم موم و شانزده
دام روغن کنجد بگذارد و هشت دام سرکه اندازند بمالد تا هم سوز

کنیلکه بکجر مکا زیم خرب شده و در روغن نلج خلال کند پوست کهن کهنه سوخته
و روغن نلج امیجه بمالد دیگر طلاکردن سرکین تازه کاو و باب سفال که بهندی
کانده گویند در بدکره مجرب نوشته و برای بادخوره نیز وفصل ... در دارالثعلب
و داء الحیه یعنی بادخوره ... شعر در موی ... و کم در سر حدوث
این در اجتماع رطوبت فاسده است و مجری کشیع موی اضعف گشته
و برآید علامت اگر از خون بود در رنگ آن موضع سرخ باشد و از بلغم سفید
و از صفرا زرد و از سودا سیاه و اگر از دم و صفرا باشد علاج آن فصد
قیفال و حجامت زیر زنخ و کلک در آن موضع در یکماه سه کرت متواتر کنند
و ستیر خراب لیمون در انجا بمالند و مداومت نماید دیگر اگر از بلغم بود
تخم حنظل بکوبند کثیرا ادو درم با سوده شکر گرم بخورد تا ... هفته
هر هفته یکروز بعد خوردن ادویه آن موضع پیازچه در شب بمالد چون سرخ شود
پیاز دور کرده بمالد دیگر ... سیاه و سیر ... کوفته ضماد کنند بعده
حرمل ... سائیده طلا کنند کل کریل تازه هر دو در شب بمالند
رطوبتی که از آن برآید بمالد تا سه روز بهمان ... بعد از آن اول
آن موضع را ... در شب بمالند سرخ کنند بعد کلک زدن
ارکهی ...

سرکین موش ... و روغن ... طلا کنند دیگر کنجد ... که بهندی ... گویند
و بار موی سیاه را ... و روغن کنجد بر پا کنند ... سوزد روغن ... هر روز بر آن موضع طلا کنند
... باد خورد ... شود دیگر روغن ... بر آن طلا کنند موی رویاند
... روغن ... دیگر ...
... طلا کنند
... طلا کنند
... و سوخته
و اگر ... دیگر ...
... کرده طلا کنند دیگر موضع ... بار ... بالیدن
بار ... دو سه روز بمالد دیگر ... طلا کنند و دو از ...
... کنند بعد ... دیگر ... عسل ... شلبه
... فصل ... در ...
و ... علت ... در ... سبب حرارت ... ب اسب ...
... علاج ... بعده ... سیاه ... شوند ...
... بمالد ... دیگر ... درم ... درم ... دام

... روغن کنجد ... روغن ... در شب ... کنند
روغن گل ... بهری ... موی ... موی سر ...
... گل ... قرنفل ... هریک یکدرم ...
در ... بالد ... حک ... شوند وفصل ...
در ... علاج ...
... دیگر ...
... گل ...
... بالد ... علاج ...
... بالد ...
... وفصل ... در ...
... دیگر ...
...
دیگر روغن ...
... بمالد دیگر گل ... طریق استعمال ...
...

در باد خوره ... وفصل ... در ... علاج ...
... طلا کنند ...
... دیگر ... وفصل ...
در ... علاج ... گرم
... دیگر ... اول
... فصل ...
...
... باب ... در امراض چشم ... فصل اول در ...
... علاج ...
...
...
...
...
...
...

کرد چشم و بالای پلک طلا کند دیگر لشن زاک با محکم معکوس ... دیگر در اطفال
سبز در حب اک که در سوراخ بماند اگر چشم ازان باشد و در پاس اک بای حب واکی
حب در ازاست دیگر برهم بسیار کند و در اطفال بخته زد به مواد حب هر کوفته
در پوست و نقطه بیضه ماکیان کوکنار اک لیمون کاغذی و اگر بمانند بر لیمون بابند
لب بمانند بر طرف انبیق بدبنشه آهنی باچار لیمویی بعد بر اطراف چشم طلا کند
دو سه مرتبه تکرار کند دواد برای آن شده دیگر در اطفال پوست هلیله کابلی به
کلاب سائیده بالاد کرد چشم طلا کند نمک سنگ دار هلد بار پوست کیرد
هلیله هر یک یکدرم باب نیم سائیده طلا کند دیگر برگ لگر دند باره بالید و در باره
یو بلی لشنه صبح ... قطره در چشم چکانند و در باو کسری ... دیگر علاج کنید بهی ... چشم
احرار و برای دفع ... صفرا و بهیر بهند پوست ... سوده برگ
سرس ... کوار از هر یک ... کوفته ... در ...
ترکرده زبان در چشم چکانند و در بخته پوست ... درزور
پوست نوعها ... دیگر برای صفرا ... هلیله ... دو کافور
... زعفران یک ... به گلاب ... کرد چشم طلا کند ... یک
... نفع ان ... درم کند و گرد ... چشم و
دو بدن اک ... دیگر ... بکار دو ... در چشم ...
علاج ...

علاج ... چو رقی و ... سنگ ... کند دقالله ... تابد بعده ... بحیات و برگ ...
برای سوده بخته در چشم ... اگر ... کرده ... بالا ...
سائیده گرم کرده بالاد کرد چشم طلا کند و اگر از باد چشم ... باند
و در ... حاشیه ... بشد و ... از چشم ... بر دو ... که ... چشم
کند ار ... خشک گردد دیگر علاج ... بخته بوده ...
در ... گاو ... بریان کند ... سوخته ... طلا کند
... برگ ... دیگر ... سنگ ... سائیده ...
کرده طلا کند ... سنگ ... بوده ... سوده ...
... در چشم ... در ... هلیله ... در ...
... جمیع امراض چشم ... و اگر ... از ...
... حادث شده از هلیله کابلی ... کند دیگر
هلیله و ... بهمان ... که در چشم ... منفعت ...
... در چشم ... ... باره درم
... امراض چشم ... دیگر برای ... چشم ...
... چشم ...
... دهل ...

باشیره برگ ... هلیله ... کند ... سیره ...
دیگر ... در یک ... در صدف ... اگر ... چشم
اگر خشک ... دو ... بوده ... فصل دوم
در جراحات ... چشم ... از ... خون ...
با ... ضربه ... حادث گردد ...
خاصه ... در ... چشم ...
در سایر ... چشم ...
که ...
در ...
کند ... اب سوده ... چشم طلا کند ...
... کرده ... در چشم ... طلا کند
فصل سوم در ... چشم علاج ...
قصد ...
و ...
گل ... درم ...
... چشم ...
افیون ... دیگر ...
... در چشم کند ... فصل چهارم ...

...

کرا ... در چشم ... دیگر ...
بعد ... چشم ...
... فصل ... علاج ...
دیگر ... سوده ...
فصل ... علاج ...
... سوده ... چشم ... دیگر ... سفید
... دیگر ... هلیله ...
... در چشم ... فصل ...
... علاج ...
... علاج ...
...
... در چشم ...
دیگر ... چشم طلا کند ... دیگر ...
... درم ...
... سوده ... طلا کند فصل ...
... در چشم ...
... فصل ...
... علاج ...

الله و سنگاری اما در ان زمد و انه شود علاج نوشادر و زنجار سفید هر دو به آب سوده بر دو طلا کند

فصل نهم در سعفه یعنی آنچه این اماس ها سه در از شه و در اکراه چشم بهم رسد او در ابتدا موم گرم کرده

بر روی نهند چند کرت حس کند علاج برهانک کردن حجامت کردن بازو زیر اگر بر چشم

است ها سه بر انگشت زبان [illegible] پر شسته خام [illegible] مصطکی [illegible]

مردور کرده بانی مالد کنجشک دو باره کرده یک باره اند که گرم کرده بر سعفه گذارد

سکه ها سحق کرده طلا کند رسوت به آب سانده و نبات هند و کرم کرده ضماد کند

فصل یازدهم هلیله زرد نقد سوده طلا کند و اگر بعلاج به نکرد و مقراض سرند تا خون بر آید

در ظرفه و آن نقطه سرخ یا کبود است بر سفیدی چشم علاج [illegible] بر آن کرده طلا کند

فصل دوازدهم ده بیسه زرکرده بر چشم نهند بر چشم نیز سرکنده چون گرم آن در چشم کشد

در طرفه یعنی ناخنه علاج [illegible] طلا کند بسعوط بار کند یا زاغ کوس بر چشم نهند [illegible]

فصل سیزدهم کندر به طلا سوده در چشم کشد بر روی [illegible] ظاهر می شود در سبل [illegible]

سینه بر کنارهم تا فه بر سفیدی چشم که از خون ممتلی شود [illegible] بل ها حجامت

برهانک کردن بعده اطریفل هر روز قدر دو درم بروغن بخورد رنجک [illegible]

کحل یک مک اطریفل کف در بار یک زرسج [illegible] تعلیق [illegible]

حنک سوده سرمه سازد و هر روز در چشم کشد و بچه در باب [illegible]

فصل چهاردهم ماهر کرده چون حور و سفید و کنه سوده سنگ ری کند در [illegible]

بر دال علاج انزروت حل [illegible] نا خون با حه حل کرده یک هزار [illegible] طلا کند

مدام [illegible]

سو را نوچه ها کنده هیچ مرا السونان [illegible] کند [illegible] هر چه از [illegible] طلا کند

فصل یازدهم در [illegible] کردن علاج اگر علت چون نود فصد قیفال با فانی [illegible] بود

فصل دوازدهم صابون ناب سحق کرده در چشم کشد در رطوبت و پیه سود و [illegible]

در خبر [illegible] زود [illegible] صدف [illegible] صندل [illegible] سرمه [illegible]

سوده هموار [illegible] ساند [illegible] در چشم کشد [illegible]

فصل سیزدهم [illegible] در نزول ماء یعنی [illegible] است از چشم [illegible]

علت از [illegible] منفذ نور چشم [illegible] علاج

از [illegible] در چشم [illegible] کنده [illegible]

[illegible] بود فرق [illegible] امتلاء [illegible] معده

[illegible] چشم [illegible] می شود [illegible]

نزول ات [illegible] فرق [illegible] چشم [illegible]

[illegible] غضب [illegible]

[illegible] ادویه [illegible] کند [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] کند [illegible]

در چشم کشد [illegible] مقدار [illegible]

[illegible] از انکه [illegible] گردد [illegible]

[illegible] در چشم [illegible] لیکن [illegible]

[illegible] پوست [illegible]

[illegible] سوده [illegible]

در چشم کشد [illegible]

[illegible]

[illegible] کند [illegible]

[illegible] بیرون [illegible]

[illegible] رسانده [illegible]

[illegible] در چشم [illegible]

[illegible] قدر [illegible]

[illegible] بند [illegible]

فصل [illegible] [illegible] در چشم [illegible] علاج

[illegible]

[illegible] سوده [illegible]

مسوده در چشم کشد **دیگر** فلفل [illegible]

امروز [illegible]

[illegible] سوده

فصل نوزدهم [illegible] در چشم کشد [illegible]

[illegible] علاج

[illegible]

فصل [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] چهار [illegible]

[illegible] در چشم کشد

فصل [illegible] [illegible] در چشم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

همه انواع ناسور نافع بود   زبان سنگ حیات بسوزد که خاکستر شود در سائیده بلعاب بهی

ترکرده بر ناسور نهد بر هم ط مداومت باید فصل ۳ در خشکی پوست چشم علامات آن

چون از خواب بیدار شود چشمها بدشواری باز شود علاج هر روز بحمام رود و در چشم ترکرده

سائیده آب آن بنوشد روغن گل شیر عورت مساوی و قدری کافور حل کرده

اندکی در گوشه اندازد و روغن گل و سفیده بیضه مرغ حل زده بر پلک چشم طلا

کنند فصل ۴ حدوث آب خوردن ناشتا یا کاهو اشتر لوبل و غلیظ نان

افتاب نگریستن علاج فلفل مشک کافور برابر سوده در چشم طلا کنند   برای حدت

بصر زهره کبک و کرکس و کنجشک و حیرز و گاو سیاه از این زهره هر کدام که

دست دهد در چشم کشند   و ثیم گوشت با شهد در چشم کشد انواع خیرگی

و سبل را دفع کند   سرب و سماق از هر یک شش درم کره اسب سکنجبین

دوازده درم امیخته چون سرمه نیز و در جامه لک بحیه هر روز در چشم کشند

واکر ۳ حبه مروارید با شهد داخل کند بهتر است فصل ۵ در ضعف بصر علاج

اب پیاز با شهد مساوی ممزوج کرده وقت خواب در چشم کنند   بلیله کابلی

نبات هر دو را در شیر زن سوده در چشم کشد اگر امراض چشم را نافع است

سفید خام خراه بچه خوردن مالی صیف نافعست   معرفت بلیله کو اسید

فلفلی

فلفلی دار چینی سنگ بصری مهلیله برابر سوده چند هفته در سایه خشک کنند با سرمه

سوده در چشم کشد   زعفران کافور چودانه قسط الاکی پیتریح ناک کبر دارچینی

صندل سفید سرمه برابر سوده جب سازد و در سایه خشک کنند و در وقت حاجت

با ب سرد سائیده در چشم کشد همه انواع خیرگی و ضعف بصر را نافع است

برای روشنی چشم سنگ بصری در سنگی سوده شود دست مسح طبع نموده

هفت سفیده شسته گوشتی بدبد با رحل سیم شتاب سازد و بار شبنمینه

سوده در چشم کشند   سرمه را هفت روز در اب گوشت و هفت روز

در شیر و هفت روز در روغن گاو نهد بعد از ان در دهن مار سیاه انداخته

دهن سوراخ به بندد و مار مذکور در کاه دور بجنبد تا یکماه بدارند بر آرده

مغز گل جای دمکسک کمی کرده باید و در چشم کشد مرض اگر چه

قوی و مزمن بود دفع کند   پوست زهله مهلیلی و ماهی کشته و مس کشته

واکر در چشم گرمی باشد عوض مس کشته جست کشته همه را کوفته و بیخته بدارند

و در روغن گاو و شهد امیخته در آخر روز مدام بخورد خوراک از دو درم تا نیم درم

کحل روشنائی در نبات بجای مغز است نسخه آن مروارید ناسفته

دو درم ماميران چینی سه درم توره ارمنی چهار درم فلفل زعفران

سرمه از هر یک یکدرم مشک یک قیراط همه باریک سوده یکجا

دارای بیحه مدام در چشم کشد   سنگ بصری ده درم و همین قدر قند کهنه

هر دو در دیک سفال با آتش بریان سازند چنانچه سوخته شود از آتش فرود

اورده سرد کرداند بعده در مسکه گاو و عسل خالص از هر یک سی درم

داخل کنند حل کنند و در بوته کرده سرش بپوشند که دود برنیاید با کل پاک

آتش دهد بعد سرد شدن دهان بوته گشاده و سرمکون کرده انچه حبه از وی برآید

بازبهمان طریق اول کنند چون یکتوله از این نوع جمع شود در چشم کشند

روغن تربهلادر در اطبای هند مشهور است اگر با حنا در خشک بسیل الطعام

یکدرم بخورد و در چشم بمالند باب ۴ در امراض گوش مشتمل بر شش فصل

فصل اول در وجع الاذن یعنی درد گوش اگر از حرارت خیزد علامتش سرخی

بشره و پری رگهای بناگوش علاج فصد قیفال و تلیین طبیعت با طریفل

صغیر کنند روغن گل یا روغن بادام یکدرم سرکه انگوری دو درم در جاس

نقره جوش دهند تا روغن بماند صاف کرده بگیرند هر روز در گوش چکانند

واگر اب کدو در گوش چکانند مفید بود اگر کدورت باشد از رگ او

باشد علامت صفراوی انست که بشره و چشم زرد نماید و تلخی دهن لاحق

بود علاج شیر زنان که دختر داشته باشند چند قطره در گوش چکانند

اگر از بلغم باشد

دیگر اب برگ بی تازه است با شیره لیمون در گوش بچکانند نافعست دیگر کحل

دو درم روغن گاو چهار درم روغن کاو سه دو درم بجوشانند چون روغن بماند

صاف کرده هر روز در گوش چکانند دیگر علامت درد گوش که از باد باشد

و صدای مختلف چون آواز طبل و طنبور حرکت در و جا بجا علاج پوست

نی بیره سبز با بول تر سوده کلک کنند چهار حبه از کلک روغن تلخ یکمرد برابر

روغن بول برامیزد به پزد چون روغن بماند هم گرم قطره چند چند روز در

گوش چکانند پس اکنده نمک که در کاه جهر میشود با شیشه هم گرم در گوش

ریزند دیگر شیره ادرک و شهد و روغن کنجد هر یک درم یکسنگ ربع

درم سوده و بهم امیخته شیر گرم در گوش چکانند و یکپاس بدارند دیگر بحل قسط

سفید هر یک یکدرم باریک سوده با ب نان سازند و بیره درم روغن کنجد بریان کنند

چون سوخته شود روغن را صاف نموده شیر گرم در گوش اندازند و ساعتی

توقف کنند دیگر نصف لیمون بریده و نمک سوده بران باشند در آتش

گذارند تا گرم شود چند قطره از ان در گوش چکانند علامت درد گوش

که از بلغم باشد و تحکی و آماس است و گاه ریم و در هوای سرد بیشتر باشد

علاج تخم گیاهی خشک سوده بوزن ناعوط آمد دیگر بیخ زقوم کوفته در روغن گاو کهنه بریان
کنند چون سوخته گردد پاک کرده در روغن مذکور نشیمه گرم کرده در گوش ریزد که بغایت
نافع است دیگر شراب سه در گوش ریزد هوائی گوش و درد و کری که از بلغم
و باد باشد و چرک دفع کند دیگر برگ آک پخته زرد شده با روغن [illegible] چرب کرده
و بر آتش نهند چون گرم و نرم شود بمالند و [illegible] آب گرم آن در گوش چکانند
ببستگی گوش نیز گشاید فصل دوم در درد والاذن یعنی کرم که در گوش
رفته باشد یا دانه یا مانند آن در گوش رود علاج [illegible] با بیسه که در گوش
بر کند دیگر آب برگ [illegible] و آب لیمون تر به سرکه مخلوط کرده در گوش ریزد
دیگر صبر سقوطری با آب حل کرده در گوش ریزد بر کند دیگر آب بهار کرم
در گوش چکانند و بر کند دیگر وجه دانه و باریک بیسه بر سر میل پیچیده و کندر
خشک گداخته مالاند در گوش ریزد یا دانه چسپیده [illegible] بیرون آید
فصل سیم در قرحه یعنی ریش گوش علاج زهره گاو و دو جز عسل یک جز
هم آمیخته لته کهنه را بدان [illegible] کند و بدان الود صبح و شام در گوش کنند
دیگر کف دریا سوده در گوش دمد قرحه قدیم را هم دفع کند و اگر [illegible]
[illegible]

برگ سیب سبز را حل کنند النفع بود دیگر [illegible] سوده در گوش کند و درم خشک
در گوش اندازند و بالای آن آب لیمون ریزد دیگر [illegible] اسپند [illegible]
با آب سائیده [illegible] چهار چند روغن کنند و برابر روغن آب اندازند و بپزند
چون صرف روغن ماند [illegible] در گوش [illegible] که بر آن [illegible] روغن هم چنین
از حرف سیب بگیرند و صاف کرده چند قطره در گوش چکانند فصل
چهارم طنین یعنی بانگ کردن گوش و آن انواع است از خشکی مغز سر بود
یا از امتلا یا از باد یا از ضعف دماغ علاج اگر از خشکی باشد معده را [illegible]
بغذای لطیف قوت دهد و [illegible] روغن بادام و افیون حل کرده قدری
در گوش چکانند دیگر [illegible] در روغن [illegible] حل [illegible] چهار درم
[illegible] ده درم در [illegible] نیم [illegible] گرم کنند و [illegible]
و روغن بادام در گوش چکانند و اگر از باد بود مدام [illegible] است
علاج روغن تلخ هم گرم در گوش چکانند روغن ترب در گوش چکانیدن نافع است
اگر از امتلای بود [illegible] سرد گوش [illegible] علاج [illegible] علاج در فصل
[illegible] طعام [illegible]
[illegible] است و اگر از سبب ضعف باشد [illegible]
در گوش اندازند [illegible] کرده [illegible] روغن [illegible]

در گوش چکانند و هر روز مداومت کنند فصل ششم در طرش یعنی کری و گرانی
گوش علاج چند برگ آک پخته که بزردی رسیده باشد بر آتش [illegible]
آب آن در گوش چکانند دیگر دل شتر در گوش بر کند دیگر ملیل خام که خورد باشد
با بول گاو سائیده هشت دام در [illegible] دام روغن کنجد [illegible] گاو
و چهار دام [illegible] آب همه را مخلوط کرده [illegible] روغن بماند [illegible] در
گوش ریزد [illegible] کری دفع شود دیگر آب پیاز سفید و سبزه [illegible]
د و درم روغن [illegible] چند قطره روغن در گوش چکانند
دیگر [illegible]
برای کری کهنه آب سرکه [illegible] آب در گوش چکانند دیگر [illegible]
آب [illegible] در روغن [illegible] کرم بر گوش [illegible]
[illegible] فصل هفتم در اماس بن گوش [illegible]
اگر از خون باشد [illegible]
بعده آنکه [illegible]
اماس [illegible] علاج [illegible] طلا کنند
دیگر [illegible]
[illegible] طلا کنند دیگر [illegible] سائیده طلا کنند [illegible]
در اماس

باب چهارم در امراض بینی مشتمل بر [illegible] فصل اول در رعاف یعنی خون بینی علاج [illegible]
بریان کرده دو حصه افیون یک حصه باریک سوده قدری [illegible] سوده کرده در بینی دمد
دیگر گلنار [illegible] سائیده سعوط کنند دیگر [illegible]
سوده در بینی دمد دیگر [illegible] کافور [illegible]
با آب حل کرده سعوط کنند و آنچه [illegible] سائیده [illegible]
[illegible] کرده خشک [illegible] بینی دمد و اگر [illegible] باشد [illegible] است
دیگر [illegible] در [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
سائیده آب [illegible] گرم کرده بر [illegible]
[illegible] رعاف [illegible]
رعاف [illegible] دیگر برای رعاف [illegible]
[illegible] فصل دوم در [illegible]
[illegible] علاج زعفران [illegible]
کوفته [illegible]
برای [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] سوده [illegible]

لعدر یکچه در انبوبه کرده در بینی دمد لعد از ان نمک دشتری متبس سعوط کنند دیکر
دار فلفل زنجبیل سنا و نمک سنگ برابر سوده با بول تر در بینی چکانند فرزند نکه
بینی خورد کام هم نافع است دیکر آمله سائیده هشت درم همورن قند سیاه
کهنه امیخته ست درم علوله بندد هر روز یکی بخورد دیکر موخسه بعرک
با قند سیاه خوردن نافعست دیکر زنجبیل مرچ دار فلفل امله بشر یک انار دانه
همه برابر و برابر همه قند کهنه آمیخته لعدر کنار جوز و حبه بندد بخورد بالای
حورات حلیه با قند سیاه شیرین کرده بخورد بس بینی دلسیک بینی و اب آمدن بینی
بازدارد دوا و اولسه تکف باید ورم دماغ ور بس الالف یعنی لوبی بر بینی
علاج سنبل قرنفل لودبه همه را خشک کوده در ناسوره نهاده در بینی
دمد دیکر احمود مای برنگ سنکرف اجوابن خراسانی زعفران
همه برابر مشک مساکو حبه دم لعدر طاقت یکبند بینمس را نافع است
دیکر سعوط شیر بول اعرابی نیز دافع است دیکر خردل سوده
با اب لود به در بینی چکانند دیکر انار واهه شا چهار درم سکر بود سس
دو درم زنجبیل فلفل ترپهله هر یک دوازده درم سح مرج الانچی هر یک
چهار درم همه را اس کرده ارس ماشه تا ده ماشه بخورد بسب زیرفه
دفع شود واین را دار مار رمان کوبند دیکر اب کرد تلخ نعنی تو بسنه

نخ یکقطره در بینی اندازد و اگر تو تازه باهم زسر کرد خشک را در اب تر نموده در شبنم نگاه دارد
بعد از طلوع آفتاب در بینی چکانند واخر روز نان بخورد دیکر زرخوبه دار چینی سیاه
قرنفل وزن برابر سوده بحبه از هر یک یکدرم تا دو درم بحبه باشد امیخته بخورد خلط کنند
از بینی رفتن باز دارد دیکر در لو اسپر بینی وان گوشت نرم شرح تا سعد در بینی
بروید علاج فصد فعال کنند و ر لکار یکدرم لعاب آمیخته فتیله از ریسمان با بارحه
ساخته و بدان الوده کرده در بینی نهند رئم و رزداب برابد رنگ آن کهنه
پاک کنند و اگر قدری عشر زدیت داخل کنند بهتر باشد دکهنه لا علاج گفته اند
گل کنیر لعل و گل چیلی و گل هل برابر همه را باب بند و چهار چند ادویه
روغن کنجد یکدر و چهار چند روغن اب همه را بجوسانند تا روغن بماند
صاف کرده در بینی چکانند دیکر اگر در رفتن بینی خشک باشد و خون بسته اید
و بینی تجار و زعفران سوده در روغن گاو مخلوط کرده سعوط کنند دیکر
سه ماکیان با مغز ساق گاو بمالد دیکر در قرحه الالف یعنی ریش بینی
اگر خشک بود علاج پیه ماکیان و موم و روغن گاو بهم امیخته فتیله ساخته
در بینی نهند قرحه قدیم دفع گردد دیکر سفیده کمان و پیه ماکیان با مرغ
قلم حبه طلا کنند سفاق بینی را نیز مفید است دیکر کتیرا سبه در بینی

به پوسته

ماکیان کوفته در بیخ نهد از جمیع نفع بود دیگر بیخ کبر ارش کاج چرب
دارد و اگر از نیش باشد پوست درخت سرس سیاه بجوشاند و دندان شوید دیگر
مرداسنگ سیم و سعوط کافور و دارچینی کاسه هم سنجم را بسایند و بر موضع کرم خورده
مدتی نهند فصل ششم در اماکس و بجنگا و درد بیخ علاج حرف کهیر بکوبند
در جانب دندان که حرکت می کند ما بش قسم چه باید بلیله سیاه بدان سوده چند بار
طلا کنند بجنگا و اماکس و درد نفع بود دیگر بادنجان و سیر بیخ و نیب کبر کالک کبید و
چهار چند از کالک روغن کنجد ملایم بجوشانند تا سوخته شود سوده بار از ف کرده
بر اماکس و بجنگ طلا کنند باب پنجم در امراض لب و دهان و حلق مشتمل بر دوازده
فصل اول در دهن اثر نفع درد دندان اگر از گرمی و خون باشد علامتش آن
گوشت دندان سرخ شود و نیز آفرودگی و درد حب نافعی از اشیای سرد و ضرر
نافعی از اشیای گرم علاج فصد سر ارونیا چهار رگ چهار رگ هر کوید مسامات
بکلابت و سرکه و صندل کافور و گل سرخ آمیخته کرده سیر کرم مضمضه کند دیگر مضمضه
سرکه غسل کند بیخ آن در سرکه بپخته کهارا دیگر زردآلو قدری نمک بعده
قدری کافور بمالد دیگر برگ نرنج کوفته بر دندان نهند دیگر بلیله زرد و انار

دایم حالم تعد

درم طباشیر سفید دو درم و عاقرقرحا چهار نیم درم سوده یکی کرده قدری زیر زبان
بنهد در و گرمی و خون ساکن شود دیگر روغن گل و سرکه از هر یک سه درم یک
تان یکدرم در ظرف نقره یا مس قلعی دار بجوشانند چندانکه سرکه در خور و اندر
اندکی از این روغن در بن دندان بمالد و اگر از ماده بلغمی باشد علامتش ضد علامت
خون است علاج اگر مرض قوی بود اول بقفه و ماء نسعوط آب بارکتای خورد
کنند بار دارو [illegible] مسهل بلغمی دهد بعد از ان حب شبت یعنی گویه و زر دارچینی
کوفته زیر دندان نهد و بخواب رود چند شب مداومت نماید دیگر بورق بلیله سیاه
زیر دندان نهد عاقرقرحا شیطرج برابر سوده بر بن دندان بمالد دیگر فلفل گرد
عاقرقرحا انگوره بریان کچور نمک سونچل برابر سوده و بیخته شهد غلوله ساخته در سایه
خشک کنند یکی آن زیر دندان دارد و این را برابر ماک الااسنان گویند دیگر عاقرقرحا
ابهل جوز سرو کوفته و بیخته بر دندان بمالد دیگر سنونی که در درد و جنبیدن دندان را
نفع تمام دارد کات و فلفل دراز سپاری از هر یک پنج ماشه بیله بهوبهه یک ماشه
اول کات و سپاری را در آتش سوخته خاکستر کنند و فلفل دراز سیاه بیخ آن
خام باید و ملتهوبه را در روغن زرد بریان کنند چاکه لوی ادعام چهار
ادویه یکی کرده باید و هر روز دو نگاه بر دندان بمالد و بر بالای آن تحرد دادن

اب برساند دیگر صمغ پرسی و مرچ کوفته بر دندان دارد برای درد و حرکت
نفع تمام رساند دیگر تخم پرسی بر آتش داده چند نوبت در شب مضمضه کنند
همان نفع دهد اما بسیار در دهن ندارد فصل در حرکت الاسنان یعنی
جنبیدن دندان اگر دندان از بیخ برآمده باشند بار بکار رفتن و محکم شدن سوار
و اگر جا را نگذاشته سست شده باشند بدو انحکم شود علاج شب یمانی یعنی پهٹکری
بریان کرده و سوده و دو درم عسل چهار درم بهم بخورشند تا که سرکه خشک شود و بیخ دندان
بمالند دیگر فوفل یعنی سپاری سوخته یکدام کاتهه سفید یکدام فلفل دراز فلفل گرد بکبک
مصطکی از هر یک دو دانگ همه را بیک نسبتی کرده بر دندان بمالد دیگر گلسرخ مازو بلیله
بکبک شب یمانی مرچ مصطکی جو کهار از هر یک برابر کوفته و بیخته بشیره برگ مورسری
باهفت شب نم بسرشته و مهره و سنون سازد دیگر نمک سنگ سوده در روغن کنجد انداخته و گرم
مضمضه باید دیگر برای کندن دندان بی آهن بگیر دعاقرقرحا در سرکه بند انگور
بخیسانند تا آنکه نرم شود مثل آرد خمیر کرده بر هر دندان که خواهد ببرد دارد و داخل کنند
در مکی نرسد قلع شود فصل در بر هم بودن دندان و زرد رنگ شدن
آن دانستن و لیکن باید که در دوسی باشند کاه در جوش نهند و بر آن مضمضه کنید و بکنید
همان شیر در دهن دارد بر هم بودن دندان دفع شود دیگر مصطکی در روغن گل انداخته

مضمضه کنید کند بی دندان دفع شود دیگر برای تا صورتکه ریم می آید مازو و پهٹکری
مساوی کوفته در سرکه جوش داده مضمضه کنند فصل چهارم در هم جسبیدن دندان
علاج زنجبیل عطشک یعنی نکچکنی مساوی سوده بیخته در بینی دمد دیگر خردل سوده
با آب بر سر طلا کنند فصل پنجم در قلاع یعنی بچکی و دو سپیدکی در دهن و آن سه نوعست
سرخ و سفید و سیاه اما سیاه بدتر بود علاج اگر از حرارت صفرا بود گشنیز طباشیر
نشاسته شکر بوزن برابر سوده و بیخته قدری کافور داده بیخته بر زبان و دهن
بپاشند دیگر اگر قلاع سفید بود زاک یکدرم زنگار دو درم سوده با شهد بسرشند
و در دهن و زبان بمالند دیگر قلاع سیاه را نمک ده درم و زرده درم سرکه
انداخته بکرود در آفتاب دارد تا بر هر روز ده پانزده مرتبه بر زبان بمالد دیگر باخوش
تر یعنی غرغره کنند انواع قلاع را مفید است دیگر کاتهه یکدرم کافور نیم درم توت
در خت بیرخشک کرده بپلی سول از هر یک دو درم همه را کوفته و بیخته بر قلاع بپاشند
دیگر عیسن شرح که نمود در موسم برحالی نکار زدار نر فل هو الله نصف بر مرد بر قلاع
بپاشند دیگر برگ حیلی اس کرده بر دانهای بچکی بر دهن نهند بمالد دیگر
غرغره تبره برگ ارهر و اگر برگ بنات دال ارهر هم دارد فصل ششم
در بچکی لب و زبان علاج این همه اقسام قصد چهار رگ کرده روغن گاو مضمضه کنند

کوکل حو کهار دار فلفل بار سوده بر لب طلا کنند دیگر هلیله زرکی بار بر هلیله سوده بر لب طلا کنند دیگر
زنجبیل سرسف دارفلفل مرتبه برابر بوزن دو دام درسی دو دام آب حوب ساییده چهار دام
کرفته قدری هلیله زرکی درروی حل کرده مضمضه کنند خوش وتهی وزبان وکلو ورباد ستنی
دانرا چیه کو سیدبا مزدارد دیگر برات ییکیم سبز ساهیل ور چهار جنبدان ارکی شار
تا چهارم حصه ماند بار سانزده دام کهر ربعی کاریه امراخته بحوث سیبه تا غلط شود
بعده کاو رحیه کباب فرنفل لسان هر یک یکدام سوده درروی افکند وکهر ولی لسبه
با بان بخورد زخمهای دهان وزبان وخوش هر قسم که باشد دفع شود دیگر ز رسوب
حل کرده وکرم نموده غرغره کنند مفید بود دیگر بای برک هلیله هلیله اهله سوده فراخ
برابر کوفته بعسل امیخته بر لب طلا کنند خوش وا باشد ودر قند کی کلف سیاه دفع آ
دیگر جوشش دار هلده کلو برک جبلی حواس شهلا مسبع برابر کوفته بجوشاند
بعد سرد شدن شهد باهم دو بران غرغره کنند بحکیم و دیگر امراض دهن دفع شود
فصل در زخم لب دو نوع است یکی ازبری دوم ارحکی علاج اول
مسهل دافع صفرا دهد بعده لشه دکتر او سفیده ارزیزی کرده
وسیه باکیان قدری کدا چه با هم برهم سازد در زخم لب طلا کنند دیگر قبر نعی ال قدری
با بد ر ما روغن کنند در قدحی مرهم سازد مرلب و بر هر عضو زخم شده بمالد
۱۱۱ [illegible]

واکر بعد بر فصد خون آید درین نوع فصد چهار رک کند بعد هلیله سیاه با بر بلاد
سوده طلا کنند فصل در ورم الشفه یعنی اماس لب جدوث این مرض
ار اخلاط باشد اکر خون یا صفرا باشد علامت سرخی و گرمی پیچک لب یعنی بازده دوام
علاج فصد بیچ بازنیهی کنند بعد در آب ترکرده وقت صباح صاف کرده پنیه
لفه سبز بر بمو دمیل بادام اری موکک سوده لشه در آب بعد بعده از نفسه
هلیله شیر شول بسه زرد سوده طلا کنند دیگر بیه نکبان یکدام مردار سنگ
چهار ماسه موکلم فوری هم اوله موکم یکدانه دانه با صاف کنند مردار سنگ سوده
اندک اندک در روغن زیتون حل کنند با مرهم سوده طلا کنند دیگر بار روده
بر لب طلا کنند و با ف دمسعود بر روغن بادام یا شمع حریر کنند والکر باشد شول
در زیر کتیرا کرده بر لب کیه اند والکر سرو با عدوار در روی بوتات ترکرده سیاه
هم کرم جهار کنند فصل در اجهر یعنی خوش ومیش خوش زبان ودندان عیشت
هر در ملک و کهن نسبت چون زود علاج شود مهلک و علامت بحوث
هر در بلک سیاه یا فوران خشو ودرد حوت شده اللعه در حق اولکه ابه
در قدری ذات سیاه مرضی ضعف توان کرد کی مستحسن سیاه مرضی کنند دارو
سیاه مرهم بر طرف علامت باشد اورا در کوشه و دوم عرض الضمان اللهم دانه

باید بد
باید بسته

کرم بد
کرم

ودر اثنای مضمضه قدری در دهن نگاه دارند و جنوب سر سنج سی و سجای از تو بدار بکله ... نفع شده کفته دیگر مروارید سنگ زوفا ... برابر ... سوده بر زبان مالند و لعاب اسفغول دیگر شیره لیمون کاغذی ... با آب گشنیز ... پیوسته دارند که هر لحظه در دهان دارد و ... پوست لیمون ... کرد فصل دهم در ثقل اللسان یعنی گران شدن زبان ... نشود ... عاقرقرحا دارچینی و بلوط آن هم کوفته در سکنجبین ... بیامیزند ... بیاید فانوس که اضافه نموده ... زبان ... گرم ... غرغره کنند ... دارچینی شونیز ... نعناع ... زنجبیل ... حلتیت ... بسیار سرکه بجوشانند تا بقوام آید بعد غرغره کنند دیگر بوره درجه دارفلفل فلفل برابر سوده بر زبان مالند و لعاب سپستان ... دفع شود دیگر کوتاه زنجبیل ... دار فلفل شیطرج احمر و ملح هندی نمک ... یک چهار درم ... پخته ... تا دو درم روغن کاو ... تا هفته ... وبالای ... سکنجبین ... زبان را از فالج ولقوه بود و مانند آن نافعست فصل یازدهم در عظم اللسان یعنی بزرگ شدن زبان علاج فصد از هر دو دست کنند و نوشادر و سرکه یکجا کرده بمالند دیگر شوره و نمک ... عرق ... سعتر ...

قدری بر زبان بمالند دیگر لعاب بهی ... کتان و ... بار ... کار بهم نموده مضمضه کنند فصل دوازدهم در ترقید زبان علاج اگر از معده گرم ... دسکیت ... برابر کوفته در دهان دارند و لعاب اسفغول ... جرعه جرعه ... عدس ... شربت ... دیگر ... فلفل دارفلفل هلیله ... برابر کوفته ... علولة ... در دهن ... دیگر پوست درخت کولر ... هر چه ... زبان دفع شود ... مضمضه کنند ... زبان ... سرکه ... دو درم ... مضمضه کنند ... زبان ... دفع شود دیگر لعاب اسفغول با شیره خرفه مضمضه کنند ... زبان دفع شود ... فصل سیزدهم در الف الدم یعنی رفتن خون از دهن و این از لثه و کلو و ریه و شکم و دماغ عارض شود علامت ... از دماغ باشد ... سر در دماغ فرود آید ... سرفه بر آید ... سیاه بر آید ... از کلو ... علاج ... یعنی ... نه ... سپید ... برابر سوده ... درم ... دیگر طباشیر سفید سوده ... دیگر ... از کلو ... خوردن ترب ... دیگر ...

کلاج خام با پوست و تخم بکوبد و کوفته آب او بگیرد و پنج ماشه نبات آمیخته صبح و شام بامداد هفته
بخورد و اگر انار بهم نرسد برگ انار بکدام با بسایند و صاف کرده پنج ماشه نبات آمیخته بخورد
و اگر انار خام نباشد پخته نیز مفید است و ذات الجنب را نیز دیگر [illegible] خام
کنار خام ماشه [illegible] چهار ماشه سحق کرده در شیره برگ [illegible] ماشه [illegible] چهار ماشه
عسل آمیخته با ستانا بخورد و اگر در مزاج گرمی باشد بدل عسل نبات داخل کنند دیگر مویز باد آنه
کوفته خوردن نافع است همراه [illegible] کل ارمنی کهربا طباشیر اقاقیا
یا سهلی [illegible] بدل [illegible] عصاره لحیة التیس کتیرا صمغ عربی بسته
الحار از هر یک دو درم همه کوفته بیخته با [illegible] خرفه نوروز سه درم [illegible] برگ ماشه
حب کنند [illegible] بخورد و شیره [illegible] باشد دیگر کل [illegible] صمغ عربی برابر
سفوف ساخته بقدر دو درم بخورد دیگر [illegible] یکدرم دانه الائچی دو درم [illegible] درم
صندل چهار درم کهربا یکدرم طباشیر [illegible] درم اصل السوس هفت درم [illegible]
هشت درم امله نه درم سنبل ده درم قند سفید [illegible] همه را کوفته
بیخته بقدر چهار درم با شیره تخم خیارین بخورند کندر سه درم خون سیاوشان
سه درم و هم کهربا یکدرم [illegible] گل مختوم هر یک دو درم کوفته بیخته
با آب [illegible] اقراص سازند هر روز چهار درم با [illegible] درم آب انار [illegible] بخورد
[illegible]

همه انواع خون رفتن از دهن باز دارد دیگر [illegible] در بحر لعوقیکه [illegible] علاج مصطکی و سعد
[illegible] برابر سوده با [illegible] بخورد چه مفید [illegible] خشک کنند
یکی درد دهن دارد دیگر مشک یک جز کافور دو جز جوهر [illegible] چهار جز [illegible]
[illegible] صبح در دهن دارد یکی [illegible] دیگر مضمضه با نمک آب
نافع است دیگر و همانه [illegible] زیره سفید برابر کوفته بیخته
یکدرم با آب بخورد [illegible] هر دو [illegible] دندان را نیز نافع است
[illegible] در خناق یعنی اماس گلو [illegible] از باد و بلغم و از خون و صفرا [illegible] درد
و اماس [illegible] گذر آب و نفس [illegible] اگر علامت خون ظاهر شود فصد
قیفال از هر دو دست [illegible] کردن [illegible] کردن
و خون [illegible] تا ضعف نشود [illegible] طبع را [illegible] هلیله و خیار چنبر
نرم کنند [illegible] دیگر [illegible] گلو را [illegible] هلیله
[illegible] دیگر غرغره شربت عناب و رب توت [illegible] دارد
و اگر از بلغم و باد [illegible] علامت خناق گرم [illegible] علاج دار فلفل سعد
[illegible] زیره سفید [illegible] برابر سوده [illegible] ادویه دو درم بخورد
اماس در درد گلو [illegible] دیگر [illegible] در آن [illegible] شده
باشند غرغره کنند و چون [illegible]

دیگر حب الشفا در دهن دارد و لعاب آن فرو برد فصل ششم در ذبحه یعنی خفه شدن حلق
مختوق است علامت آنست که هیچ لقمه فرو نتواند برد و اگر جهد کند از بینی آید
و حرف نتواند زد و چشم فرو رود و از رنگ گوش یا گوشت دیگر اماس سرخ
بشکل هلال عارض شود و ضیق النفس با علامات حرارت اگر از خون باشد و اگر از
بلغم است سفید اماس باشد و سردی ملمس علاج او آنست چون بگیرد با فصد اسهال کنند
و از [illegible] و آب اسبغول و نیلوفر یا روغن بادام غرغره کنند و بلغمی را ملین
طبیعت و بعد از آن غرغره با آب کامه و عاقرقرحا کنند و بعد [illegible] مقشر
و شوربای مرغ و از علامات ردیه است [illegible] همه نخورند و خون
بخورند فصل هفتم در بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز علاج هیچ گونه [illegible] چهار
که در زیر زبان باشد شب در دهن دارد دیگر بلیله تمکنک دارفلفل برابر کوفته
بیخته [illegible] یک هفته یا دو هفته بخورند آواز را صاف کند دیگر جا
[illegible] سنبل هندی فلفل مصطکی با کبر زیره ملوحی حبه همه برابر بکرد
و مقداری تخم و مرچ آتش کرده [illegible] برابر دوا قند [illegible] حبه ها سازد
دو درم بخورد [illegible] غلبه بلغم و در رغبت طعام را نیز نافع است دیگر بلیله
تمکنک بلیلج را سوده با [illegible] بخورد [illegible] که هند است دیگر اگر از گرمی
باشد [illegible] مسکه با نبات خوردن مفید است فصل هشتم در درد حلق
لعاب [illegible]

[illegible] کبوتر و فلفل برابر سوده
یعنی آماس گلو علامت آن در درد و خنق [illegible] علاج آن سرگین کبوتر و فلفل برابر سوده
از هر یک [illegible] دو درم [illegible] بخورد دیگر فلفل [illegible] و [illegible] یاران [illegible]
دو درم سوده با [illegible] حبه سازد در دهن دارد آنگاه فصل نهم در خنازیر [illegible]
خنازیر گلو [illegible] گرد آمدن [illegible] دشوار [illegible] علاج اگر در بدن فضول مختلفه
باشد فصد [illegible] کننده مسهل دهند دیگر [illegible] در [illegible]
[illegible] سوده [illegible] بخورد دیگر در ابتدا [illegible]
[illegible] طلا کند دیگر [illegible] با کمیز گاو سوده طلا کند
[illegible] دیگر برگ [illegible] سوده [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] طلا کند دیگر [illegible]
[illegible] طلا کند [illegible]
دیگر [illegible]
[illegible]
و [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] باب ششم امراض صدر یعنی [illegible]

فصل اول در شکاف بعضی سرفه وران علتی است مخصوص بینی‌نس وانواع ان
ان لبن از بلغم صفرا رخون ودقی پیدا شود اما علاج سرفه تر مسطور
نافع است دیگر بلیکان خرما منقه بلیدار [illegible] وار بیک [illegible] کوفته بخته
نعل اسفنجه ها آقو نورن یک تولد تک صبح وکینا شام بخورند دیگر
دار فلفل ساکو سوزنی ار بیک فر می مور منقی [illegible] دادم کوفته با منقی بختی
نفع مونده سنبره ادرک بوده خشخاش آقو لقدر دانه [illegible]
دو چوب [illegible] پاره کفه بخورد ورکت سادرست در دهن دالاو تحت الحنک
در سینه [illegible] طعام سا هم نافع است دیگر دار فلفل تخم خشخاش نانخواه یک یک سانبهر
وزن برابر کوده تحت الحنک بدارد و کاه سرفه قدری در دهن کند برای طفل وحران
واد بلغم نافع است دیگر دار فلفل لوز بنفشه زنجبیل وزن برابر
قند ساوه برابر کوفته اسفنجه خشخاش بنند در جب نوران [illegible] صبح شام
بخورند دیگر زرد سبی فلفل [illegible] برابر نبات لقمه بخورد
جهار ساکو ودر دهن دالاو برابر [illegible] لعوار [illegible] نافع
دیگر برگ [illegible] نهاده بخوذ بیک کهار بیک [illegible] در دیک [illegible]
تمّت

نرمینه بخیند وسر دیک محکم کند وکج [illegible] کند تا کشته شود والله
وسفوف مریضا نافع است شام ابامه بخورد برای سرفه بلغمی برگ [illegible] بکعدد
فلفل کوده یک عدد همه سنبره لقدر کسا رخورد دحسکند بیک بحر بخورد دیگر
کمل اکر ناره با کفه مریض وزن برابر لعل مریض سوات [illegible] همراه کمل
مذکور سحق نفع کرده حب بندد لقدر فلفل [illegible] وقت صبح تا شام بکاه شام بخورد
در سینها مید افزاید مریض خاف کند منفعه سانله بعد سلا [illegible] الکویند
وزن برابر معدار نخود حب بندد وقت حلب نیک فرو برد برای ضیق النفس
نفع دالاو دیگر برای انواع سرفه سماق بکدرم کبر بیت [illegible] درم [illegible]
صلایه کرده تا ه نود دار فلفل سه درم لوبت بسیله [illegible] درم [illegible]
نجدرم برگ باد سه نیس درهم نهار بیک بعضت درم [illegible] کوفته بختیه
با سماق مذکور بیک کرده ارا [illegible] نان بدین بوبت معلاق [illegible]
بیت دید دخسک کفه با شهد معجون کنند بکدرم صباح و بیک شام بخورند دیگر
نلبک کری سه درم [illegible] بسن درم نه انار دوازده درم فند [illegible] درم
جوکهار یکیم درم جاکه [illegible] کفه با فند مذکور اسفنجه غلوله [illegible] معده [illegible]

سرفه قوی را از جهت کی سودا و دفع شود دیگر برای سرفه کهنه بلغمی از الله
سینه خرخره کند ترا تا [illegible] نشود از سینه فتیله های الوه [illegible]
با [illegible] آلوده کرده رونق گاو ترکیب کرده با جوز او بخته [illegible] دود [illegible]
یک [illegible] بعد [illegible] در حلقوم [illegible] دیگر فرفیون [illegible]
فلفل [illegible] از هر یک [illegible] درم بخار [illegible] درم [illegible] کرده [illegible] کنند
و [illegible] نبات [illegible] هفت [illegible] بخورد [illegible]
طعام [illegible] تا نفع [illegible] دیگر برای سرفه خشک [illegible] مداومت [illegible]
[illegible] از [illegible] فوت [illegible] فلفل [illegible]
[illegible] بخورد [illegible] کرده [illegible] بخورد [illegible] نفع [illegible]
دیگر اگر سرفه خون آید [illegible] یکدرم [illegible] درم
در چهار [illegible] بخورد [illegible] آب [illegible] فلفل
و [illegible] شهد [illegible] کرده [illegible] بخورد [illegible] سرفه [illegible] دفع گردد
دیگر [illegible] زعفران [illegible] تخم [illegible] از هر یک [illegible] یکدرم
[illegible] تا چهار [illegible] بخورد دیگر سرفه کهنه را [illegible]
[illegible]

از حرارت این سطار مغز بدانه دو درم سوده کرده هفت عدد هر دو را در روغن
کوفته در ظرف نقره یا در ظرف مس قلعی دار جوشانیده نیم توله نبات ممزوج
کرده وقت خواب بخورد و بالای آن آب ننوشد غذا جوشانیده عدس در شب
و همچنین [illegible] وقت صبح دیگر مسکه گاو و نبات آمیخته بخورد دیگر حب السعال
صمغ عربی کتیره [illegible] مغز تخم کدو رب السوس شکر سفید از هر یک درمی
مویز منقی [illegible] ۳ درم بلعاب به دانه [illegible] یکدرم حب کند یکی در دهن دارد
دیگر رب السوس کتیرا صمغ عربی افیون [illegible] همه برابر سوده بحب [illegible] مقدار
نخود حب بندد وقت خواب یکی بخورد دیگر برای سرفه [illegible] و سرفه خشک
مفید است پوست خشخاش تخم خطمی از هر یک نیم درم اصل السوس یکدرم
تخم خشخاش نیم درم صمغ عربی کتیره از هر یکدرمی در سه درم [illegible] تا
ده درم باید صاف کرده [illegible] انداخته بقوام آرد و از [illegible] درم
تا یک نیم درم بگلاب یا به آب حل کرده بخورد فصل در ضیق النفس یعنی تنگی دم
روغن در شهد از هر یک یکدام آمیخته بخورد [illegible] تا ده [illegible] دفع
کند دیگر [illegible] خون [illegible] که دست مریض [illegible]
منفعت بخشد دیگر [illegible] که در کتب یونانیان [illegible]
نویسند جوش داده [illegible] بقدر که تواند بخورد [illegible] دیگر

نوع دیگر قند سیاه کهنه و روغن تلخ از هر یک یکدام مسبب و بکمر در بخورد دیگر سفوف
کُندری که در آرد گرفته پخته باشند سه درم سفوف زوفای خشک یکم درم
سفوف بودینه یکم درم سفوف بیخ گل سوسن یکم درم سفوف گل گلاب
یکم درم شهد هر یک درم اجزای در شهد معجون نماید از یکدرم تا سه درم
در هر روز وقت نخست نماید نوع دیگر سوناکه تلبیه بریان کرده و موریج برابر
باید بکمانند باب گرم هر صباح بخورد اگر با شیره گوار حبه باسازد
دو سه حبه باب گرم بخورد دفع شر کند دیگر بول سیح الغدر بخورد فرد کرد
همچنین الغدر دو بخورد باز ناله صبر سقوطری خوردن نافعست ۱۱ اگر ضیق النفس از نزله
باشد بعد زکام و خارش گلو عارض شود باید که هر مرتبه لکار دارد
از غرغره و شربت حسی [illegible] غرغره و حب النفا [illegible] حافظ الصحت الغدر بخورد
بوقت خواب خورد نوع دیگر اگر ضیق النفس با نزله و زکام باشد سونه
موریج هر کلان آنکه حبه باک کبیر کنگر اسکنج جتی سکر را هم میده
نموده لکا دارد [illegible] بدرم باب بخورند دیگر مغز تخم مولسری باشد
گاه گاهی [illegible] جهل روز لازم دانند نزله و زکام ضیق النفس را
نافعست نوع دیگر پوست هلیله [illegible] که الغدر الدم
دهلوی

دهلوی زنبت خوردن یک باب پونسه بخورد برای نزله و اکثر امراض نافع است

فصل سوم در دفع اگر طفل باشد [illegible] گوش یک [illegible] جوان در
شیره های سفید [illegible] بچه باشد سحق کرده بدهند دیگر کاه معصفور [illegible]
یک ماشه در دود [illegible] بول طفل جوشانده [illegible] نماید [illegible] ده [illegible] طفل [illegible] که
بنوشانند خورد [illegible] سلاد [illegible] کمر با که کند دیگر سلاد [illegible] در بول
[illegible] طفل حل کرده [illegible] سلاد [illegible] در بول [illegible] و زناف
طلا کنند تا یک [illegible] دمه طفل دفع میشود دیگر برای دمه طفل یک له
مجرب است چهار [illegible] تخم [illegible] سحق نماید [illegible] سحق نماید

فصل [illegible] [illegible] سحق نمایند و نیم گرم کرده بنوشانند [illegible] یک اود
در ربو دان مرضی محروق است علامت آن [illegible] بادیده [illegible] بسیار
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] الحرم [illegible]
[illegible] سه درم در [illegible] نماید [illegible] کرده [illegible]
دیگر [illegible] دو درم [illegible] اسپغول بخورند [illegible] سکنجبین
[illegible] در [illegible]

ان اماسی بود او در شستش بدید آید محرف است بدست علامت ... نفس بدان گونه

شود که گویی خفه میشود و سرخی چهره و نبض محرف ... دو درد سینه و تشنگی و

استسقا بهوای خنک و سرفه بسیح ... دور ... جهان علاج آن ... سخت ... بود

اول روز ... فصد الحل ... با اسکین کنند جلاب ... مفرد ... تخم

خطمی ... ازین ... شب ... دست ... علاج ... منقیه

بجوشانند ... عدد ... درم ... مقشر کوفته ... درم ... بر

... بجوشانند ... صاف کرده ... آب ... شانیدن ...

... درم ... مثقال ... زرد ... نیلوفر ... درم

... درم ... ساده ... درم ... ادل

دیگر ... صاف ... راند

اصل السوس ... سته ... کوفته ... درم ...

... دو درم ... سوا ... خیار ... نیم ... بجهان

... بجوشانند ... صاف کرده ... درم

... دو درم ... بخورند ... شربت ... مقشر ...

... ده ... جگر

... بجوشانند ... صاف ... یک ... شربت حب ...

... درم ... نیم ... سپستان ... کبیر ...

... ازین ... سخت ... درم ... بگیرند

... شود ... بسیار ... شود ... با ...

علاج آن ... **فصل ششم** در سل ... محرف ...

... علت ... سرفه ... یا سرفه کهنه

... الدم ... انتقال ... الجنب ... میشود علت

آن ... بسیار ... چون ... برآید ... سرخی ...

... علت ... از ... جنگ ... درم

... سرفه آید ... اطبا ...

... مرض ... امراض ... علاج ...

... اگر حرارت ... درم

... صاف ... **دیگر** ...

... درم

... درم

سرطان محرق باروبرم گاو فرنگدرام صبوروسیاه از ده درم نان درم
باهم نوله سرب ستی سی ده باشد کلدت حلک که باشد بخورند و اگر در
نفس خون ظاهر شود سرطان دخلک کند طرلو سوختن سرطان سحق
که دیگر از آتش بنهند و سرطان زنده شود ماید با پرستان بود که
نهاد در آن باشد و خمیر برده سنگ کندت به دیگر سیر سرکه
روغن بادام حریره کرده بخورند دیگر به قول شیخ بوعلی بادام کلقند بهمدن
نعناع تنقیه دیگر برای سرفه خون و سل قرص کافور دهن عسل
طلای کشته سر خرنوب ربوب ذرد و تو سنگ مسکنند دستر فریب
نامی و رزوری که شیرداده شود باشنا بخوردند و در میان
و مالای بخورد دیگر سرلشن ملی که گرما از مهلکه در حبه سه شنبه بود
دلم تو وقت صبح و شام چهار ماشه در باوانار است که نمود چون
منحل شود بادام باد و دلم کلدت دانه ملوده و گرم شود
بذر بخ بیاشد و قند دو ماشه کلاب و کلقند و زن جم دلم
بود صبح و شام با طعام هرگاه حرکت سینه هوشنده و قرص بود
سر للم دارنده هرگاه در سرفه ظاهر شود آن حوصا خود نمود بیاشد
و بطلا شد

تقویت دل بسیار مجرب است دیگر با فلفل یازده درم انیسون صمغ عربی مغز تخم خیار و خرفه
سوده درم بارتنگ سوده ده درم با تخم ریحان و سپستان از هر یک ده درم بجهت بابت سرفه
دو درم تفاله تخم کدو مقشر هفده درم تخم کتان طباشیر مغز پسته فندق از هر یک دو درم
دارچینی سپید دانه لعل بنفشه بد زیره از اعمده علیحده سوده گرد بر ف بپخت بشربت مجربست
و قرص دریا صیفی و اسفرزه ابریشم چهار درم بهم کرده دار شربت و نوشیدن لازم
داند فصل دیگر در دال بخت بخیه مجرب است بر پهلو قبضه در پهلو
وا اثر از بوخته سر کوبد علاج ایشان ربسرفه رصلی الله فنس در دیاخر بان و حلیه در
پهلو صدرت اولیه علیف از خون سودا بلغم بود علاجش رمو رنجی صواب فصد باسلیق
ازادل رود را تا سیر کرم النار حالیف بعد ازان از طرف موافق دیگر ملیه سهیل از رنگ
شده درم جلاب بکی بیدلعاب تخم بکیان آسغول سپسته ارمسان با ادو روی ادار م
دیگر سپید دان جام در سیاه بات بنفشه است در لعاب الدم کشته اگر صورت
باشد شربت زنبای بهم درم شربت نغنعه با بیلوفر کتابد ام در ده درم عرق کاسنی حل کرده
واگر از بلغم باشد شرب زوفا بدارند شربت زوفا بکشته ام در ده درم عرق بادیان حل کرده

به دوا ارشته تا بسبستان آب لعاب برآورده یکماسه ریوند سوده را حل کرده

بخورانند دیگر فصد سبتلم و سیب حیسم بادع است زیاده از آن سرد و حشک و میوه کی

رسته مینی الازم واند بدانکه از لعب مرده در سیح سیاه برآید تا علت برطرف کرا ابد

وبا هلو نوازند کرد ... الا که شعاری جمله از علامات نزد به است فصل هشتم در سرسام

محرف است بر شکسته سام اماس است سبب آن با ده بود که در پرده بشکنه در دماغ

نور علامت آن است دیگر لعس و لوازم آن ... حشک ... و کینه ... سکم

بطرف بالد واخلاط بهس حرال علت قوی بود بیداری ... عارض کرود

فرق در سرسام و برسام است که در سرسام اخلاط عقل اول علت بود و در اخر مرض

وکاه باشد که با اجر علت سلیم العقل بود و در سرسام ثقل ... حشم

بالد باشد علاج بعد فصد باسلیق اکر ... نباشد ... حلیم ... است

در شیره خرفه حل کرده بدهند و باشربت بنفشه با ارغوان ... ارکیه ... ورام

در بار السعر بعد آن حل نموده بخورانند و اکر ... شربت ... نیلوفری

با سکنجبین ساده ارکیم و ام در آب حل کرده بدهند اکر ... فصل ...

بعون الله تم

نفلوس حنیار خنبر ار ده تولد دام در آب ... حل نمود ... دیگر ... دارد

ارتدلکر در آن ... علت ... شود ... دوا ... و اکر ... آب

کردن ... بکسک کوشت بک فاحشه نکوبیده ... الله

خورد ... تخم ... تخم ترب ... ترنجبین ... ار ... حرب ...

صاف کرده بخورانند روزی چند توانند ... عمل نکال ... را

قوت دهد وباه افزاید دیگر در دهن الصفرا یعنی درد ... اراده

کردن ... علت ... درد ... در ... علت ...

بختبه ... زعفران ... برابر بود ... بعد ...

طبیعت بخورد دیگر برای درد ... پهلو ... کلوی ...

بیخ ... بخور ... کرده ... بکوب ... بخور ...

تا ... روز ... بخورد دیگر معجون ...

از ... باشد ... و اکر ... علت ...

بردی ... تخم ... سنگ ...

بخورد دیگر ... تخم ... ساده ...

کوفته بیخته علیحده سرشته قرص سازند هر روز اول ... بخورد ... **فصل ششم** در امراض دل

سینه و شش ... **فصل** اول در خفقان یعنی تپیدن دل ... اگر از گرمی باشد علامت آن بود ... سینه ... تشنگی ... اگر از گرمی

اگر در سینه ... هیچ نشود چون بسیار ... فصد باسلیق از دست راست مناسب بود ... طبع باز کننده و گل سرخ و بادیان و ... **دیگر**

زیره سفید کوفته ... در آب ... صاف کرده با ... بخورد **دیگر** مروارید ناسفته یکدرم با ... درم ... پوست هلیله کابلی و نبات هر یک دو درم ... سوده بخورد ... ضد علامت گرمی ... احساس ... صاحب او که گویا دل ... علاج فرنجمشک ... دارچینی ... مشک ... سوده ... در سود داروی ... فکر و ... علاج مصطکی دارچینی قرنفل و ... کبابه ... قاقله قرنفل ... او خرسته پوست ترنج عود خام تخم بادرنگ ... تخم ... هر یک دو درم ... مروارید ناسفته ابریشم ... هر یک ... درم ... سوده ... بر دارد ... تمام شد.

[illegible]

بسیار ... نکند درم بخورند **دیگر** شربت گاوزبان از یک درم تا دو درم ... گلاب حل کرده بخورد و ... **دیگر** برای ... در سوده ... گاوزبان ... فرنجمشک ... درسیاه ... گلاب ... بخورند ... صاف کرده در سینه ... بسیار گرم بخورد ... پاره ... برای ... بر اثر ... **دیگر** برای خفقان و ضعف دل ... بخورند ... ترس ... و خوف ... و ضعف ... **فصل** دوم در ضعف القلب یعنی سستی دل

معتدل گرم یا سرد

مفرح القلوب ... مشک ... **دیگر** ... علامت ... دیگر ... انچه در علاج خفقان گفته شد ... **فصل** سیوم در غشی یعنی ... اطراف ... سرد ... در دم ... و عرق سرد آید و هر گاه ... صدای ... الواح است ...

واقراط استفراغ او دارد هر خلط بیشتر در علامات باید بدانست علاج قلقل

کردن بانک جاپ و پیر خورده با شوره در بیعی دمد **دیگر** سر جاف چهار پهلو سا

کوکرد حاف دو پهلو بر دو سان نمند از انکس کند نرخ از چوب نسبت نخورسه

حرکت کند هر نشان کاکستر کشید دستمال چهار بانک کوکرد چهار بانک کافر سنبر

باجک وستی یک بانک ریحان نفلفل کبد و فلفل فرار بر دانقد بانک میر بیا

نند از ابنگه کرار هب تقدر حد سیر و نفوط کند با نخور در آیاب اصفی افیون

فرانی و سرد بین ریحان و شیاف عدس ریحی سرد در اسباب شد

دور سر یعی نزد تحو و جمیع اطراف باعی ورحی سال واقع اما طرق

حاف کدن سر السنه از سر بالکند جسد بعد فرند در بود کاو در

مرتبه در آرو کنجد و نعف فرنبه و روغن بعد سه در کاهی بعد مرسه در جو

کلتهی سرد کند وطرق حاف کدن کوکرد شهور است **دیگر** چون کسی شود

باب برده نفوط کند با نعتمه اند و اگر بدی ادویه بکو بسو و سمول

ده درم کاکنج بهل بموی و نخور اندر حجره نهاده باید کرد بار

هر یک را بخس حوکوت سی درم درسی و دو دام از کس بنهاد بار

دالم نماید حس کند شیر کم یک جمله نخورد در ارج بهلوی سر یا بد

مثل تعنع نام داکن **نوع دیگر** جوار سه دو دام ملک درار ریک کافور سنبل

اب نخورند حاف کرده متوقف **دیگر** جوارس الدلم حوکوب دار الکت و نبات

کرده با نام بول و روغن کاو نخورد **دیگر** سنجبی ملک درار سوف سندرس بلیله

الله و سلم قدس کنیه منقا دو درم بسیخه غلو اباع هند و مقدار جهار درم

با دو رسی نخورد دار جمیع علامات حکیم سخت و عقب و بعد الدوا

انواع صفت ای سر در **جماع** و در رجع انواد نعی و ند و دل مجوف اگر از

کرون سوداسی کرعطش است علاج کنیز حنک دو درم کافور

طباشیر مقدار ریک ورق کافور بیاب تکمیل ند برودری بادری کاو با

بان نخورد و اگر از ره دل باد سرد و تریی عند علاج آنست

علاج و ادانی کند با ترسیب و شهد بعد و بود به چنگ دیگر بابل

مجدد اسد الدی هر یک سه درم کوفته و بیخته با سکنجبین نخورد **دیگر**

شیخ ابو را باریک بنده در اوید کرده فهد کند و بنور و کاسر

ارنیک نانها ساده باری کاو نخورد داخ و پهلو سر **نوع دیگر**

اگر از بادی بهم رسیده باشد چهار درم سوراخ نموده بعد از نسخه بخورند نوع دیگر
فوتنج بری از هر یک [illegible] نابخته کوفته بیخته با دو چندان شهد اسهال بخورند [illegible]
نافع است باب ششم در امراض معده مشتمل بر سه فصل فصل اول در وجع المعده یعنی
درد شکم اگر از گرمی باشد علامت آن [illegible] دهد [illegible]
[illegible] علاج [illegible] بخورند [illegible] هلیله
از هر یک سه درم سماق [illegible] درم [illegible] نسخه [illegible]
ناشتا بخورد دیگر [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] هلیله
[illegible] از هر یک [illegible] درم کوفته [illegible] داده [illegible]
[illegible] درم [illegible] نوع دیگر
اگر از سردی باشد علامت [illegible] علاج [illegible]
[illegible] هلیله [illegible]
[illegible] درم [illegible] کرده [illegible] درم [illegible]
[illegible] معده [illegible]
[illegible] فصل دوم در [illegible] معده [illegible]
[illegible]

[illegible]

وارو [illegible] بخورد [illegible] بعد
و [illegible]
[illegible] بدن [illegible]
[illegible] علاج [illegible] کوفته بیخته [illegible] شهد [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] نوع دیگر
[illegible] از هر یک [illegible] درم کوفته [illegible] بخورد دیگر
[illegible] شهد [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] فصل سیم در [illegible] معده [illegible]
بعد طعام [illegible] علاج [illegible] کوفته [illegible]
[illegible]
[illegible] درم [illegible] نوع دیگر [illegible] درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] درم [illegible]
[illegible] کرده [illegible] نسخه [illegible] درم [illegible]

فرو برد و کم زیاده موافق طبیعت بر آن سوها و کم و لوا سیر و سرفه و سیلان منی
و قلت اشتها را نافع است و عقل افزاید **دیگر** سکنه نفع این نسخه آن در مرکبات نوش خواهد
خوردن نافع است **فصل** در اماس معده اگر از خون باشد علامت آن است که
و کثرت و غشیان و شیرینی دهان و سرخی چشم و زبان و ثقل در ضربان معده
و ظهور درد در شدو بار بعد طعام است علاج فصد باسلیق باکحل و تنقیه
شیر خشت چهار درم در آب کاسنی جوشانده بدهند یا در عرق گاو زبان حل کرده
و شربت گرم نموده بخورند طبع نرم بود و بار کمک سرخ صندل سفید آرد جو
و برابر زعفران قدر آبی کرده بر آن زبر معده ضماد کنند و اگر از صفرا بود و اگر
علامات مذکوره تلخی دهن و حس که زبان سیر باشد علاج اب حصرمه و
شربت مفرح و مفوقه از هر کدام یکدام حل نموده بخورند **دیگر** اب جو دان انار
میخوش و آن صلاح و علاط در فم معده رفع حرارت و تسکین علاج برادر اخوز
ر ایک درم نمک و بانجم سوده و تکمیس شادت ده فی معده مسهل هاش حب
صبر شطرح و بحم ربع لوله و سفید معروف دانسته ده م لولا ارسطو
نکند و در آن عمر و جلو ده چه باشد سفید را بخورند و درم ایسا کرم بخوراند
و برای رفع عادت فصد و حب تطعام فصد و در کهی ببندند **فصل دیگر**
با ذبان کفتو و از این یک و خم قدم روغن بادام یا کار و شیر دلام در کرده انار
از جوال مره

ورود مشوش نو الحال به در رفع در سیلان علامت او آن که حسن منی سیر و نهم و فصل
و اشنیه و سلم و انعصر باغی بخورند و در و لاهی در شعف سنده و در سکون و معده و انقار
علاج مرکب در و فاع تو همه سر مع الحرارت کالمحل و ما علاج

اب خوش بنده با حار آبار و ما جاف کرده در ظرف مشتمل کنند و دو سیر کمند ده
و در آن نسخه و بشرسی مختلف کرده در شیر کیش اب در ده فقه پنهان کنند و دو سیر جد ساده
با زیر اور ده هر روز از یک با و باتکیه بالا ذیاب شناسند بخورند و اگر سوداوی باشد
علامت آن سیر کار یک و فکر سیاه و شدی اما اش است علاج به شیخ با دهان
شیر خیار چنبر اکنده بیم تا دو درم به نانها اسهال شود و بعد روغنها کنند قرحا الحالیه
دیگر تریاق فاروق در اربعه ملک است بمعده بخورند و در آن دار چینی درمره و بحم
شب نخمه باشد **فصل** بحم در معده حرج بعضی کم اشتها دانه الیجی جوز و در ارک
و با گکیر باشد سلوخ اما روانه سفر زیره هر یک نیم درم بهان و از حیل گل
مول چنبره بسند هر احراش سرک امالت است انجز و کسنه هر یک شسته در بام ایک کوفته
و بیخته باشد و چهار درم شکر سفید با هر روز چهار درم بخورند و تعتبر سرفه نوا سیر
درد و معده و فی و اسهال را نیز نافع است **دیگر** سعوف لولک و حرارت و صیاغ
و ضعف معده شیرخانه ده و به نسخه آن در قلق اگر حی بالدوانه الیجی جورد
و صندل سفید و سرتینه و دار چینی الیجی کلدن بلبل از زیره سفید با شیر
هر یکی قدر حس کل جزر نو به کافور نیم سنتی همه را اراکو فته بخته حبا انجمده
بد نبات امیر و دو درم تا سه درم بخورد و اگر کافور حبه باشد نبات همچنان ده نکرد
نوعی دیگر شوند خشک لوزن نیم درام حوکوب کرده در سیاهی فف دام اب سیسانه

حب و اورک حرکت ذاتی صاف کرده بخورد و دست یال بکنند و اگر با شیاف سرین کنند
بهتر بود و از العصاب اشتها از سبب قبض و نفخ باشد و از قلقل هلیله املج و زنه
زنجبیل هر چهار کوفته بیخته با قند سیاه حب کرده سه درم بخورد **دیگر** هلیله سیاه و از
نمک هندی هر برابر کوفته از آنها بسیار هیچ ماسه باب جوارش بدهد و اگر گرمی دارد دوالله آب کم

تلکنک

معجون سفوف ناخن نمک طعام قلقل گرد هر یک سی درم انجمود ... مقل و ادم بحال
بار ده درم پوست هلیله پوست جهار الونیوس در ولوده ایارداره جرجر کم بیهوده در
سه هوده کوبند اجوانی از هر یک ده درم کوفته بیخته دو درم بعد از طعام بخورانند
و اگر نقل باشد پس از طعام و وجع المعده کلک بیر منفعت است **فصل** نسیم دارد و تی
علامات هر یاده بخورده ان طاها بهبود جیاجه صفراوی از تلخی دهان و درد داری
و لسیاع لسیار رود و موی سر اندن جون دندان ... و سر بیخ دهان و بلغم از ظهور بلغم
و سوداوی لقاها جلط سیاه علاج برای بلغم جوارلوبه و قلقل هر یک بکدارم
فافله هم درم با رنگ سوده قلعه بخورد **دیگر** سیر و دانه الاچی صندل
قرنفل عود عرعر پوست ترنج از هر یک درم نبات بیست درم همه را
کوفته بیخته دو درم بکلاب بخورد **دیگر** هلیله هندی در اکسیر از جوبه است
سه کره کرفه از نفس میسور دو انکر ابرا در یک یا دانه که در ظرف سنگ
سکنجبین ماهی کرده باشند مرد بکند سر از ابریسند ناچار از برنیابد تا ملکه است

دو درم

دو درم با چهار درم مدفعات جند مرتبه جمات باید **دیگر** اگر شب ... شود صاح
فی کنند و بدن را غذا دوست باشد هلیله بزرگ دو درم بعمان بخورد **دیگر** بوده جسک با شکر
با نبات سه مدده خوردن منفعت است لدجه شبانی که اسرا مرزه کوبند از فی خالی
که سوزش شود و جیر رسیرنباید خوردن با قند **دیگر** برای فی و دایمی که آب از طعام در معده باند
مسباف بکدام زیره دو درم کوفته بیخته هم لوله آب سرد بخورد **دیگر** برای فی
و صفراوی سرب لیمون انگبین با دو دلیم و آب سرد حل کرده بخورد اصفهانی
و لسیاع و حرارت و تب را نافع است **دیگر** برای اکثر الوانع با قیمت الاچی بخورد
تر به مغز جسه کبار مغز هلو قرنفل دارچینی صندل سفید کمیل شانه ملکیه و قرنفل
سیار مساوی کوفته بیخته سفوف سازد و معمول اکثر اطبا بدهند بیست درم ناسه
با شش ماسه درد سه دفع باشد بهتر کند **دیگر** برای حبس فی از هر قسم باشد هر دو بازد
از بالا یا سفل یا ارنج فسته بوده جسک سه درم بعسل بخورند و بعده شیر ان سنی
سو نیفت هم نوله الاچی خورد و یکدرم پوست ترنج سفوف سازند باسه روز
اشتها هم می آرد پرهیز از خوردن طعام با مدی طعام پیش از هضم اول اسکم و بعده
جرب و شیرین **فصل** تقسیم در هفته که از سبب هیضه با غلبه خلط اشتهال
و فی هر دو هم شود و دیگر نشیب عشی و از هر دو اطراف عارض ان کرد و حون از
شود و نفس و نبض لیت رود و صفراوی لسیاع کسیار باشد علاج ان تیم ...

صبر
غذای ... برکلی اربابن
کرده ... برسلی اسرار
بمساهد نهد و یکدار ... حضر
بخورد

در دهن دارد و صندل سفید بر ناف و بر شکم طلا کند و اگر از بلغم باشد جلوز بلغم است
علاج علامتش زنجبیل الکوره بزبان اهلیلج پوست بلیله همه را کوفته بیخته از آنچه
تا چهار ماشه لسبره بریح با لیمو و سنبره ادرک و شیره سیر وزن هوا آمیخته
بلیسند انواع هاضمه و بدهضمی دفع شود دیگر جوز بکدام ساتمه دران حل کرده
بخورد که قی ماید بعد از قی چند هجه بر ب انار بخورد و جوز بکدام قرنفل
فایده هر یک نیم درم سوده بعسل آمیخته بخورد و برای کرده رنج من باعث
بر هر از انعه به حرب و حرکت دانسته فصل هم در فواق که بیکیک
هر هید در هجکه گویند امتلائی سالم است دانسته فراغ محوف امتلائی است بعد از
بدهضمی و با غلبه اخلاط عارض شود و استفراغ دانسته بعد از اسهال بسیار و باد
با قراط حادث گردد و با بعد برگ نماو نعناع علاج امتلاء اول قی انگیختن
باید بعد از قی اگر دفع شد بهتر والا زرچوب حرکوب کرده با سلم داده
در حلم برکنه و تنباکو دود آن کشد و فرو برد دیگر از دهان بسیار ...
و هنی کرده و باید انگشت زرد ان کوفته و دود آن از دهان بکشد دیگر ماش ... آن
کرده در کوزه آب خوردن اندازد و همان آب بخورد دیگر مهر ... باشند
سوده با شکر آمیخته بخورد و انگشت عود باشهد بنهد و همچنین برطا دس
سوخته به شکر خوردن نافعست دیگر تکرار بریان کرده فرد باشه
باید داده

با قند باشد بخنده خرد ریزد دیگر مویز هزار ازدهان چهارمای ... گرفته و به ماید
و به آب نیم داده در حلم برکند دود آن منفذ ... فرو برد استفراغ ... علاج
مد مرض برای تخفیف و لسک چهار در بن معالجه ... از منفعت دارد ... بهم دود
و از دماس در آب اندازند چاچه کفنه سر دیگر مسکه و سفید مصطفی با معده ... لبه ... مسکه
بروغن با بلعم بخورد در هر از انعه به حرف و خلط البلام فصل هم دررت
بعضی سکرها و اکثر اسکم گرم شود و بعضی حام ... ابد دکاه فصد گردد چون تمه شود
بخورد است علاج زنجبیل برابر ... سوده ... م درم باد ... بخورد ... حرام ...
دیگر اگر اشک مزه مو و حس ... بایس ... اندر حوض بود ... اجهات ...
بهمه از سیس باشه ماه ما به آب بخورد دیگر سنگ بصری بکشد ... احمر ...
با جاس باشد گرم کرده در کلاب سرد کند تنگه ... دو دو حصه جادوری ... کرده
زر دو سرنج نانک باشه در دو در شه ... از نافع ... دفع ... سود ... دیگر
سنگ بصری را ده ... نیم در آب ... مرزه کرده با در آب کوکنار ... کهنه
و قدر ماش جب ... دو جب ... زر ... جوارش ... خمیر ... مسکه ...
بخورد تا نافع بود ... برابر دیگر خر ... ظرف ... حکمت کرده سود
دیگر ان ... سنگ ... مرد ... با هزار و ... بخورد ...
با جوارش با دوچ کاو دیگر کلتان کور در ... علیت ... نافع

ترکیب وی در مرکبات لوثی مسهود فصل دوم در خلقه ازوی و قسم نمی است
گاه فرض بود و گاه اطلاقی و گاه منتهص مندرج بود و گاه منبهضم
و گاه بذهاب لب یا را شنفید و گاه کم حسی در شعور العلاج فی قسم دوم در بعی
تعدی ان سکم یا و دوار معلوم راطلقه باهم لکلا نسبت اشتد است او در و دوران موضع گرفته
اطلاقی بود و بعد ان حیف کمل بود و شاخته مبنور نوع خلطه را از جهت
ابتدا ال ادوار می اندا کلای نخت بعد مکرر و فرصت داده می ابدا از صفرا
بود و اگر نید شعور نوع ابدا سود ا اگر بلدام بود از بعضم اکبر دور او العلاج معلوم بود
بلکه دایم باشد از اسنیدا و در بعض ادعات بود بنگر و ابدا از جهت آن
علاج از نیز قسم ترمو صفرا یان حرارت بسکه دیگر ای صفوف حاصل منجاوه
محرب نونسه آب جوال لحم نوع بخجنی بس لحم صماخ حب الدس حرف جمع کرد
کال از مبیع از کوفته بودا جب الدس تحت سم ها را بر بان کنند و سوای سعوق ال
همه سانگوبند و دو درم بر سه دانا سپید با مورد بخورد شربت سامی ترا یا بعضی
و ای طلا در کل برابر سا بحت صدل کا فور را برگ محابی کرد با فی لوتو
طلا کنا سند برابر الیمر و سود او نیز تبرج الاخ نا کیسیر او پیک در تی

اجزای

اجزای بلیلا پیوار بخیل مورد حسینه بر کنند با لادو ما یک سو بخار بر سعداز
هر یک ورق هم مسر یک کال ده او بلیلا ورازمعرسف ابار دانه اجود از یک در درم
کشنیده کصند چهار در وزن همه سا کوفته بیخه سک بکصند وزن دوم از تجرا از همه دادم
نابکدام پار قی و برد فصل یازدهم در بی اسنادان فی مابد دار اتسخوال ای
علت از کف بوب فی مید یان مفهوم بدنه کسر الوقوفه اسیند و بعضی معنی لی ت
ای بحرم درالکده بسبب صعده دران برد رسی با کدان و حرکت تیجد و صدر در
سفوطه بعربدی با ارا بالا به لیست جلد منان بعضان استقها دار استبهال گاه
گاه را لعدای فصل بشر منبهضم و لغم و ضعف قوت و حرکت دو عنبر زیر باف
احساس نماند و هر گاه بگیر نسان بیدا بجا بکلا مید علاج فی لیسه از ان ذر موضع
نافه نیز با فسا بجا اوردن قرنسبی حب کتا داند دیگر بلیجهبلی
مدارم دارا دن گار مخلوط کرده با قد با سعه بخورد دیگر نعمون
را بیده و بحم را آورده بجای آن کو ها بر بریان بر کند داند را بر کاسه ام
دانسترم کم بکند نوع دیگر بلیجهبلی سونه احوای قرنی برا بر کوفته بیخه را حاله
یک باشه کوفته بقد ب بکنه حبه لسیه را دش گاد بخورد نوع دیگر حتی بهار باشه بیدا

و علت بنیسود مذکور خلط در احر صافن ... دیگر بالا ... در کف دست
نافع است فصل دوازدهم در دفع ماده اگر طبیعت نرم باشد ...
و ریش خام ... از طعام و نمک ... دکا ... گرم بوده ... بار ...
نفخ کند و اگر طبیعت نرم باشد ... بریان بوده ... از هر یک
دو درم ... باشد ... و اگر ... باشد ... کند و اگر ... باشد
... انگشت ... سیاه ... دیگر آرد ماش
... و ... سیاه ... و اگر ... داخل ...
... پخته ... گرم ... شکم ... دیگر بلیله ...
... برابر ... کند ... باشد
ناشتا ... بخورد دیگر انجیر ... دو حصه ... بریان
... حصه ... چهار حصه ... حصه ... حصه ...
کوفته هشت حصه ... کرده ... ناشتا ... گرم بخورند
... نفخ شکم دیگر سوخته ... سپند ...
کاغذی ... برابر ... وزن ... کاغذی ...
و ... کرده ... پوست ... کرده
بقدر نخود ... بخورد فصل ... در ... قسم ...

اور

کثرت اروغ و دوار علاج بعد تنقیه این سفوف بکار برد انیسون ... بلیله بلیله
املج مصطکی زیره ... کرده ... رنجبیل ... فلفل ... هر یک ... برابر
نبات برابر همه کوفته بیخته ناشتا از سه درم تا پنج درم بخورد دیگر سفوف ...
بادیان ... در ... مذکور میشود و در دفع این مرض ناشتا ... دارد
اگر مرض ... میشود فصل ... در افراط ...
بسیار اگر از بلغم شود ... علاج ... خوردن و ... آب گرم ...
و اگر از حرارت معده باشد ... و علامت آن ...
از آب سرد و هوای خنک ... علاج ... تخم کاسنی ... کرده بخورد
دیگر حب ... حرارت در ... ساعت ...
که املة ... در ظرف کند ... املة ...
... املة ...
... در ... املة ...
از هر یک ... صاف کرده ...
... و ... صبح ...
دیگر ... از هر یک ...
... بخورد

نوعی دیگر منقه نوده هلیله هیلکا برابر بوزن تمام کوفته در یک [illegible] آب بجوشانند
تا سیوم حصه بماند صاف کرده غرغره کند دیگر حبس در لطفی حرارت کند تخم
خیارین شش درم اصل السوس هشت درم تخم خرفه سه درم همه کوفته بیخته سفیده تخم
مرغ سرشته حب کند در زیر زبان دارند دیگر سرد اقوی است تخم منقه خیار
باب ساییده صاف کرده قدری گلاب ممزوج کرده بخورد نوعی دیگر معجونی
که مسمی بحر دارو است بغایت سریع الاثر است دفع تشنگی و قبض کند اشتها آورد
و تقویت باه کند برای [illegible] ادرار بول کند [illegible] سریع الاثر بخورد دیگر [illegible] نشادر
[illegible] هندی از هر یک یکدام [illegible] سیاه [illegible] ده دام منقه دانه برآورده هر ده دام مصری
پنجاه و چهار دام گلاب چهار دام منقه [illegible] شیشه و با رجه [illegible] کرده
با گلاب سحق بلیغ نمایند در پارچه [illegible] مصری را با گلاب [illegible]
از صاف [illegible] گرد و بعد منقه مسحوق [illegible] بقوام [illegible]
و [illegible] باب نهم در امراض روده مشتمل بر هفت فصل فصل اول
در زلق الامعا یعنی بیرون آمدن طعام غیر منهضم از روده مخوف سبب علامت [illegible]
که از غذا هرچه بخورد [illegible]
کرده [illegible]
باب بخورد [illegible]
بخورند برای اسهال خونی [illegible] نوعی دیگر
[illegible]

صاحب تذکره داودی از خواص مجرب نوشته گلاب چهل چهار دام [illegible]
هفت بار سرد کند طلای خالص [illegible] بار سرد کند بعده [illegible] دام
[illegible] سرد کند بعد از آن گلاب [illegible] دام بخورد همه [illegible]
زایل گرداند [illegible] مکتوب است فصل دوم در [illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible] حرارت و [illegible]
که [illegible] سه درم تخم [illegible]
روغن گل [illegible] بخورد [illegible]
[illegible]
[illegible] بلغم [illegible]
[illegible]
که [illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
نوعی دیگر [illegible]
نسخه دیگر [illegible] هلیله سیاه [illegible]
نوعی دیگر [illegible]

قوی‌تر شود و اسهال خونی را نافع است دیگر آمله کلان یک عدد و هم وزن آن بلیله
سیاه و هم قدر زیره سفید و نشاسته گندم برابر کوفته خرکوب کرده و قدر آب
نشسته بخشد صباح و در همان آب نیمکوب کرده بخورد دیگر جو در تنبیل مکدام در آب تر کرده
و بر پشت مالیده صاف نموده بخورد و اسهال خون را منقطع و بیخ انگور را هر دو یا
دفع کند پرهیز از ترشی و چرب و شور و غذای غلیظ لازم است فصل سیوم
در اسهال اگر از حرارت باشد علامت آن عدم تشنگی و لعاب دهان و سفیدی
و سردی بر آن است علاج سنبل الطیب نیم چهار ماشه با آب نیم گرم بخورد دیگر
رجوان اجمود و زیره سیاه و سفید مثل مول بریختن و از قلیل انگوزه بریان
کرده نمک سوچر برابر کیف بریان کرده برابر همه کوفته نیمچه یک ماشه دارد
رنجه نشده بگیرد ابدبا دوغ گاو بخورد و انواع اسهال دفع شود باید
اسهال که از گرمی باشد با لعاب نبات شده مایه کرده علامت نفخ نیز تشنگی است
هر برار او در آب انداز دار کرده سبد عام است والله اعلم آنکاره دهان با
بجک تیم هر ماده کم اسهالی کفایت کند کسی معتبر باید مزاج مختلف هم دارد
برابر نفر رد و ثوبه یا دو هم توبه در سی و دو دو آب بجوش نماید هم
نماید صاف کرده بخورد دیگر حرارت در مزاج باشد در مرض رحل
حسن داخل باشد دیگر پوست بیخ املی که هر آتش کرده با سکم طلبد کنند
دیگر برای اسهال مفرط محافظه نادر است پوست املی ادرک گچی نادو ده ترش

صلابه

۴۷

صلابه کرده در ناف الاطه کند و کن را بلند نموده و در آن اشتر ادرک
بر نماید دیگر برای اسهال قوی حیر بادر جنگ کنار منبل ضمغ عربی از هر یک ماشه
با دو ماشه سیاه بادوچه حلک کرده بخورد ور اول هر قسم از اسهال مفرط
مفید است و در دوم قوی سریع یا بنی برسد دیگر دوای کشنیز ادرک حبیر
و سنجر مدکور شد دافع اسهال خونی است دیگر دوای سماق ضمغ ادرک
سنج مدکور شد دافع اسهال خونی است دیگر برای اسهال از ضعف بنجت
که مانند ریب کونت گسسته باشد اطل خوردن شما دادن بخورد کرده شود مثبر
از آنچه در سنج و جیر دگر رفت فصل چهارم در کرم شکم است تولد
کرم معده بلغم است از خوردن سبزی‌های خام میوه از نوع ملک گندم
خام و گوشت بخورد و شیر خام از پس هضم غذا و اخلاط رطوبها
و امتلا و حابه و حمام بر امتلا و بد هضمی حادثه ارکان اسهال شود و
ازو بهر سی آید پس اگر معده در روده و فایق است از جهت موضع جابات
کرم در از باشد معدا نشود علامت آن غشی و خفقان و درد معده و سینه
و سرفه خشک ریزش طبع و قی و درد و رنگ سرخ جسم گاه گاه
و گاه کرده و رنگ عارض شود و سر دیدن اطراف و قبض و تصحیح شکم

موبز

دستور علی چون استعداد کند بهتر باشد از اعراض است عارض شود محبت مفلوت
و نار سیاه ما حول دیگر ده دارشتی طعام حرارت حرارت آن دیدن در حسینی
و او ازار دیدن بر هم سودن دندان و حرارت سیلان لعاب دهن تشنه بنبهای قی
بیدار ریح و ثقل سر و لیشع و استفراغ کاذب و در اکثر اوقات در اکثر معده قی
روده چولون و سرفه بر سم کرد پیدا شوند بعضی کودکان را ماسرجی باشند
بعضی نکند و دار ماند بر صاحب القرانات مبتدای علامات در اکثر فن قسم
مشترک است و علامات خاصه قسم اول آنکه حس شکم و تید و سال اسهال باشد
شکم و حرضی ورم کند و حالت استسقا عارض شود تا علامت منضر به نیا
بود از جهت بعوذ بحره لاکلف ما سیدا از معده در روده منتقل بود که کم گردد
پیدا بود علامت اکثر سی بعفو ده وزر و طعنت در ظهور آن و در برابر آنکه آید
بر آلدن کرم مرده در اعراض ها ده دلیل بر آن است علاج آن بهرنگ ملنک کسیله
پوست بلیله زرد برابر کوفته بیخته بمقدار یک درم با دوغ گاو فرو برد دیگر پوست
درخت انار از پایین بنا بالا خراشیده بیک دام درستاوار بخورد ماند تا چهار بابد
دیگر تخم درم کلو بک هم درم کرنج جاشنی بی عسل در آرد بلبلک کرده سیاه دار هر یک
یک نسخه درم ... حالت باریک ... کفه ... بیخته بدارد بعد ... دیدم ...
... ادویه

[illegible]

شب پهنها گرفته و کوفته در هفت آثار رات حرارت منزه با جمال حصه بادام در
حریش شاه ده درم شکر ادامه حلوا کند دو دار قند کوفته اسی کرده در حلوا
امراز و برای خوشبوی بیخ بیرنج ماک کسر از هر یک یکدام سر ادویه درم و ستار
غلوله هند و دو فرو برد اشت طعام بخورد و برای یرقان و هند روک و دوا بر
و قرنبا ده و خشم بر قعت دیگر برای دفع کرم خورد که در شکم اطفال بود
شیره بهکره و شهوره سیاه و برگ شفتالو یکی کرده بار از دوشه انگشت
در مقعد کش بندها از پارچه قبله ساخته بردارد دیگر بیخ بله سوده بهر کودکی بنوید
کرم تحقند بر پرهیز از اغذیه غلیظ و مولدات بلغم دیگر نعم تخم در خلله که بهیدی بول گوید
علاج شکره شیر ششه درم نمک شور برابر آن بکوبد و بخورد دواهای الشاعت
دیگر خردل نشنس درم سوده باب فرو برد دیگر کشنیز بیکر بول شکنانه بیس
بر لون الکوره بلنک چو کهار برابر سوده بیخته از هم نوله تا ماه شب باب کم بخورد
مانواسه خلیه و در دو سنبه دفع شود دیگر سیندهای بیخ مدانجی از هر یک یکدام
در سی و دو دام آب بجوشانند تا هشتم حصه بماند بار انگشت و بربان کرده
دو ماشه ملنک چهار ماشه داخل کرده بخورد دیگر موضع شباه سه درم
کوفته و بیخته با روغن گاو امیخته بخورد و در سنبه سرفه دفع شود دوا کرده
برای سوال بزمن کمی که جمع شده باشند چندی هر ادویه باید معتاد است
بکند و در وقت درد هم نفع کند اجزای آن بیکره خشک آس کرده

کاکنج بخسم نوار بلیله بلیله املیه همه وزن برابر قند کهنه هم چند آن کوفته
در افاسیع قند حب سازد بوزن یک توله بالای طعام بخورد دیگر بلیله بلیله املیه
زرد خوره کاکنج احمود بخم نوار ر توبد حسیع از هر یک یکدام بهکره پخته دلم
قند سه بار زده درام همه را کوفته بیخته بوزن یک توله حب سازد در شام طعام
بخورد دیگر معرا کجوه ساخام شعر بان کرده رسانند با سیم بخورد نوعی دیگر
سعال اگر از در دل معتدل باشد برهم سانی سنبا کرده نمود از فوطه لک کرده فیبی
بجیده جوز باد در میان برهم ساق آورده بجند باد فقیع تا بجید سباره دهان
حالت برارمنی برهم ساق تا اسناد بلند و خفت دارو باکند بخورد نسا فی
نقاها منوز بجال کثیف ظاهر میشود دیگر حو بر آن مقدار بکوبیم قند یک
خوراک آب انوار حیسه با مزدت بنفشه لکاه و آلو خون آب جا ف بالا
حب درد نوشند فصل ششم در قولنج و آن درد در روده است با فیصی مجرب
جوش سنجیده و از شیر ده درم با شوربای مویک بخورد با شوربای مرغ
بیزد دیگر زرد چوبه بجنک تا لون برابر باشد مرد و قدری افیون داخل کرده
و گرم نموده بر شکم طلا کنند تا الدیع آن برکت الحر میدد تمام شب تا صباح
از باد اختلاط کرده بیک بدد دیگر اگر درد به شدت دارد سینه کلکی جای داد ده

قدر بارود بمالد در ساعت درد ساکن شود و زن حامله را قولنج گرفته بود
بای علاج چاق شود دیگر سه چهار انگشت پارچه از سنگ اهی ابار بر ناف بندد
دیگر اجوائن را اول در شیر اک شته او بر گرده خشک کنند بار سه او در شیره
لیمو بر گرده خشک کنند بعد در شیر اب نمند لکن با زار دو وقت اصباح ارده دانه
تا سی دانه بخورد سرگین موش را با روغن گاو بسا بند و شیافه بسازد در حال بکشاید
دیگر صابون تند بهر بن شیاف کند دیگر بادیان بکدام بخار مصفا باشد جو کوب
کرده در یک پیاله آب یعنی یکم با و بجوشانند تا به نیمه آید و دو توله مغز خیار خبر درا آن
تا لیده و صاف کرده و سه پهر باشند او بعد ها دلم اضافه کرده هم اکم بخورد دیگر
معجون از حب جوز دن نیز بار بعث هرگاه فصل بسیار شد دیر اوا دانشود
بایدار پوست بیخ اک قدری باب صلایه کرده هم کم بر شکم طلا کنند و مغز تخم ها بوده
تخم بس تخم و باب صلایه کرده شیاف سازد و در مقعد بگذارد دوای مراد اعد ان ایک
دیگر اجوائن جو کهار بیخ سک بار بک کوفته نوشت بره هار بلیله اهار ایک یکدام
صبر چهار درام بیخ زرد درم همه را کوفته بیخته بکدام با ب جب کرده با ب هم اکم
دارد به او عرق گاو حب کرده بخورند در ساعت قوی گردد دیگر حب سکره هم از فلفل سیه
جندی بداو ست نماید بر هم ار اشنیای فالص وقی کردن دوای جوز دی را ...

فصل یازدهم در کوله شکم و آن گرهی است که از بلغم و باد و خون پیدا شود و بیشتر از باد باشد
گاه از موضعی بموضع دیگر انتقال کند و اگر از بلغم بود مثل سنگ سخت و ریگی باشد
علاج آن انکه در بیان کرده زنجبیل فلفل هیچ کشنیز اجوایین تمر هندی انار دانه سیر تنگ
باریک خرما جات ممکن نمک بریان بعضی نمک سونچل هر یکی ساجی منقول
اندک بخورد بعد معمول هم سیر زیره هلیله برابر گرفته باریک این کرده با طعام دو درم
بخورد و اگر بعضی قسمی از شره ترنج با لیمو داده دو درم علاوه نسبت فرنیت صبح
یک علاوه با آب گرم بخورد در جمله علتها بادی و بد هضمی و سرفه و درد شکم و پهلو
و نفخ و دوا سیر نافع بشهر کند **دیگر** خاکستر حرحره تورانی دو دانگ در چهار دانگ انجیر ساند
بر نبات صبح آب صاف بحره دو ماشه نخبات سوده هم ساحه بخورد شکم مثانه را
نیز نافع است **دیگر** زنان را بعد ولادت کوله خونی هم میرسد چون شادی کند
که در احساس طشت مذکور سود نافع است **باب دهم** در امراض جگر و سپرز و شکم بزرگ شدن
فصل اول در استسقا و آن مرضیست مخوف از تمام تن اما بیشتر شکم
خاصه او و اطراف شکم و آن سه قسمست زقی و لحمی و طبلی و ابتدا در گوشند
و او روگ بیامند و در لغات طبیب در زقی و لحمی علاج هر سه قسم و علاوه شکم گرمی سد
هارتک سوده با آب نوقوم جمبر مرده دو درم ابتدا علاوه کند هر روز نهار
بخورد تا ماشه اول اسهال شود بعده انگوزه سه درم بیخ کشنیز درم بلیله یار

نه درم زنجبیل دوازده درم اجوائن پانزده درم هلیله زرد هر ده درم حبشی سیب یکدام
فسط شیرین و چهار درم هم اکوفته بیخته هر روز چهار درم با آب گرم بخورد و در تبی استسقا
و جمیع رنج شکم را خیلی قطع رود ه‌ا نافع است **دیگر** هر بیخ کشنیز هلیله زیره سیاه دانه
بلیل بیرنول هر یک پری بارا اسونف زیره سفید سنبه هر یک فلفل چرک چمار یک خوک دار
ساجی احمر و نیم نمک هر یک یک حصه و این سه حصه سبوس بیخ خصه حنظل دو حصه
سائیده سیلد که نوعی از فرفیون است چهار حصه همه را باریک این کرده نگاه دارد و
بجای سیلد تنها بحره پیسه هر روز از سه ماشه تا بیست ماشه با دوغ بخورد برای اکثر امراض
که در تن تلیین و اسهال مطلوب باشد نافع است و این اکثر خوردن کویند
نوع دیگر شربت دینار از یکدام تا دو دام اگر با حرارت باشد بعرق کاسنی و اگر بلغمی
با دیان لیکن تعب خاصه اگر شکم باشد و اگر استسقای نرمی شکم باشد
سکنجبین بزوری خار یا عرق بادیان بدهد و اگر حرارت باشد سکنجبین بزوری بارد
بعرق کاسنی با عرق والا هر دو ممزوج کرده بدهند با مکرر و ریا روند دیگر ... از غلبه
بلغم بسیار شد و از علامات حرارت باشد بر وی خب بخورند صبر سقوطری
مرجاف از جو یکسر گرفته کوفته و ... بحبل چهار کرده یکدرم ... کاسنی بخورند
و بعضی الوند ... نیز اضافه میکنند **دیگر** بعضی استسقای طبلی را ... اگر ...
و اما آب سوده و شیره کشیده چند روز داده شد چون مریض نفعی از ان بیند باید

دوا مرده امر از زهر [illegible] کرده هر قدر که بدنش افتاد همچنان برگ در شب بماند
برگ برنج در روز دو سه دفعه بخورد شفای کامل حاصل شود پرهیز از اغذیه غلیظ
و سیر شکم شدن و آب سرد خوردن و مرطبات و لازم گرفتن و حمام رفتن و دیگر برای
جمیع ادرام و [illegible] نافع است اگر [illegible] ازبرگ [illegible] بده بخورد
فصل هفتم در یرقان و آن زردی چشم است مخوف است اگر مزمن شود
و بدن هم زرد گردد علاج آن در اول اب انار [illegible] بیخ [illegible]
وقت طلوع صبح هر روز [illegible] بخورد [illegible] **دیگر** [illegible]
دار [illegible] قدری [illegible] عسل [illegible] یک ماله قهوه خوری بخورد [illegible]
سعوط کند **نوع دیگر** [illegible] در [illegible] و آب [illegible]
و هر روز آب صاف [illegible] بخورد **دیگر** [illegible] زبان [illegible]
باشد [illegible] **نوع دیگر** [illegible]
تا دو ماه [illegible] با [illegible] خوردن **نوع دیگر** [illegible]
گرفته [illegible] بسرشت [illegible] حل کرده بخورد [illegible]
دفع شود **نوع دیگر** [illegible] آب [illegible] حل کرده
[illegible] آب صاف [illegible] بخورد **دیگر** [illegible]
[illegible] سعوط کنند
[illegible]

بعد از [illegible] آب [illegible] دهان [illegible] برآید
بعد از [illegible] رگهای گلو [illegible] آخر [illegible]
[illegible] اللهم [illegible] کند [illegible]
[illegible] آید [illegible]
[illegible] شود [illegible]
دو سه دفع [illegible] دارد [illegible]
دارد **نوع دیگر** قدری [illegible] با آب [illegible] در چشم [illegible]
خورد [illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دوری تعب و غم مهلک است پرهیز از اشیاء محرقه و اخلاط و مولد صفرا و بلغم
و سرشیر و للبلغم است فصل سیوم در درد جگر و سپرز علامت درد جگر درد راست
و علامت درد سپرز درد زیر پهلو چپ علاج سیاهی نمک سنگ برج و ازکار بر...
بپخته درد و درم صبح و شام بیاشامد و بر درد شکم مرا ابال شود فصل چهارم
در ورم الطحال یعنی آماس سپرز که در هندی سیهه گویند علامت آن گرانی و سختی
سپرز یعنی در طرف چپ و گاه گاه تب بود و ضعف بعض علاجش اگر از باد و بلغم بود
جو کنار را شیر سیاه منقل کرده در منقل زنجبیل تخم [illegible] نمک سنگ نمک گیره
که از هر یک ان گرفته یکسر نمک برابر سوده وزن برابر کرده بپخته یکدرم با عرق کار
دمیده بخورد و اگر از خون بود از صفرا باشد فصد باسلیق بایسلیم وان رگ میان
خنصر و بنصر دست است دیگر خردل سائیده یکدرم [illegible] با بول گاو بیاشامد بخورد
دیگر صندل سفید سهد لوی با هر که هندی سوده در موضع ورم طلا کنند باب یازدهم
در امراض گرده و مثانه مشتمل بر سه فصل فصل اول در حصاة یعنی سنگ گرده
و مثانه علامت سنگ گرده درد و درد کرانه بسوی [illegible] ماند درد قولنج
و درد شکم [illegible] بول و سوزش در ظاهر رنگ سرخ بار درد علامت سنگ مثانه
و تقطیر بول و سوزش و خارش سر قضیب و نعوظ بسبب و ظاهر رنگ سفید
و خاک [illegible] در بول علاج برای سنگ بول و مثانه ترب [illegible] بارگ تخم کشیده

بادد

٥٢

بیرون [illegible] کلوت یکبرد [illegible] هلیله [illegible] بخورد [illegible] نمک
را [illegible] آرد دیگر شیر [illegible] ترب [illegible] یکدام در ابتدا
[illegible] یکدام بخورد [illegible] دارد دیگر کل [illegible] داوودی [illegible]
بخورد [illegible] بخورد [illegible] دیگر
[illegible]
با [illegible] ترب [illegible] دیگر [illegible]
با [illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
برگ ترب [illegible] بخورد اگر ترب [illegible] بخورد دیگر [illegible]
[illegible] دافع سنگ [illegible] دیگر
ترب را [illegible] آورده [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] ترب را [illegible] تخم [illegible]
[illegible] روز دافع سنگ گرده و مثانه [illegible] برگ [illegible]

شود دوا امید برد و دست بکار کنند **فصل** دوم در داء الحیة کرده و سانه علاجش آنکه
کرده بنهای مختلفه نوبت مغص شد و الیهات ودرد در موضع فعل است کرده
بنورم و تکلف و اگر بر روی افتد یا بر پهلو صحیح تکیه کنند و تسکین درد سر و بخور
در موارد عنبر الشول و برارد علاج آنست آنکه سانه درد تحت درجه سرد از حب الشول
و حب محرقه داده و زیان و ساییده ها و ظهور موضع آنکه بانجمر اکر ارام نظلم شود اقاقیا
غالب شد کرد علاج فصد باسلیق کنند و کشکاب با آن شکر و شکر بخور و بحم حارثی
و کل خیر و تخم کتان همراه کرده در به باکیان مرد و موضع کرده موضع درد ضماد کنند
اسپی فرو نشیند **نوعی دیگر** تخم معو جارثی و تخم کتان و کنجد ارا بریک شده روغن شیره
چارور مان ستره افرا می سازند بر روی بکدرم تا حال که ده بخورد اگر
کرده و ساده فرو نشیند **فصل** دریح القلید نوعی نوع کرده علاج سبک را در
کسید که نوع نفاخ و انتقال آن از موضع ببعض دیگر در آن شکنج کمتر شود
اگر حری لطیف کمتر خورد و هر کم شود علاج مسهل شاید الدیک با آب دروی
کرده در سبب نظر طرف داروی که شد علاج آن است ازمطعم لکار برد
اسپ وی رانسد و روز بر روز ازبانه زمینه فرو از دراز و حیره با صفوانی
مالش میکرد بدارم عی لحم با تعم نوشیده هر ایتعلاج دراحد ... احوال

وانیز و دولیه

و اکثر نفخ و رنجها از حقیقت هر به حب القرطم فرمودیم و تشقاق جند از شقاف حون
منافع دیگر و زحرد و شاید هموم و مواد بست گرفت مرضی دیگر داشت که از اندیشه سال
اخر شب بسرفه شدید بدی از الم می ساخت معده و سینه که بری برای مینفعم سرکه داد
بقدر یک کف دست سرفه ساکن شد از مواد است و دوام مکرر ادویه قرص سعفه بتاب
یا فتنه دار و مداومت قوت خوردنی مسبب ساکن شکری آورده و سرخ حرکت و رفتار
شدن حرمان سبب داروی حال او بود حال هر هرا لشت حب القرطم که او را اگر افته
وکام چره سرکوهند پارسی بعضی خاکش داند که ترکی ق عربی منفوحه هر این مشهور شده اشترا
گرفته و ساییده از پوشیدن باک کرده بکنیم دوام شکر با همواره آن در قدر آب سرد
ماالفرام هر روزه ابدیه از و باره ساخته بخورد و برای فتوح ها هم نعمت از معاد
و ریشه ها **دیگر** بکنند نمک و پیروس در یک که بنوره بخورد در آن هر بان میکند
و ماندن آن آنکه شلف رودغن قسط ها خواست **فصل** چهارم در حبس بول تعنیح
لسنج بول علاجش شوره قلمی و خردل از هر یک هم دام در یک قدح آب ساییده بخورد
و دوای مرارات حبه سبب **نوعی دیگر** قافله ها کیان هندی بلیله تخم مرو و تخم جارثی دیگر برابر
و درست هر جه انجه هر یک وزنی در شش درم دوام آب بخورانند باجار و دام تا بخار شیر گیرند
شیر گرم بخورد **دیگر** تخم خارثی و دو دام و رب و آتار اب بجوشانند با جار و دام شیر کرده
بخورد **دیگر** تخم خارثی و دودام و رب و آثار آب ساییده و بخته الحق جب هم تو له شوره بنکی ازاب و دودام

و مسحه بخورد و دارگل ملکسر و مغز تخم زردانه سا ییده سنگ کند دیگر روغن بید انجیر ده درم
شیر گاو و خیار و داره نمکی کرده بخورد در حال گشاده دیگر برای کسی که علاوت اسهال داشته باشد
سه روز بدیهم یک درم کتان جو مقشر کرده در هم باو خاکه حرارت تر شش اشنجه بخورد
هرگاه سقفای کامل شود و خیری مسهلی حرارت کند فصل پنجم در حرقت البول یعنی
سوزش علاج در ابتدا ز اصل السوس دو درم مرکوب کرده شب در یک ناو آب
نحس کنند و پاره بر روی آن نشسته در نشیمن بگذارد و دیگر دست برده از پاره جبه
آب صاف کرده بخورد تا سه روز اول نقل بخورد دیگر برای حرقت البول حرکت نار
و حال فرو ناشته باید دو درم شربت عناب بخورد و برای شود اگر شده مرض کندم
تمر هندی و بادام مقشر دو درم عناب چهار درم همه را شب در آب ترکنند صبح نمک پاس
هرگاه تشنه شود و هر وقت آب بخورد و اگر آب نماند آب دیگر داخل کند
بدهد و شیر و سهام روز بار دیگر آمده اجزای دیگر باره گرفته همان قسم تعداد آورد
بیشتر بنوشد دیگر زنجبیل اگر حقای باشد بهتر والله جسد اسهل باشد
با شش باشد نقل حب سیاه روز فرو برده دست نظلی خواهد شد
بعد از آن نمک هم درم با دو درم خیار خرفه با آب سحق کرده شیره آن بخورد
دیگر خیار نصف بادام سی شیره شام هر خصه ای بگمیصه شیره آب با برد و کافور
نیم عیسی و ایه اللحی با کمان بخورد ...زعفران یک شنگ تخم خاری سعد حب
همه را برابر کوفته بیخته از دو درم تا سه درم با عصاره مربع عمرو کرده بخورد

دیگر سعد حب را صاف کرده از دو درم تا چهار درم بشهد بخورد و سوزاک که از انقاض منی باشد
نشود و فرق تر و ظرف صاف کردن سعد حب آن است که در آب بسوید هر چه در آب غلیظ ماند
فصل ششم جرکهار اول شکر هرد و برابر مقدار تا چهار ماشه بخورد و مسهل گاو ماشه شیر
کرده از یک تا دو بانک هم بخورد فصل ششم در کشرت بول ابتدا این سکه زنان تحیه کند
و هر بار بول کنند یک آب داد و باسند ملکس و مغز برادران هم شود یا سبب خامی معده که نمیند
ورد ران و بابونه کوبند بعد آن ارطاب شیرین مغز کرد و منور گلکس ... شیر
گاو گوشند و هفت کوفته در یا فشه بدرد داکف علاج قرص و با ملکس کرا
صعف ان طبا شیر رب السوس از هر یک هم توله و تخم خاص کشنیز خشک گل ارمنی
از هر یک نیم درم تخم کاهو تخم خرفه از هر یک دو نیم درم صندل سفید و گل سماق
صمغ عربی از هر یک سه درم کافور چهار ده بیرنج کوفته بیخته با آب خرفه با انار ترش
با انار دانه نیم شیر دو درم بخورد دیگر سعوف و با ملکس شرباهی سبب جمیع الماند
گل ارمنی گلنار سماق از هر یک نیم توله شش سیر تخم کاهو تخم خرفه از هر یک
نیم درم صندل سفید شه نیم ماشه کوفته بیخته مقدار تا آب انار دانه بخورد لوهنکر
صندل گل انار افاقیه گل ارمنی زرشک حباب کاهو برتهکی صفا و کند دیگر آب
وقت سحر و شربت خشخاش وقت شام خوردن با قسیب فصل هفتم در سلس البول یعنی
بول باز ارادت و در این شکایه افزاید با سند علاج بسیده سکباره هم توله ما سراهرای گرفته

بیخ بابونه بدهند دیگر تخم سداب ده درم انجوان سه درم بکوبند بیخته کرده لعوق سازند
وقت حاجت بخورد نوعی دیگر الذی ملینه دار فلفل ماکتان هند کوکرد و هم مدار چینی
بالسویه همه را بکوبند و به آب حب سازند به قدر نخود و هر روز یکی بخورد دانگ که شب که بخورد
نبید دافع نوازل فصل ششم در بول الدم در مقام معالجت اگر حرارت باشد
بلیله زرد بلیله کابلی هلیله سیاه کلنار کاسنی اجزا برابر کوفته بیخته مدار چینی
دانگ که شب که بخورد دیگر اگر از رود ... بیخ کتان
بلیله کابلی از هر یک ده درم ... هقدار ... از هر یک دو درم
... بوده سه درم ... کوفته بیخته معجون ... سه درم بخورد
نوعی دیگر بعد دو درم تخم ... از هم ...
وقت حاجت بخورد ... فصل نهم
در بول الدم یعنی خون ... بول ... کوزن ...
هر یک سه درم بوده ... مورد ... قرص سازند
دو درم با ... بخورد دیگر تخم ... تخم ... تخم ...
... تخم ... کوفته ...
کرده ... سه درم ... بخورد نوعی دیگر ...

اسی رکند با ... دو درم ... دیگر مورد ...
...
باید ... باب ... در امراض ... فضل ...
اول در ...
در ...
با ...
دانه ...
او ...
است ...
... طعام بخورد ...
...
دو درم ... دیگر تخم ...
یک درم ...
...
در ...

دیگر روغن بید انجیر که از ... درم با سختی ترش پاره کرده باشند پنج درم شیر گاو اسفنجه بخورد
نوعی دیگر پنج درم شفت آس کرده با لدی حصه حنا و کهنه ... ثافه است پوست
بیخ ازاند پنج انار چوبک انار ترش هم انار ... کوب کرده همه را در ... چندان الکحل ساند
چون چارم حصه اند اضافه کرده بگیرند بعد از آن پنج ازاند هم انار را در ... با ... سبزه
هلک کنند و نمک انار روغن ازاند و نمک انار روغن گاو اسفنجه ... چون پخته شود ... ازو
دو درم بخورند آخر حبه برای تجفیف حلقه ماهی است سوراخ ... اگر گوشش ... والله اعلم
فصل دوم در اماس خصیه و قضیب اگر آماس ترک و سخت و سرخ باشد قصد
باسلیق باید ... چون ... شعد ... روغن گل اسفنجه ... مشغول شوده
در آب خلط کرده طلا کنند دیگر پنج ... نوعی دیگر
گل ... در آب ... گرم خصیه ... و همه انواع ... حصه ...
روغن بید انجیر دو درم ... شیر گاو ... روزدیگر ... روغن ... چهار درم
شیر گاو ... کنند همچنین تا دوازده روز دیگر پنج ... طلا کنند فصل
سیوم در قروح قضیب ... دو نوع است یکی از جماع ... خالص شود
دوم از افراط جماع بود علاج آن مردارسنگ دو درم باریک سوده ... درم
گاو ... کنند ... بعده ... قضیب طلا کنند نوعی دیگر
سفید ... درم ... درم ... کنند ...
مردارسنگ از هر یک چهار درم ساییده ... کرده ... شود ... دیگر ...

خیدگرات

و معلوم لکا

٢٠٨

و هلیله ... کرده ... قضیب طلا کنند اگرچه ... درم ... شود
فصل چهارم در سیلان منی یعنی ... منی بی اراده ... علاج ...
که ... از ... بعد ... الوانه است علاج ...
... صغار ...
... درم ...
پوست پنج ... از هر یک دو درم ... با شهد ... درم
بخورد و ... دیگر ...
... شیر ... کرده ...
یک حب بخورد ... دیگر شوره ...
ساییده ... بعد از آن ...
... نوعی دیگر ...
... گکه ...
... برابر ... اسفنجه ...
با شیر گاو ... نوعی دیگر ... سوده
در آب ... کرده ... شهد ...
خشک ... چهار ...
و از جماع پرهیز کند فصل ششم در ... که عرض ...

مباشر غذای دوا زیرا که معده پر نشود و از وقفه در بدن نشود و لیکن غذا مثل نخود و لوبیا
و ماهی تازه و خیار و قلیه نرگسی و بادنجان سعده و شیر در روغن گاو و گوشت حلوان و کبوتر بچه
و لبلاب و بیضه مرغ نیم برشت همه مقوی باه و منعوظ است مجرب مزاج چه غذا
و چه دوا الیس غذای برای تحرک در [illegible] مثل مردودات [illegible] مناسب است
و همچنین عکس آن و هنگام جماع الیت [illegible] غذای حضم شود و بدن ممتلی شود
و در خلو معده مضرتر است و جماع یعنی بر بکر یه المنظر و حایض و صغیره و در ضعف
عصب و اسهال و فصد نهایت مضرتر و ممنوع و در شدت سرما و گرما نیز
بعد از فراغ جماع بلا فاصله چهار درم قند سیاه بخورد و ضعف و سستی نمی آرد
بعد انزال متصل جره دعود عرقی و مصطکی از هر یک سه درم تخم بادنجان یک درم
با هم کوفته نرم دو مثقال خشک بخورد [illegible] ضعف باه رود دیگر کسی را ضعف بسیار
باشد اگر بکر بعد جماع [illegible] کرد بخورد انزال بلا فاصله هیچ سستی [illegible] عمل بخورد
عمل بکار برد که کفایت کند [illegible] باز می آید دیگر این دو نسخه در تذکره
داود و نیز مجرب نوشته معتبر [illegible] محرر [illegible] دیگر
تخم [illegible] درم [illegible] بخورد [illegible] نافع است
[illegible] تخم [illegible] بخورد [illegible] دیگر [illegible]
و [illegible] اسپغول [illegible] اندک [illegible]
حاجت بعد ربع بخورد اگر [illegible] نماید [illegible] کند اگر [illegible]

[illegible] حاجت بقدر ربع بخورد اگر [illegible]
سفید باشد [illegible] که کوکنار [illegible] کند چون [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] خشک [illegible] تازه [illegible]
برابر [illegible] بخورد [illegible] برای [illegible]
بخورد [illegible] سفید [illegible] درم [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] جوارش [illegible]
و [illegible] سفید [illegible] گرفته باشند [illegible]
[illegible] خشک [illegible] خشک [illegible]
تازه [illegible] بعد از آن [illegible] سیاه [illegible] گرفته [illegible]
دیگر [illegible] همه [illegible] خشک کرده [illegible]
[illegible] بقدر [illegible] حب [illegible] بخورند
[illegible] دیگر [illegible] نوشته است [illegible]
چنانچه از این نسخه [illegible] درم [illegible] سیاه [illegible] درم [illegible]
[illegible] خشک کرده [illegible]
و دو درم عاقرقرحا [illegible] از هر یک [illegible] درم تخم [illegible]
چهار درم [illegible] همه [illegible] نسخه [illegible]
[illegible] صبح و شام [illegible] درم [illegible] بخورد [illegible]

و نقد سمی زرماد از هر یک ثوبه خرصه انغلب حوبی لسان زعفران هر یک نیم توله
ورق طلا سه عدد ورق نقره بجمند مشک بکماسه ماشه بهد مرسته حابار خته لسته بحرند
نوعدیگر قضیب کمان خشک کرده و نسبر ان سوده یکدرم مرصه بسک قند سفید ده درم زده
دروی اریزند و سمرسب بخورند یکهفته برادمت نمایند باعتاب سیر دیگر فلفل کرگدن
وار جینی زنجبیل برابر سوده بجه دراهر خصه مرشف و صبح امراحه بقف عشر بخورد
نوعدیگر حب نابت تقرنجان سیماب شنکرف دو درم کوکرد ورسک طلف کرده
دو درم منصل حارده ماس سانه مارکی سرده ماریان کچیا یکدرم قرنفل اسحق ملد ملموده ارده
برصه سریه مسک کنود حب مهد هر ادنز یکجب نامرک بان بخورد و ماصکام دوازده اهن
ازمی مبعث و نرشی پرهیز کند و مادلی این معمول بخورد و بعد معمول شور بای گوشت
بانشیر بخورد لذت خاصه پیدا کند وستی قضیب نماز دیگر ماهی کشیه زلسد رخب ر
ماز نشیم صاف کرده هر یک دو درم کجه چهار درم یکی کرده بار نیک سیر لعاب
بقدر سیر حب مهد دیک بخورد و در هفته از می مبعث و نرشی پرهیز کند نوعدیگر
دار چینی سه ماسه تا چهار ماسه در شیر کاو ماقدر نبات دوقت خواب بخورد
بهادمت این شمها رفرت باه و دلرا نفع تمام دهد نوعدیگر ورامال مسک زعفران
عنبر جاوتری حری هر یک نیم ماسه همه را کوفته و باریک کرده حب کنند و بخورند
نوعدیگر معجون لولوی برای فربهی باه و دفع سرعت انزال بعد نسخه این نسودار

ازهر یکدرم

از هر یکدرمی انیسون تعمی سفید از هر یک سه درم صمغ عربی و کتیرا از هر یک یکدرم فقاح
اذخر سعد کوفی کبر مارچ لعبة ماهی سقنقور دارچینی اسارون مصطکی از هر یک نیمدرم تیلان
هیچ کاکیج از هر یک یکدرم کوفته بیخته باهم چندان عسل کرفته بسرشند بعد از جماع دو درم باب کف
نیم کرم بخورند نوعدیگر حب که باه افزاید معول بخالوس مغز کنجک نرکه در دوغن
هیچ صد کرده باشند شقاقل مصری تخم بیار تخم گشنیز خرما اجزای مساوی کرفته
وقت خواب سه حب بشراب حل کرده بخورند نعوظ تمام آورد دیگر معجون که بهی
در امر باه فایده تمام بخشد و فواید دیگر نیز دارد در مرکبات نوشته میشود نوعدیگر
تیل در یک درستی قضیب را میر دکچلا سبز که نرم باشد سه سیر حوت حوارده در ان
روغن کنجد فقط کشیده باشند اورد تن سه دام بوست بیخ کنیر سفید ده دام
حراطین ماره ده دام اکر ماره بهم نرسد حنک سه دام جمله را حر کوب کرده در شیشه
مثل خود حکم نمایند ما بر کس ان برابر دانه حوار باشد بخورند و برابر نخود طلا کنند
دیگر بیاز نرکس را مانند اس کرده آب بکیرد یکحصه وزهره کاو نرحوان دو حصه بیدرود
مخلوط کرده طلا سازد تا الکه حنک شود بعد سه لیپ کنند قوی و محکم شود
باید که هر روز این عمل کنند دیگر قضیب سست کند نعوظ آورد بیارد بیاز نرکس
بجعد دور روغن یاسمین یعنی جنبلی هشت دام اول بیاز را بکوبند تا لعاب حروبا
دهد بس در روغن مذکور باتش نرم بپزند وقتیکه لعاب اد کم شود فصیه نمند کرد در

بازروغن مذکور را مالیده صاف کرده بگیرند جدوار خطائی و مشک از هر یکی ربع سوده
بهمه داخل کنند و نگاهدارد وقت حاجت قضیب و خصیه و میان ران و کمر بمالند و کف پا را
چرب سازند دیگر بیضه گنجشک را با مسکه اس کرده بکف پاها بمالند و پا را بر زمین
نگذارد امساک آرد دیگر زهره ماکیان سیاه با قدری قرنفل سوده بمی مرد و طلا کنند
دیگر مازو با بابونه سائیده بر قضیب طلا کنند تا خشک شود دخول نماید هر دو لذت یابند دیگر برای
غنی بسیار مفید است تخم کنیز سفید حب سرخ حبه سفید میر بهوتی سانده بیخ عوک کلان
از هر یک پنج ماشه همه را حوره کشیده پشت زن رضا(?) طلا کنند دیگر مصابح حلق زده
خراطین بعدام رز سیج دو شرح هر دو را صلایه نماید در ظرف آهنی روغن کنجد با خوب
حل کند تا مثل مرهم شود خشخاش کوکنار … را مالیده به بیست و سه روز یا هفت روز
شب مالیده صباح با آب گرم شوید دیگر صاحب تذکره نوشته مار عنصل را در چار
چندان روغن زیتی بجوشانند تا مهرا شود باز بدان روغن کف پا را طلا کنند و بعد از آن
تا صباح پا بر زمین نگذارد و اعاده شهوت نماید باب دوازدهم در امراض رحم مشتمل بر ده
فصل فصل اول در ادویه که رحم را … خوشبو کند بگیرد دیودار جهار بلکو اگر
سیاه سلارس اسیر هر کدام با همه در زیر خود دود دستانند دیگر گل جاب(?)
اس کرده با روغن کنجد آمیخته در فرج طلا کنند دیگر پوست بیخ انار و پوست ساج
و برگ گل و میوه او هر پنج جز را اس نماید در روغن … پزد و در فرج طلا کنند
برگ مورد

مش مورد دو بهر لذت بسیار دهد دیگر مشک کافور زعفران مسکه سلارس صندل
اگر گونه همه را با شهد آمیخته بر آتش بگذارد و دو فتیله … بر خود … بعد تنگ شود
فصل دوم در آماس رحم بسته ورم گرم باشد علامت آن تب تیز و سیاهی زبان
و درد سر و میان عانه و ناف دیگر … اگر ورم مقدم بود درد و قطنی وران
استخوان بالای سرین است و درد کمر اگر موخر باشد و گاه ورم می آید تا با حاجت بر درار
کردن قدرت نیاید عسر بارد و تواتر نبض و دم زدن و گاه ورم بجانب زهار سرد
پیدا شود علامت آن صلابت موضع عانه و اضطراب حرکت ساقین و کسل از
حرکت و درد کمر و حالتی شبیه با تشنج شود علاج آن اگر ورم حار باشد قصد باسلیق
با اکحل یا قیفال بعده استعمال کوشه یا غنیده تخم مرو دکلاب و آب الکور … شیر
و بر ورم ضماد کنند آماس درد فرو نشینند و ورم سرد را مطبوخ افتیمون مناسب آ…
دیگر در آبی که اکلیل الملک تخم شنبلید خطمی بعد مفرد یا مجموعه جوش داده
باشند بنشینند دیگر حلبه و لعاب تخم کتان بیه لط موم … خطمی … ساق گاو روان
برابر در روغن سوسن یا گاو … کرده ضماد کنند فصل سیوم در خروج الرحم یعنی …
زهدان علامت آن درد موضع رحم و بیرون آمدن خون و ورم از فرج علاج
صمغ و کندر از هر یک دو درم گلنار پوست انار از هر یک یک درم سوده بیخته
با سانده سازند و به پشم تر … بردارد در خروج الرحم که در کتب …
نتو الرحم گویند علامت درد عظیم در عانه و مقعد و قطنی … و …

خوف بی سبب و باعث حمری کرد در مثانه و بماند زن شش فرج حمری نرم [illegible]
علاج آنست زبان آهو بریان کرده با لحم را نصف بریان نصف خام مساوی کوفته و بیخته
بعد از آن که فرج را بروغن گل یا کنجد چرب کرده و بالای آن گرم نشسته باشد بالای
رحم پاشیده با ریحان زند یکماه مداومت نماید فصل [illegible] در سیلان رطوبات فاسده از فرج
علامت ظهور آنست علاج کمیله بخته یکعدد ریزه کرده با شیره آمله و سپید و شکر آمیخته
بطریق فالوده بخورد و اگر آمله تازه نباشد با خوس آمله خشک بعمل آرد و پوست درخت
ابهه و انار را آب اس کرده بجامه بخته شیره [illegible] یکم و بوزن دو دام خرمهره
یکعدد تخم کرنج [illegible] خرمهره [illegible] بخته خرمای هندی بوزن هر دو را سحق کرده
بخوراند بوی بد و سیلان رطوبت دفع شود دیگر مایی که از طرف [illegible] ب
می آید بیخ دام الالچی خورد بیخ از هر یک یکدرم مصری یک [illegible] قشر [illegible]
دو دار سیر گاو دو نیم آثار اول مایش را سائیده در شیر میش بخت سازد تا غلیظ
شود الالچی و بیخ سوده بیامیزد با شیر گاو اندراجه بخوراند تا غلیظ شود نبات آمیخته
حب بندد دارد دو درم تا سه درم بخورد قوت دماغ آورد و بخته [illegible] منی و باه
بمردان سیم مفید است دیگر [illegible] نیلوفر را انرا بهندوی کول کته
گویند مغز خسته آمله وزن برابر کوفته بیخته مصری دو وزن ادویه آمیخته دو درم
باب بخورد فصل ششم در حرکت الرحم یعنی جنبش زهدان علامت آن
عضو رحم با نفارش اگر در دهن فرج باشد با خیال انگشت محسوس میشود

اگر بیرون با شکنه دهن فرج [illegible] شود علاج آن گوگرد زرنیخ سرخ سکنجبین برابر سوده
طلا کنند خارش و آماس و درد دفع شود دیگر برگ کوکنار پوست انار و عدس مقشر
با شراب بپزد و به پشم پاره بردارند دیگر سلاجیت ناب اس کرده طلا کنند دیگر
بارکهای [illegible] زردچوبه دارای هلد باب اس کرده غلوله [illegible] بردارند دود این [illegible]
آمله خشک را سوخته خاکستر آن با روغن بلبج حل کرده بمالد فصل پنجم در نفخ الرحم یعنی
باد زهدان علامت آن آماس و نفخ [illegible] در عانه و [illegible] متصل است بطرف اصل و صلابت
آن موضع و درد باشد که تا بران و از بالای ناف تا معده و چون دست برنهند از زیر باد
آواز ظاهر شود و انتقال از موضع بموضع دیگر [illegible] زهدان دیگر
بادیان و انیسون و تخم کرفس و سداب و صعتر برابر کوفته و بیخته سفوف سازد و در یک
بردارد دیگر [illegible] دو درم با صمغ عربی بخورد دیگر برای نفخ [illegible] اعراض رحم
[illegible] حب السل [illegible] باقلا مصطکی رب السوس همه مساوی
کوفته بیخته [illegible] با شکر [illegible] بخورد و غذا لطیف باشد فصل ششم در [illegible] رحم
یعنی [illegible] زهدان علامت آنست [illegible] شدن [illegible] اگر در کردن
رحم باشد اگر در دهن باشد و انگشت را در آن زند چون آلوده برآید علاج آن یکعدد
آرد بر موم سفید مرداسنگ از هر یک یکدرم کافور بخته سوده در سفیدی بیضه مرغ
ساید و طلا نماید فصل هفتم در اختناق رحم یعنی خفه شدن زهدان مرض مخوف
است سبب آن ارتفاع بخارات از حبس منی یا حبس دم طمث بود

و حالتی شبیه بصرع عارض شود الا آنکه در این کف از دهن نمی آید و کشیدگی
در ساقها است و درد و ثقل زیر ناف و رطوبت چشم و ماند بیمار بر دفوت
چیزی را که مرتفع شود از ناحیه غایت چون بدل رسد بیهوش شود و خفقان و اختلاط
ذهن نیز میشود و هر گاه هوس ابدار کند تشنه باید و هر بکلاف غشی و گاه تب شود
و چون قابله رحم را فیان بمالد که رطوبتی بر آید حقیقت حامل شود و در احساس
طمث سرخی و کدورت بول نیز باشد مع علامت دم علاج اگر شوهر دار است
شوهر دهد چون ممکن نبود الا استفراغ بعد به حجم خیار چنبر دو درم کافور خود دانه
بکماشته هر روز یکسیر بخورد و دایه انگشت ماند و در حالت غشی انگشت را بروغن
خوشبو مسک چینی و زعفران چرب کرده در فرج او در بجنباند فصل در ضرر در قطع
طمث یعنی بستگی حیض چون موجب غشی شود محجوب است اگر سبب غلط اخلاط
باشد علامت آن گرانی در زیر ناف گرانی در جثه تن دیگر مقل ازرق
دار فلفل جوز هندی کهابحیم کرد تلخ برابر بوده باشیر زقوم حب سه هر روز
بردارد تب و درد اعضا از این دوا حادث میشود ملاحظه کند دیگر
سنجی انگوره بریان فلفل بهارکی و قند سیاه همه مساوی کوفته و بیخته از سه درم
تا چهار درم بخیسه مزاج در کاهوه کند ابتدا بخورد گوله غوغو نیز دفع کند و ظرافه
کاهره کند این است هر دوازده درم ساخ کنند با برگ حوکوب کرده درین مرده
مدام آب بخورد تا چهار درم حصه باند صاف کنند گوله حو نی و لسکی حیض را اع

مبیعات سه درم قند کنجد ودرق برابر جو کوب کرده ده درم در سه ده دلم آب جوش دهد
تا بجداتم باند صاف کرده و ده دلم قند سیاه آمیخته بخورد دیگر از مدکره داود مجرب نوشته
چون از بست سه با شد از اران شده و درمیان کود و علامت آن درد لب و ناف و ثقل
بدن در ایام حیض و ظهور خون اندک سخن و فی فصل دیگر موشر منقه و انجیر از هر یک بیست درم
کل سنج قسط تلخ قوه از هر یک سه درم همه را جوکوب کرده سوده آنرا جوش دهد تا بیم آمار
باند تا یک سیر خمیر کرده بخورد فصل در ناروی ا در کثرت طمث یعنی روان خون حیض بهمی
بیرا اگو بند چون لب زرد و محوف است رنگ روش ده ماسه تا چهار ماسه باقی در عوض
با شیر کاو بهی هیچ ار بیمار بیند اند بخوراند مانک کیسبر دو درم سوده با دو بیخ اسی کرده بخورد و غذا
بی برنج با دو بیخ این ادویه اسی حصه هر دران حب ما بک سفید ماسه نیز دفع شود دیگر
نخ بجداتم باشی کوند بول الدیح دور دانه برادر راه مانک کیسبر هر کدام مقدار مره سفید
بریان کرده سمرج حسن گوگرد و هر کدام مقدار جا بهاب ملتمه کعبه و شر کاو بک انار شیری نیم انار
اول شیر را بجوش دهد با و فنگه علبلهاط شود با یج برجه سر کرده داخل کند و مصری را حل کرده
پاک است کند هر یک لعوف سه تا را دویه دیگر کوفته بیخته جب سازد
بقدر یک دانم یکجب بخورد و بهار بیرون رفتن خون اسی حصه هر نهار ابراهیم اکو بند اهر هم
سه ماسه تا هفت بر این ادویه و جیزبات تمامه کتار و قسیم تم دلم مدد سیاه
و روغن کاو آمیخته بخورد مرض مرکور از هر قسم ار باشد دفع شود دیگر کمل ارمنی

هم مثقال که یک مثقال کوفته بیخته در او عسل داوا هر کدام یکدام کوفته بیخته و قرص پرورده

بندام با شیر بخورد و بعد از آن یک درم خوراک شیر بریان شده از آن بعد بخورد

از هر قسم که باشد دفع میشود **فصل القسم** در دفع نفخ شکم بعد زادن ان علاج سپل بیخ خبر

و بول مسح در قمعه بیخته و دیگر با شوهر فراهم آید **دیگر** حور بوبه با هی بکری پوست انار هم

یک مثقال سوده بیخته با قند سیاه با شافه بسازد و بر دارد **دیگر** بیخ [illegible] شده دانم با جهار درم

شیر گاو سیده بیخته در [illegible] و افشاده باید و بخورد دو شنگ هم [illegible] گاو دل [illegible]

بر دارند بعد از طهر شده از دو شش جهار چهار حامله شود **دیگر** همه مروارید با سفیده [illegible] خورانند

و نیمه حور [illegible] شده باشد [illegible] گاو [illegible] او [illegible] بخورد

تا سه روز **دیگر** نسخه زرد [illegible] و که در هر کتاب نوشته میشود امراض زنان و مردان را فایده

تمام بخشد **فصل در [illegible]** در علاج زنان حامله [illegible] پوست بیخ درخت [illegible] ان

[illegible] از [illegible] جهار او جانب شمال رفته باشد [illegible] کوفته [illegible] اسکی بخورد

وضع حمل [illegible] اگر بچه در شکم [illegible] یا مرده باشد **دیگر** [illegible] در شکم [illegible]

[illegible] از [illegible] کوفته [illegible] شود و علاج [illegible] از

[illegible] با هر دو دست [illegible] تا آنکه خشک شود [illegible] شدن

روغن [illegible] در دو [illegible] حل کرده [illegible] شود [illegible]

با شیر [illegible] کرده بر دارد **دیگر** جون [illegible] شکم [illegible] شده [illegible]

شود [illegible] جمله [illegible] با هم [illegible] همه [illegible] نوشته

گرفته

گرفته با شربت قند سیاه [illegible] از [illegible] مذکور [illegible] جهار [illegible] گرم بخورد

تا آنکه شکم از خون [illegible] صاف گردد **دیگر** اگر زن [illegible] که اجرای نسخه [illegible]

عارض گردد [illegible] یکم ماه از ایام ولادت [illegible] کوفته [illegible]

[illegible] جراحت [illegible] جمله [illegible] خورد [illegible] چرا [illegible]

[illegible] همه برابر کوفته کرده هر روز ده درم [illegible] آب [illegible]

[illegible] نسخه [illegible] انگور [illegible] [illegible] در [illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible] دل [illegible]

[illegible] اگر [illegible] **دیگر** [illegible] ولادت شکم [illegible] شود

هیچ جائی [illegible] بخورد **دیگر** [illegible]

[illegible] جمله [illegible] کوفته [illegible]

از هر یک [illegible] کوفته بیخته [illegible]

[illegible] **فصل در [illegible]** در [illegible]

که بعد از [illegible] عارض شود و علاج [illegible]

[illegible] بخورد [illegible] **دیگر** [illegible] کوفته [illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible] از هر یک [illegible] کوفته بیخته [illegible] بخورند **دیگر**

[illegible] **فصل در [illegible]** [illegible]

در قلت شیر علاج آن است فرا دادن سپستی که آن را بگذارند تا خوب شود با شیر اسپیده بر روز
بخورد **نوعی دیگر** زرده تخم کاو و ترب داده به شیر اطبا زنند به برند از بگذارند تا خوب شود بخورد
دیگر شنا ورکوفته بخته [illegible] با نمک شد شیر کاو بخورد **دیگر** لسان الحمل بریان
که علاج [illegible] رساله **باب چهاردهم** در امراض معده مشتمل بر شش

فصل اول در قوا شیر [illegible] سبب او خون سودا و [illegible] نمود
[illegible] علاج آن [illegible] خون [illegible] فصد [illegible] سحوان بالله [illegible]
خون [illegible] در [illegible] جیدکاه [illegible] کند [illegible] قوی [illegible]
[illegible] **دیگر** شیره کوزنی [illegible] [illegible] بخورد
[illegible] **نوعی دیگر** [illegible] ماست [illegible] با [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] اول [illegible] دو [illegible]
[illegible] و در آن [illegible] بخورد
سوده بخته [illegible] کرده بخورد [illegible] کند [illegible] ده
[illegible] **نوعی دیگر** [illegible] سفید [illegible] کوفته بخته با شیر [illegible]
تاره [illegible] کرده [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] **نوعی دیگر** [illegible] شیر [illegible]

[illegible]

حدی

تاره [illegible] بخورد **دیگر** [illegible]
[illegible] کوفته بخته [illegible] کاو [illegible]
[illegible] معده [illegible]
[illegible] معده [illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] بخورد **دیگر** [illegible] خون [illegible]
خورد [illegible] قسم [illegible]
[illegible] خشک کند [illegible] کوفته بخته [illegible]
[illegible] بخورد [illegible] خون [illegible] باشد
[illegible] **نوعی دیگر** [illegible]
کوفته بخته [illegible] بخورد **دیگر** [illegible] کاو [illegible]
[illegible] **نوعی دیگر** [illegible] بخورند [illegible] مکند
[illegible] کوب کرده [illegible]
[illegible] بخورد **دیگر** [illegible] شیر [illegible]
[illegible] کوفته بخته [illegible] کاو [illegible] بخورد **دیگر** [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] درم [illegible]

[illegible]

زنجبیل چهار ده درم بلادر [illegible] کرده درم همه ادویه بوزن خشک همه را کوفته
بیخته چند که برابر ادویه جلاب کرده معجون کنند شربتی از طلا یک صبح و شام
با دوغ گاو بخورد [illegible] **دیگر** شیره [illegible]
بگیر کوفته [illegible] همه را کوفته بیخته با شیره
هلیله [illegible] حب [illegible] هر شب [illegible] صبح و شام بخورد **دیگر** برای [illegible] هلیله کابلی
[illegible] وزن [illegible] برابر کوفته بیخته [illegible] بخورد
[illegible] **دیگر** [illegible] افیون خالص [illegible] حل کرده
[illegible] **دیگر** هلیله [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] کرده و سوده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible]

[illegible] هر روز [illegible] بیک درم [illegible] یکی کرده
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
خالص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فصل** [illegible] درم [illegible]
علامت [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فصل** [illegible]
[illegible] علامت [illegible] **علاج** [illegible]
[illegible] والله [illegible]
[illegible]
[illegible]

تا محو شود سیم ... و ضماد کنند ... تا ... چون ...
مندرد دیگر سرگین ... خشک کرده با ... طلا کند
دیگر ... بهلد ... در ... طلا کند دیگر
... طلا ... دیگر
سمندر ...
تا ... دیگر سمندر ...
سر ...
بک ...
تا ... طلا کند ... دیگر ...
در ...
دال ... فصل ...
علاج ...
...
... تا الد دیگر ... طلا کند فصل ...
...
...

... است ...
... و علاج ...
کرده ... دیگر ...
...
...
...
فصل ... در علت ...
حکم ... علاج ...
... باب ... در ...
...
...
...
...
...
...

فسخ زدن ترید‌ها را سکنگبین هلیله جوی کابلی از هر یک ده درم با آب سوده حلقه کنند
چهار چند از قلب روغن بادام گرم کرده و برابر روغن خوش هلیله ها را طرفی بر قدری هلیله ها
هشت چندان آب اندازند تا بجوشانند تا نصف بماند صاف کرده بر روغن گرم کرده تا بجوشد
تا روغن بماند شیره سپستان ده درم داخل کرده قدری جوشش دهد نگاه دارد **دیگر**
میوه زنجبیل میوه هلیله کابلی از هر یک یکدام بنفشه هجده درم آب ... دام همه را نرم
کرده بر آتش بگذارند تا آب بسوزد در روغن بماند صاف کرده نگاه دارد و اگر بیمار
قوی باشد تمام و اگر ضعیف باشد ثلث یا ربع کم کرده بخورد و در ده سیر او درمیان
... بسیار زود بخورد و در قبال ... و در آغاز ... بخورد ...
... نافع است **دیگر** سکنگبین ... برگ سپستان ... زرنیخ ... روغن ... روغن
... از هر یک دو درم همه را در آن ... وقت ... مهر کنند تا دو درم
... چهار ... آن چون سرد شود نگاه دارد و اگر ... درم و اندر چهار درم
با آب بخورند **دیگر** ... رنگ ... بگیرند ... مبارک
... همه را ... رنگ ...
ادویه ... همه را در روغن ... ریزند
... در روغن ... درم ... از هر یک ...
باشد بخورد اگر ... ما ... درمان ...

دیگر ...

دیگر ... مسهل ... **دیگر** روغن زنجبیل برای ... و درد ... جالب کردن
... نافع است **دیگر** روغن ... از آب ... چندان ...
... صاف کرده ... استعمال نمایند **دیگر** برای وجع المفاصل
و ... عنب الثعلب ... کرده ... از هر یک ده درم ...
... **دیگر**
... عنب الثعلب ...
... هلیله ... درم ...
از هر یک ... تخم ... حب البلسان ... درم
... از هر یک ... درم
... کرده ...
... و شربت ... ده درم تا چهار ...
... تخمه ...
فصل در ...
... آلو ... باشد
دیگر ...
... هلیله ... از هر یک ...

بک خوراک است تورس مفاصل را نیز نافع است نوع دیگر احمود نمکسنگ با بان فلفل دراز
فلفل سیاه حسته بلیلمول کوفته با برگ از هر یکی درمی هلیله کلان مدبر نوبته از هر یک دو درم همه را
کوفته بیخته چهار درم با آب بخورند دیگر پوست درخت اکاس تخم بادام با آب سائیده هم گرم با لهقه بخورد
فصل در وجع الرکبه یعنی درد زانو و ساق و پاشنه علاج دار فلفل حب با برابر سوده
دو درم با آب گرم بخورد و روغن چرب بارها طلا کنند نسخه ایلی در مرکبات مسطور است و کنجی را یعنی
کهل کنند و هلیله با آب سوده سنگ کنند و به بندد دیگر تخم سویه جو کوب کرده در آب بجوشانند
و ان آب هم گرم بران عضو ریزد دیگر افیون دو تولچه شنگرف کوفته بلیح و صبر از هر یک
یکتولچه در آب ادرک حل نموده طلا کنند در آفتاب یا بر دیگ آتش عضو مذکور را
خشک کنند هر روز تا سه مرتبه با جهت دستور العمل آزموده بهترین دوای درد زانو و درد
کمر است نوع دیگر حید کلاک زده جوک مالد روغن نیم انجیر با روغن نف
طلا کنند بعده کنگنی را گیجه گرم کرده به بندد دیگر مالیدن پیه زالو است دفع درد زانو است
نوع دیگر بستن برگ سپهجه با برگ سپهالو گرم کرده نافع است فصل جهت درد عرق النسا
و اندر د انکسان ایست که گاه بالا رود تا زانو و گاه به سرین رسد و گاه از پاشنه میبود
سبب آن رطوبت بلغمی باشد که در مفصل کعب یا انکسان اگر از خون باشد
علامت ان سرخی آماس و شدت درد و لمع یا هی ار انتهای سرد و اگر صفرا بود
زردی آماس و شدت یا سوزش علاج فصد باسلیق در روی وصاد و اس
دقی کردن

ورقی کردن با دوریه که اخراج صفرا نماید مثل سکنجبین ده وات گرم و غیره و استعمال در رکه
خب نمده در روغن گاو آمیخته و نرد کرده ضماد کند دیگر افیون چهار دام زعفران دو درم
بشیر بز با کاو سحق کرده مغز بادام گندم در ان نیک مالیده هم گرم طلا کنند و بالا ورق
کاهو بندد و عرق النسا را نیز نافع است نوع دیگر مسعه سیله و افیون طلا کنند و اگر
از بلغم باشد علامت ان قلت درد و سفیدی آماس است و اگر از سودا شود
آماس علاج تنقیه ماده با سهال و قی از آب ترب بشیر گرم و با تخم ترب و نمک با آب گرم
و قی در بن علت انفع است از مسهل زیراکه قی جذب ماده از اسفل نماید دیگر
دار فلفل دو درم سوده هر روز تا شش تا درشت دام بشیر گاو بخورد دیگر تخم شملیت
یعنی میتهی را خنید نقیه بشیره کلر زنده داده هم گرم ضماد کنند دیگر اسپند سوده هفت
ماشه دار چینی کوفته سه ماشه تا دوازده شب وقت خواب بخورد مولف مفتاح
هر یک یک نیم درم مجرب نوشته نوع دیگر روغن خارش بمالد و احتراز از آنچه در وجع المفاصل
گفته شد فصل در وجع الظهر یعنی درد پشت اگر از غلبه خون باشد علامت
ان درد با ضربان و زیادتی ان در حرکت و حرارت است و دیگر علامات غلبه خون
علاج فصد باسلیق در ابتدا و حجامت میان دو شانه و استعمال اشیاء بارده
و اگر از باد بود علامت ان ضد علامات مذکور است علاج شیخ ابو درجره
کند و لکن حکمت گرفته بسوزد هر درد بر نیاید اس کرده هر روز مار دعی کار

از یکنیم ماشه بادام شسته بخورد اگر روغن خواهد خورد ماب نیم گرم برای درد دل و پهلو نیز مفید است

دیگر سیم در اوراسیه مرضی است که در پهلو واقع میشود علامت آن رانها احیانا گران میشود که از جا جنبانیدن نتواند درد کند و بدن نیز درد ناک باشد و مریض جنبانیدن نتواند

و بدن را بحالت ترنجیده اند علاج آن شانسوت بلیله بلیلا کرد سولف املی بخورد اسکنده

کلوی اهن سه پاره کتای کللی و حور و سنبهی کمکی و جوابن یاله به برنگ دیو دار

همه را جو کوب کرده برابر کوفته دو دام در سه دو دام اب جوش دهد تا چهارم حصه

بماند صاف کرده بخورد اماس والوبات و رگ ... و در دیگر از باد و بلغم باشد

نیز نافعست نوع دیگر جوکراج کو کل مفید است مالیدن روغنها نفع ندارد فصل دیگر

در درد والی یعنی رگهای ساق فرود سبعز دیگر که ظاهر شود درد کند علاج آن فصد باسلیق

با دو والی بادوای قی و اسهال بلغم و سودای میزان کند بعد به نوع دیگر سفیده تخم مرغ

ولعاب حبر و کمی کرده بر ساق طلا کند و عصابه محکم بندد فصل در داء الفیل

یعنی پیل پا در ابتدا فصد باسلیق از دست مقابل با حجامت بر ساق پا. از قی دا اسهال

نوع دیگر سنبهی ملیلس کیور کرفس تخم سویه جوب بار بار یک جنیه جوب حلیک

که از آن نیز گرمی سازد برابر سوده شهد امیخته طلا کند و بعوف بهمن لو دیه

کفدست بخورد بابت تا یکماه نوع دیگر سجی سه پاره کمکی نونیں برابر از دو درم

با چهار درم شهر رود بانبه گاو بخورد دیگر نوبت هلیله کلان بکعدد دار در عسل هر اخر

ابان اده

بریان کرده با بول گاو و آتش کنند و بخورند در هفته نفع ظاهر میشود والله اعلم فصل دیگر در عرق

بدنی یعنی نارو است در ساق پیدا میشود سبب حمل او سودا و بلغم است علامت آن

مانند زنگه ظاهر میشود و حرکت کند مثل حرکت کرم دادر ارشه گویند علاج فصد دیگر

سرکین کبوتر و قند سیاه از هر یکدام آمیخته حب بسته بقدر کنار جنگلی دو چهار ماشه بخورد

و بو بهنج تیر که هر طرف که باهر هم گویند بوته باب سائیده نیم گرم ضماد کنند نوع دیگر

با آب در قند پیچیده اندر فرو برد دیگر کرم در کاه می باشد و بر بدارد و بپیچد طفلان

امراطوله گویند و نان تاری میکنند و در عوام مشهور کرده است یکعدد در قند پیچیده فرو برد

دیگر شهاکه بریان کرده بقدر یکدام با قند سیاه حب بسته فرو برد و چند قدم برود دیگر

اگر گزدم بر نار و انش زند و الحال بر اید و الا آتش او را بر سر رشته کلان کند

و ساغی بدارد زود بر اید نوع دیگر ایجه نسخه در دره المسیح مجرب نوشته در اول

روز چهارده شرح بخورد دوم از سه هم ماشه سوم از چهار هم ماشه و از بیرون

طلا کنند بر اید نوع دیگر کافور و فلفل هر دو به ید دم مثل از ظهور نار و بر اوجا

طلا کنند دیگر حلبه کوفته روغن گاو امیزد و طلا کرده بکین بسته دارد تمام جنبیع

رشته بر می اید دیگر مقل اراری بگویند و باب امیخته بر موضع رشته بندد و درد

و اماس زایل کند و رشته بر اورد نوع دیگر این اشهها ترک اهمی جرح

[illegible]

در آب ترشیده شود نرم بار و بسیار مهرِ لند تا کید کند و آب برین اسپهها آمیخت

باب بیست و دوم در علاج در لودرام و دماماک و آنچه بدان مانند و فرزان فعلی دارد

شهبر بر لوزده فصل **اول** دراودرام بعضی اماسها خوب باز بعضی و بود از شند به

گلور بسیره با برنگ هس اندر جو شول یعنی برگ شبول برابر گرفته هر از وزده درم در

سی و دو درم آب بجوشانند تا هشتم حصه با زگرم بخورد و دافع جمیع اماسها است و

گرده و سینه و ملک و گوشه دمی و سرفه الانیز تا نعت و ارس مجرب در آب حساب هیده

بطر بو میمورف عرق گرفته شده دهی منفعت بخشند **دیگر** بر او رک بادنجه سیاه که از برنگ

ده درم بخورد و دو غیره اسپغول تخم اماس هر قسم را نافع است **دیگر** جو سی که مهر به گلور

و بود از شیره ادرک و همچنان شته اما رب پچاد و نخست درم و قند سیاه چهار ازبار مذکور

و با برده درم از حلیت کند و نونهد و فلفلین و بنزح و الایجی و جاب با برنگ چهار درم

در حلیت جامنبر و چون سرد شود و هفت درم شهد جامنبر ز و از درم تا یکنوبه

به روز بخورد و دافع جمیع اماسهاست **دیگر** روغن بیدانجیر و ده درم گنبه باده گاد ... درم

شیر گاو با برده درم با هم آمیخته بخورد و چند روز دست نماید الوازم اماس باز دارد

نافع است **دیگر** بیدانه درم نرم ... قوله پس از بلغم رفتن است تا گردن نفع تمام دارد

برگ لگدونده انگشت باب سخن کرده بخورد **دیگر** زنجبیل با آب سرده علاج کنند

نیم گرم **فصل دوم** در دماماک یعنی اماسها حرارت و هر اندر قبیل گویند علاج

اگر اعراب اسهال

[illegible]

اگر اغاز باشد چون بد لوجه بگیرند تا بچکاند سه **بعده** در ابتدای مهر جوار با گندم با برنج

ساییده در روغن بجنبه قدری نمک در حل کرده ودر وقت جیدم شه بند و در دیس بد و اگر ماکیم

بسیار باید زود بپزد و اگر کم باشد بحلیل فرود **دیگر** تنباکو کنجک تازه گرم بر دهان

در جای که حواید سرکه بگذارد و در هر حال سه کنند و تنباکو کنیز بر این اثر دارد برنج

دو جو دار و جو بکجا دهر دو سه پیده و بجنبه باب بر فغان ضماد کنند **دیگر** هیج لسکبیر از تازه

سوده در روغن بر آتش جوشانید بر دهان بند و درد برد و ناز و بجنبه گرد و دو به کود

دیگر در ابتدا روغن جواراجا ودر بر دهان طلا کند چون سرد شود به پخش کند با به که حرارت

سائیده و گرم کرده ضماد کنند چون قریب لسر کردن شود هیج لرس با شهد سائیده طلا

کنند و اگر با جو تشک شیده برابر جو افزوده کنند بیشتر و زود در عمل کند **دیگر** خشنه ابد

باب سائیده برو درم و جوش طلا کند عناب تر لیسی نا به **بعده** منقل ارزن بجنبه برابر کوفته

بر دهان بند و برای دهان گرد مین ... باشد و برای نا سور و زخم مزمن بسیار مله بریان خشنه

سفید یا رنگ ساییده اول لعاب دهن بماله و مالیدن او بیا سه ده در بکشند و ... روز

باید او دیگر بهتری مذکور لعاب آرد گسی الآن و ملایمت بسیار میشود ها یکجا طلا با لعبه ... هفتگی

روز در این مجرب برهی است رو ریسه مرهم برادر رنشه کرده در با بند و

دیگر برای درد اماس هر در کف و انگشت مثل جهلوری میشود و درد و ملک اماس کردن

درد بگرداند رامنبر نافع است برگ هرس سالم هر روز گرم کرده میشود نخود **دیگر**

برگ حنا سیب کرم کرده همچنین بر نمله بندد فصل در حمره و در سرخ باد و آن ورم صفراوی بود

علامت آن سرخی آماس با حرقت والتهاب و شدت گرمی و قلت درد است

و این ورم دو قسم بود قسمی از صفراوی خالص باشد و نشانه آن سرخی بود که چون بدان انگشت

نهی رنگ ورم زرد گردد و چون بردارند سرخ گردد و سرخی تو خالص است و آنکه غیر خالص

مخلوط بخون می باشد و خالص از قسم نمله نمیشود و دیگر انتقال میکند و از غایت حدت

ماده بخلاف غیر خالص که بر یکجا ماند و نبض در آن علت سریع و متواتر و عظیم

و بول سرخ خالص باشد صاحب اختیارات قاسمی ملقب نهند و آنرا آتش

هندی سرخ باد و رکت باد [illegible] و آن خورش سرخ انگشت و مقدار [illegible]

و چهار پس و در بهاری خورد و سود مانند خردل و مشته در سرو روی پدید آید گاه خنک

باشد و گاه نرگه زرد و آب آرد ان ترشح میکند و اگر به غایت علاج نکند منجر خواهد

گرد و علاج آن تنقیه بدن از صفرا بطبیخ هلیله چون شاهتره هلیله که در کتاب

مسطور میشود و غیر آن دیگر هلیله کابلی یکعدد و قند سیاه برابر آن یکتوله بخورند

لوعه دیگر نرهلد صد درهم سه دام که بر یک بیشی سه دام باس در آب خیسانده و صاف

کرده کنه بگیرند در اوزده درم کوکلت پیشی سه دام روغن بهاکتر جهانگیر شیر دو دام در آن انداز

در ظرف آهنی با آتش نرم بپزند تا آنکه غلیظ شود و برخشند نگرد و چون بجهه سود

تکانه ...

۸۱

نکه دارد از بکدام تا دو دام بر روز بخورند غلبه بلغم در باد و بلغم دفع شود این سکنه با دکولک

گویند دیگر برای اطفال کلان معضوض حدل است شیخ خانم مساوی حرکوب کرده تا دو دام

آکنه و در آن خورش نماند با لطف تا آید صاف کرده در حلق طفل بخورد و دیگر برای طفلان سه سم بد

کلو بالا بیت کند تا اینکه کلان معضو از برگ درخت در پیش دانه آن خورش نماید تا تش بدرم

تا آید صاف کرده سیاه طفل بخورانند و برای دایه سیم بر روز تا دو دام آکنه خوش ساده

بدهند دیگر مجرب نرهلد پوست پیست هلیله اکلور دار بلد منجه نخ حرکوب جهار درم

در سه صد هکار دانم آن خورش بماند تا نیمه دانم تا آید شیر گرم نیم بخورد و دیگر اسبر آدادر عنب

کدالاکو دیگر چاکسو بعضی در بر ماه سه روز کفکت بخورد عدد ابیات نمک دیگر برای آنان

طفلان ادویه بامرض مبتلا شوند تا آید در پنجم و ششم ماه چهار دانه در سبز برگ حنا کشنیز

از برگ بگیرند در بنک یافی آن بکسانند تا قطع تا لبس و صاف کرده بخورد فصل در جرب

در شرح در منفرد است گویند مشهور بیت است اگر از فضله فاسد باشد در او جمیر

نیشود و شدت کند و خون از فضله با رو باشد در سه علاج نرهلد شابلک

امنجه از سه درم تا چهار درم بخورد دیگر خیر و شکر در سنانه تا آید لوعه دیگر

تر نوت رد خوید بتخم بوارکیه چهله با رنگ سیر کرده روغن نیم امنجه بخورد و قطه تا آید

توله

نوعی دیگر کاه دود و از حقه باریک کرده در آن [illegible] بماند نوعی دیگر
قسمتی از انار ترش [illegible] است اسفناج [illegible] اطلاف [illegible] کرده رار [illegible] می‌کشند هر سه [illegible]
برگ کاه کوفته از آن [illegible] موضع را فی الفور نفع کند دیگر کلاب [illegible] از آدم [illegible]
کرد کوبند و بعد از مغز [illegible] نور [illegible] دارات [illegible] بند [illegible] کرده بخورد
و لعاب اسفناج و [illegible] نماید فصل در تشریح آن تخم است مانند [illegible] الا [illegible]

تنقیح

بر دو راه [illegible] علامت [illegible] در آن [illegible] سرفه و دفع از [illegible]
[illegible] و اصلاح طبیعت [illegible] بعد [illegible] کرد و [illegible] و
دوار شد روز [illegible] و در اعضا علاج تخم [illegible] دار [illegible]
صندل [illegible] الدین [illegible] کرده [illegible] کاد [illegible] طلا کند
دیگر قبله [illegible] رنگ [illegible] وزن [illegible] کرده [illegible] کنجد
[illegible] طلا کند فصل در [illegible] وزن [illegible] خون [illegible] ارور
[illegible] و [illegible] فلفل [illegible] علامت [illegible] دارد
[illegible] و [illegible] ده [illegible] اگر [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] اگر [illegible] اگر از [illegible]
[illegible]

امید و [illegible] بخلیا بافتن آن و قتی [illegible] است علاج صندل و [illegible] و
[illegible] برس و برگ [illegible] برابر کوفته با آب [illegible] کرده طلا کنند
دیگر پوست درخت [illegible] با آب [illegible] کرده بجوشانند [illegible] فصل در [illegible]
و آن [illegible] سبب [illegible] لقدر [illegible] و [illegible] جراره [illegible]
باریک [illegible] مانند [illegible] ظاهر شود [illegible] اگر [illegible] می‌شود [illegible]
گوشت [illegible] باشد و در اعضای باطن [illegible] شود و علاج [illegible]
دیگر [illegible] پاره [illegible] تخم [illegible] بخورد و [illegible]
دیگر مرهم [illegible] مرغ [illegible] زرچوب [illegible] گرفته [illegible]
برگ درخت [illegible] خشک افتاده باشد [illegible] این [illegible] ادویه [illegible]
از [illegible] سوم [illegible] روغن [illegible] و [illegible] این
جمله ادویه را [illegible] کرده [illegible] مرهم [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] دیگر [illegible] مال [illegible] وانه [illegible]
بر [illegible] طلا کنند از همین مرهم [illegible] کرده [illegible]
[illegible] روز اول [illegible] سه [illegible] اگر [illegible]
زخم [illegible] حمام [illegible] آن [illegible] روز
[illegible] مرهم [illegible] کرده باید فصل در [illegible] از امراض
[illegible] سبب آن [illegible] است که [illegible]

وتغیر میشود و در سرایت کیفیت همه بدن میکشد و این ورم است چون لعقد رسید که
بیرون می آید با سوزش و ابزال بسیار و حوالی او سیاه یا سبز و فندق دعسان و خفقان عارض
شود و مهلک است و در اعضاء ضعیفه شود مثل کش ران و بغل و ایس گوش و تب
و اختلاط ذهن لازم اوست علاج فصد منع است تا ماکه در همه تن سرایت نکند سیاهی
بهتر آنست که در آن موضع زلو بچسپانند و خون بسیار بیرون کنند دیگر صندل سرخ
کیر و از هر یک سه ماشه جدا جدا کوفته بیخته بعد از آن دو سرخ کافور حبه اضافه کرده نور
میدهد در روز سه نوبت با آب سرد بمفاصله دو پاس بخورند و اگر از آن به باشد
یکپاس دیگر کافور خوردانه یکسرخ کاته دو سرخ بمفاصله یکپاس بخورد چهار بار دیگر
شاخ سداب با برگ دو دام نول حرشوی سرخ زردشتی دو دام سمر مقشر
چار درم ورسا مرده دام سرات ... نخست ... اگر اوقات تو مسکرده باشد
و نمکی که اثر و بار رسیده باشد یکدام بخورند دیگر حوض مرغ ارس جاک کرده
بر آن موضع گرم ... مدد و چند روز ... لسا ... مفید بود السر مول ... شده
باسا میده بخورند و برناف و بر هر جا که طاعون ... طلا کنند و ... سه
صبح و شام و ... علاج اول مرتبه اطفاء حرارت کنند و در علاج سه ادرار
دفع شود از ادویه بارده ... غلیظ کنند مثل عدس و کباب و سرکه
بریان کرده و کوشت در سرکه بخورند و اجتناب از طلاء ادویه بارده.

ملک الکافند

ملک الکافند و در آن موضع از آب گرم شوند و عرق ... از جا بسر دود را انداخته و باید که از
خوابیدن و نشستن بر زمین و برهنه ماندن بسر احتناب نماید تا بدن به بخار از زمین
رسیده و ماهی تماشا نشود زیرا که برهی است کسانیکه در ایام حواب و خوردن بر زمین
دارند و اگر اوقات برهنه می مانند اکثر هلاک شوند دیگر ... در شکنجه ولدک
و اماس پستان علاج ... سرخ پاک کرده در جا کسنر گرم بخته و نمک کوفته
شبیر گرم متواتر میدهند دیگر در اعاره سیر بهو که دو درم مرغ بخته باب سوده
طلا کنند و از دو درم تا چهار درم بخته و فلفل گرد در آن بخته صاحب البده
رصاف کرده یکدام شهد اسپجه بخورند دیگر موننه در شیر بز بهک سبی کرده طلا کنند
دیگر کوته زیره سفید هیچ الیر مول ترب سیاه هیچ حبه سفید برابر باب سامده طلا کنند
دیگر لسک بزباره در کمله بخته بخوراند تا سه روز در موضع که بیمار بداند دیگر
برگ عناب گرم کرده متواتر ببندد دافع درد اماس معانی دلیسانست
دیگر ورزخ که هندوی مسه گویند و عربی لولول اکثر بسیار بانس اول فصد
کنند و مسهل سودا دهد بعده گوگرد تیری باچی برابر کوده در کمیر گاو تر کنند
و تا هفته نگهدارد و باز با کمیر گاو سائیده چند بار طلا کنند دیگر چونه و صابون
و زرن برابر کوفته لعاب دهن طلا کنند دیگر الا کیه لطر بلو میشود لصف با آدام
را دو پاره کرده نمک بمالد بعد از آن برگ سنول بخته بمالد دیگر در دیوار از

و بهودی علاج دیدار و بروزه دو درم قند بمقدار انگوزه ربع درم یکی جامه طلا کند
و بر دندان و بچسپاند دیگر بهودی که نمای هم گویند بسنبر در انگشت گوزن بسیار کند
و لسمیت و خلدت در تمام دست سرایت کند نزدیک هلاک رساند از بی
خوف نفع بخور بریدن عضو کرده اند علاج چوبی که در میان کنهل میباشد
در ان ازا موصله گویند با آب آس کرده طلا کند و بکرر عمل نماید دیگر سهد لوی
با آب طلا کند و از بکدر رتم دو درم بخورد دیگر برگ و بیخ سرسج که ان را اگردلی و
کندلی هم گویند مانند لوبیه برگ در بغل ادهتود و از کنار آب میرود با آب ساید
ضماد کند برای رحم گوشت و اماس پستان و دیگر اماس ها نیز کنند و آب
از ان بچکد نفع تمام دارد اگر برای رحم گوشت کا نه داخل کند اول ست هلد و کتیرا
برابر با آب سوده ضماد کند بعد خشک شدن بکرر بعمل آرد فصل دوم در جدری
نفع خشک علاج کو لا کهه خام در درخت مل میباشد نور بن وزن دو دانگ در
پیاله آب خوب تر کند تا بیخ آید صاف نموده دو درم نبات امیخته بخورد این
وزن حوالست برای کودک موافق سن مثلا طفل یکماهه را القدر یکسرخ
همچنین در یکماهی یکسرخ اضافه کند و کذا وزن نبات از یک بیخ افزاید
دیگر بود را چه که هندوا ازان ناله میسازند نصف دانه ادبار سوده بدهد
دیگر در ابتداء ظاهر شدن تپ سه چهار دانه تخم سنبل صاف بی فرو برد

بسیار کم و به استلا برآید دیگر سبستان بقوام کوفته سوده باب ساییده در چشم اندازند و انهای
که در چشم باشد زود فراهم آید دیگر پوست درخت نرگس [illegible] در درخت نرزانی برد
سبستان و گوگرد برابر کوفته بیخته بروغن گاو امیخته بر دانها طلا کند مرض که با سوزش بود
رفع شود دیگر استخوان شغال اگر مرد باشد در بازوی راست و اگر زن باشد در بازوی چپ ببندد
اگر چهل دانه مروارید نخورد ناسفته فرو برد کم برآید فصل سوم در آبله فرنگ که مشهور
بآتشک است اول فصد کند و اسهال ازین حب کند که هر دوای دیگر اخضاع نشود و بیخ
حنظل بلکس هر یک [illegible] از هر یک دو دام قند سپید ده دام کوفته بیخته حب بسازند
بقدر کنار [illegible] یکی صبح و یکی شام بخورند غذا الکفوله بخورد [illegible] که خواهد
دیگر رس کپور [illegible] شانزده عدد مرچ [illegible] دو عدد [illegible] گرده
در قند سیاه آن قدر که حب توان بست چهارده حب بندد یکی صبح و یکی شام
فرو برد و غذا از شیر برنج اگر دهن خورش کند علاج [illegible] نکند پوست [illegible] هندام
هلیله هم دام در [illegible] آب بجوش تا ده دام بماند مضمضه کند [illegible] روز
صبح و شام دیگر سیاب سفید یکم ماشک [illegible] سفید
[illegible] باشیره برگ تنبول بقدر فلفل حب بندد اول روز یک حب [illegible] دوم
یکی صبح و شام تا هفت روز بخورد غذا اشوربای گندم [illegible] شیره [illegible] بخورد
و اگر دهن بگیرد [illegible] نکند [illegible] هلیله [illegible] غرغره کند دیگر

قرنفل بدین طریق ببندند حب مذکور کوفته بیخته چهار درم مصطکی ارده درم بکوبند قند سفید ده درم
سفوف سازند برای امراض بلغمی مزمن نافع است دیگر برای حفظ موی و رشیده کاک حلیل که
امراض گرم و حکومت کوبند اجزای زرد ده بوره ببندد و دو رشیده مذکور هر طلیه زرکرده بر موی
ابرو و ترکان و بروت و ریش بمالد و شسته از زغال کند دیگر موضع اسرب با کسن
کرده بر زخم آتشک طلا کنند نافع است دیگر هر ادرد زهره کلاهی هفت از رستنا بخورد
و بسته از ورق قلع گیند نا مضرت دیگر برای زخم آتشک که در بعضی جا نسل نقل و بیخ مرآید
هلیله زنگی در آب لیمو بر هم سوده لکه ها دارد بعد از هم خواهد شد هر روز صبح بر زخم طلا کنند دیگر
در دفع وارد و آسیجران منقلع روی هندام توتیا ... مرماه ... روغن گل ... سپرده ... اول چهار درم ماشه
روغن اندا آخته لبا باید بعده چهار درم ماهم نزد خورد در ظرف لکی ها دارد در حمام حسن
بمالد هفت روز پرهیز از نمک و ترشی دیگر سیت ... و آنانه گفته اند حکیت ... تیزیمبای است
و خوردن گوشت ... یک ماه همه علت ... آید بعده شسته برگ ... الیه ...
فصل چهارم در جرب یعنی خارش و اکر خشک و تخته ... علاج سیماب یکدرم موم سفید چهار درم ... گاو
ده درم موم در روغن ... آخته و سرد ... سیماب ... آخته ... ماشه ... لکی ها دارد و بسته از
منوز زهر در حمام بمالد ... دیگر گوگرد ... درم اجزای حرارتی
یکدرم پوست هلیله ... سیماب ... اده به کوفته بیخته ... سیماب ...
بعده ی که سیاه ... و بعد از آن در روغن تلخ حل کرده بمالد ... زر اول صبح باید

بهم بنوشد

دیگر هلیله زرد سوده ... گوگرد ... بکدرم ... چهار درم ... درم ... کف
کنند ... امیجه ... بیخته ... در زیادتم ... روغن گاو ... امیجه ... حاره ... گلی ...
افتاب ... خارشی نشود ... باید ... الله ... بخور ... مانند ... کنند ... منثور
... باید ... بجز ... در دفع ... کرم ... در حکمت ... در رحم ... یکم ...
... سوزاند ... صله ... چهار روز ... باید دیگر ... مبداء ... کرده
گرده ... باید ... کاو ... باید ... بعد از طعام ...
از ... لکاه ... بخورد ... بخیه ...
برص ... دیگر ... گل ... بزرگ
زرد ده ... کنند ... ظرف ... گنند ... سیران
نمود ... حیوان ... شود ... باید ... بمالد ... روز
از ... روز ... شود ... موم ... روز ... شود ...
کم شود ... طرف ... دیگر ... دیگر گوگرد ... روز ... زخم ... ازار
هم ... کوفته ... گیند ... نور ... دلالت ... آب ... زده
بخور ... روغن ... انداز ... بالد ... کرده ... کنند
... باید فصل یازدهم در قوباء یعنی ... سیاه

ونفعد وکچه داده علاج اکر آن در بدن باشد اکثر جا باشد دوا این ز مهج
در در صداع مذکور میشود بخورد **دیگر** تخم بابجی کونه میندین نف حب شرع و حبه بقدر از زیر
سوده در روغن کافور ابدا حب سه روز در اوقات داد آکو بعده طلا کند **دیگر** برای داده وکچه
داد ماجو حجر سفید و موم ان صندل بقدر کوکار ابلیه ز تخم کبیر در یاب صندل
ب بد آوران را ما جلف شخ اگر باشد طلا کند **دیگر** تخم کور کبیر بر آب
دار ملفف زرد حوز سنگ برابر سوده ما جلف شخ اگر باشد به آب طلا کند داده دانهی
دکر دفع شود **دیگر** قلم توتیا لونی سوده کافور سه تولکه کافور قیصوری باید آن اکر توتیا
کافور علیحده یک باید علی حضوض قلم توتیا را سرمه ساباالاکو بعد پوز هجران اکن
کافور لسانید و داو بند اتیه زانکی یکبار دم موم در روغن حل کرده گاه در او ایند موم
حرکت دهند تا هر دو لب شود بعده قلم توتیا منجرف را باز آورد و نیک حوش نرم
بدهد بار الکشید بعد از آن کافور در روغن ز تیل حب اندک اندک بیکبار در حرکت چاکید
ز سه روز در آن دالفک موم و مرد و داد آکو ذلک در باسج این حوب کرده لت سالی
شود الاو دیگر لب سه دو در روغن انداز حسب در ظرف زیبق الکا بدالاو مکاه داده ها
پیرانکت ز قبر در ایس الکی که اسم کرده آن مالد و بهی دستور بداد کمپ نماید و در حسب دیگر
تم تم

۱۸۵
گرم سه توله کافور و قلم توتیا از هر یک دو توله از روغن بخدام هشت **دیگر** شیره برگ
حنا رخنه را و رحام برشته مالد **دیگر** صندل سپاه که در شیره تخم کاغذی ساییده بمالد و بگذارد
تا خشک شود **دیگر** بگیرند قو با و جرب زرنیخ ده دام کوکرد ده دام سیماب بخیوله روغن زرد
بگیرد بالای ها ظرفی ساختن انگشت سیماب و کوکرد کجا کنند بعد از آن زرنیخ داخل کرده
در ها و ابار روغن انگشت پاک لیث کند و در پارچه ات مار سره بمالد از سیماب پخیده
و در شیشه محکم کرده بر یک شعله برابر بالا در و آتش کند و شیشه بار از دیگر باید تا اکثر کم
بالای آن پارچه بر سر ده پارچه بسوزد و قطرها اکه از دیگر که در آب شعله افتد همه ها جمع کرده
نگاه دارد و وقت حاجت گفته هشت را حرب کرده بر جرب دفتر بمالد **دیگر** حرام مع
نر بمالد که بجز ز بلیدن دفع شود و در سورش هم اکر دو اسنه باشد قرون باند **فصل در علاج سوزش** در کونه
وای جراحت هست در ساق پا یا خارش و مردم علاج ان خشار چوبه عدسی بریان هر دو
برابر بار سباییده طلا کند در هفت روز به شود **دیگر** مغز تخم هلیکه در شیره ساییده
طلا کند اول روز و در شب پاس دو بار بار یکبار **دیگر** کلونجی قنبله هر کدام یکدام مرج
هندام روغن السی لعاب کتان چهار دام همه کوفته در روغن کوراو از حب امیخته نگاه دارد
بوقت حاجت نکار بر د بعد بمالد از سن الاهنر دافع است **دیگر** تنباکو کنجد ده دام
سبیر بقند کرده بخداوم سیر را کوفته در روغن بریان کند چندانکه سرخ شود و لسبار اندر آن بمالد
صاف کند و در آن قنبله و بادیان کوفته بیخته از هر یک دو توله در آن ع مهرد و نگاه دارد

در روز یکبار دو بار طلا کند در ساعت از رفع شود دیگر بکعبه و بر فلمون کلدن و ارادخ
هندر انجیر خشان بریان کند که سوخته خاکستر شود صاف کرده بمالد دیگر سنجع
ورق فرفیج جبر بسیار داشت و در هم بدلو ازان چاره شد و در دحاس سر بگرد
وان علت را در هند گزنگ را گویند چنانکه در فصل اماس مذکور شد او را فرو هم
که از ورشه مرهمه هند و از همین علت ایم پاک شده‌اند مال نافیت و درد
و حارس ساکن شد محتاج مداوا دیگر نشد فصل علاوه در سفاق عقب بیضه در میکه باشند
و فرقیدن و سه و بار در سرها میشود و بزرگ ناخن علاج [illegible] بات بیره قرص قند
پر کند و مرسب بمالد وقت خواب و صباح باب گرم نشوید حال کمت کلان گفته
دیگر قند سیاه و سفید و فرو شهد و سک و موم همه برابر ملک ساینده در بول گاو
بجوشانند و نیم گرم بمالد و [illegible] ارد دیگر اگر از سرقند سرک خون آید سعده [illegible] گیلانی
مرهم ساخته بزنند چندان بمالد تا گرم شود دیگر [illegible] که ناخن از جو [illegible] سیده
در ظرف اهن ناهید کلدن جلدیه کرده زنجبیل بگذارد تا خشک شود در [illegible] خرمهره
فصل [illegible] در کلیف و بهی کلف [illegible] است [illegible] و بهی سفید باشد
علاج اگر از کلف اندک و بنک باشد و کثا و فصد احتیاج [illegible] شود
دیگر [illegible] و لیسار باشد [illegible] بکرد کند فصد با سلیق [illegible] دیگر

عنزاروت

۱۸۸

عنزروت یک جو کثیرا نیم جزء اس کرده با شیر خر یا بز اسفیجه کهنه طلا کند دیگر
زعفران صندل سفید سرخ اسفیر [illegible] که گل نیلوفر قمری کافور [illegible] ارجو به
دارهلد محجمه مهلیتی کلیسر تخم لعن با گردن کمر و جوک برگ اکر ادویه بارک
۳ درم روغن کنجد دو صد [illegible] و شش درم آب چهار صد درم روغن منجنه
بپزد چون آب بسوزد صاف کرده نگاه دارد و طلا کند بکمه و خال و مهاسه و مامیدان
دفع شود و این الگنما و تیلک گویند دیگر برگ سهندلوی تخم ترب برابر با سرکه
هندی سوده بر بهق بطریق بتنه بمالد تا سه روز بمالد بعده بشوید و دور کنند
و شستنش منع است و این در باره نقصان کند برای دفع بهق سیاه
مسهل سودا و فصد اکحل و برای بهق سفید مسهل بلغم دیگر
جوز کوه تخم [illegible] سیاه دانه زرجو به ملک کهن سیاه دانه پوست ارلو همگره
همه برابر در سرکه هندی اسفیجه [illegible] بمالد بهق و بهرسه و [illegible] دفع شود با پنجی
زرهله برابر سمک سوده تا ۳ هفته روز [illegible] درم تا ۳ درم با روغن گاو
هر روز بخورد بهق سیاه و سفید دفع شود دیگر تخم ترب در شیر کهیا تور [illegible]
سوده ۳ روز بمالد و در افتاب نشیند دیگر برای کلف و بهق خردل
در لیمو [illegible] تخم ترب ادلقه پر کند و بالا از پوش از لیمون کرده [illegible]

تا حردل شیره در خورد و حک کوفته بار براورده بات لیمون بیده طلا کنند بعد از ۳ روز
کهربا سود شود در روزی ۲ یا ۳ مرتبه لعاب القصد **فصل دوم** در تبور لبسه که بفارسی
روجوان شهور است و بهندی مهاسه گویند اکثر در جوانی بر رو ظاهر میشود **علاج** جو را
در آب جوش بیده رو لوثیده و برای مداومت نماید **دیگر** تخم خرکاما در شیر گاو سیده
طلا کنند **دیگر** برای صاف کردن مهاسه و کلف پوست نیب و پوست ترس
و پوست درخت خیار حسر پوست درخت انار زردچوبه دار هلد موته لوده
جمله را یک جا ساییده بمالد بعد حک شستن شوید **باب هفتم** در امراض جلد مشتمل
بر هفت فصل **اول** در جذام و آن علتیست مخوف متولد از دم سوداوی
میشود علامت آن کمودت چشم بحه الصوت و عدد در اعضا و از اداء الالف
نیز گویند اول فصد هفت اندام مکرر کنند و در اثنای استعمال اگر حاجت فصد کنند
اگر غلبه خون باشد هر ماه معمول بسیار مفید است صفت آن هر یک
یک جزو فلفل کرد نه جزو با هفت جز اول هموزن هر یک فلفل ابتدا حصه
سحق کنند و از یا نصف بار حرکت درست کنند باشد باز بهمالقدر فلفل بوران زنجبیل
بدستور اول عمل نمایند نه مرتبه یا هفت مرتبه خوراک گرم منقد بیست کرده
هر روز فرو برد تا آزار راه یابد بعد بر نشد بعد الخود هر قسم حصه خام
و جب بان

و جه بران و جه تحیه ساز روغن و بی نمک نوای الخ پنج بخورد برای انکه مرض سوداوی
و بلغمی و حولی همه نافعست خاصه برای جذر که بهندی بهری گویند **دیگر** لوند خطای
سوهان کرده اول بقدر دو درم شب در آب جیب منده لگاه آمد کی حرکت
داده صاف کرده بخوراند بعد یک هفته سه درم بخورد و بعد دو هفته چهار درم حد لازم
در دو ماه و برص سی ماه رفع شود و اگر بعد خوردن دوا اندغی در معده آید لنود
چند لقمه نان گندم چرب خورد از ترش و بادی و سیرهبی و مرغ و ماهی پرهیز
کند و دراغد بکش نوای جذر بیک سنگ دیگر نمک باشد **دیگر** در ترکره
محرب یوشه اگرچه درست و بارقنده یاس برگ حنا گندم ام در ۳ ستیر دام آب
تحرب ننه تا چهارم حصه باند صاف کرده گندم ام سکر انجبه یکبار بخورد هم منفعهم
تا چهل روز **دیگر** برای شقان و درست و با بهد الخود جلبه و جبا سادی
بات سابیده ضماد کنند باید از محدود و دور باشند و هم صحبت او نباشند
و در ظرف سکال او انگاه کردن بسیار مضرات **فصل دوم** در بهق یعنی
چهپست علاج خاکستر جرجره را نفعت گرت حکاند نیز آب سازند
و دران روغن مالکیکی پرند در ان موضع بمالند **دیگر** برگ کریح از حرمه
برابر وزن هر دو سبها که امیجه بند و طلا کنند باز عوض کنند **دیگر**
تخم ترب و کوته برگ سرسف ارزچوبه ماکیسر برابر کوفته

باید نرم اس کرده بر بهق بمالد اگر در یک هفته باشد رفع شود والله اعلم فصل در برص فرق
در برص و بهق آنست که بهق مقدمه برص است چون سوزن بخلانند از وی خون برآید
بخلاف برص که از وی رطوبتی سفید برمی آید علاج حب تر پهلا رحل فلفل
اجوائن سونف زیره سفید [illegible] سیاه گونه الاچی کهار [illegible] احمود دار چینی
نالی همه برابر کوده هموزن ادویه مقل ازرق انداخته بکوبد بار بروغن گاو
اندک اندک انداخته بکوبد و مقدار بلیله حب سند هر روز یکی حب بخورد
اگر برداشت تواند گرد ر باده کند تا دو سه رسانند و در بعد از طعام
زد بخورد حرام و گرم و دماسیل و خارش و استفاد باصور و ناسور و برقان
را نیز نافع است دیگر تر پهلا ملاور اهن کشته بلیله سرخ کرماری سنبهی فلفل
ملاهی کنند همه برابر وزن گرفته و صلابه کرده با دو حب سنده ساه آمیخته بکوبند و سه درم
را غلوله سند هر روز یک بخورد داده را نیز نافع است حوانی لکا [illegible] ارد
وابن تر پهلا وکنکا کوبند دیگر پوست بیخ سدا انجیر و شب با استخوان فیل
سوده در روزی دو مرتبه طلا کنند و این سفوف بخورد پوست بیخ انجیر
دشتی بکجی هر دو برابر هشتم حصه یک جز دیگر سرخ که کیرد کوبند
کوفته بیخته اول دو درم بعد از آن بتدریج تا بمدام رسانند تا شصت
بخورد و از ترشی و بادی و اشیای غلیظ و سحر پرهیز نماید تا چهل روز بنجه
نوزن تلخی

نوزن تلخی احمود نیز داخل کرده اند دیگر حب نیمه یکجز وزرچوب صبح کوهر هر چهار برابر
کوفته با سفره گتو هر چهار ماشه را حب سند هر روز یک حب بخورد و بکجب با شیره بهول
بروانها طلا کنند و نان بخود با شهد بخورد تا چهل و نه روز دیگر پوست بیخ انجیر
باعجی کلوحی از هر یک جزوی قند ساه برابر هر دو کوفته بیخته با قند حب سند
چهار درم بخورد کم و زیاده اختیار حکیم است اگر برص بسیار سخت باشد ماهی روز بخورد
والا بیست و یکروز در غذا پای نمک دیگر احمود کوفته بیخته روز اول یک درم با شش ماه
باب [illegible] هر روز بیفزاید تا که به [illegible] کند اگر در دو ماه
نفع ظاهر نشود سوم حصه بیک داخل کرده بخورد پرهیز از ماهی و شراب و تیل و [illegible] ترش
نوع دیگر روغن [illegible] دار بالد طریق روغن کشیدن آنست که [illegible] دار را جوکوب کرده
در آب جوش [illegible] بالای آب روغن ظاهر شود آنرا گرفته جمع کنند اگر روغن بالای آب
[illegible] ظاهر نشود آب مذکور را بار روغن گاو بزد تا که روغن بماند دیگر مار سیاه
در او بند کلی انداخته مهر کنند تا دود بیرون برود و بسوزد آنرا بروغن بلیله آمیخته
بر داغها طلا کنند و روغن [illegible] اگر جمله [illegible] باشد کنید بکرد و الا
[illegible] روغن بالیم دیگر دوای [illegible] در خدام مذکور [illegible] در مرض مقصد است

در این مرض حیلات بعضی جماعتی که در درد دست مبتلا میشود علاج حسک سفید بات ... اطریفل ... باید
واگر ضماد کند منارجه رسیده دارد نافع است دیگر شم ... سوخته انده سوخته هر یک ... دام سیاه کند
هندام فتیله یکدام روغن ... اند ... شود اطریفل ... باید در روز ... بار ... هفت روز
استعمال کنید دیگر چهار بادام ... با یکدام ... اطریفل ... طبخ کرده در ... دفعه
گرم گرم ضماد کند و دست را ... نسبت دارد دیگر مغز بادام ... سائیده در ... امیخته
شبه گرم سازد ضماد کند ... باتش گرم نموده منارجه بجید واگر ... کرد د ... بار
اطریفل ... باید دیگر ناز بو ... و برگ سوخته حاکستر سازد ... و بار ... کافور ...
طور کند در روز وقت گرم ... سائیده ... در ظرف ... باید ... دو القدر
یکنواله حذف شود هفت روز را استعمال کند واگر ... باید هفته دیگر کشته ...
خورد ... برگ ... و برگ ... ریزه ... جوش ... دست ...
روغن ... مالیده ... بعد از ان ... شود ... است ...
دو مرتبه در روز و شب عمل کنند دیگر ... یکدرم ... کرد هندام ...
... کرده در ... روغن ... امیخته در ... دارد بعد از ان
در دست ... باشد ... باید و ... از آب سرد احتراز کند دیگر ...
... دارد

توتیای ... اسپ ... کرده هر یک یکتوله جدا جدا اصلاح کرده در ... داخل کند
و بر این موضع مالند در ... دارند دیگر ... بر ... مثل ... کنند ... یک ... بار
برگ ... موم ... کوفته ... سوخته سنند ... سرخ و سفید ...
... برگ ... مغز ... حب ... نرم ... مهره ... ماکه ... عجم
... از هر یک ... حمله ... کرده در ... ادا ... در ادویه ...
در قلعی ... نکوش ... در ... ان ادویه ... بار در ... ادویه
در خرا ... نگاه دارد و بر مرض مالند هر چند کهنه شود بهتر بود دیگر در سیلان ... عرق
... سبب ... اخلاط ... رطوبات ... حرارت ...
را تحلیل باید دانست ... عرق ... دافع البدع ... در ... باید کرد
نافع ... ضعف در ... ظاهر شود در احساس ... شده و استفراغ ...
... علاج ... قلعی ... روغن گل امیخته مالند
برگ مغیلان ... کرده ... طلا کرده مالند ... کرده
ضماد کنند ... روغن ... امیخته ... دیگر
گل ... برگ ... و گل ... کرده ... سازد دیگر
اسپیر ... کرده ... سازد دیگر برای رفع
عرق ... خطائی ... کرده در ... هندام
... در شبنم نگاه دارد صبح ... بخورد ... کندم ...

چرب کرده بخورد **دیگر** مغزی بنداجم حکت سائیده با بر که هندی اسفنجه بخورد دلوی عرق بلد
از من فربه باز دارد **دیگر** برای عرق دلوی بغل چرنه بان باب در نعل طلا کنند
حکم در افراط سمن یعنی بسیاری فربهی علاج موصلی ترپهله کهربا کشنیز نبوت
سنبل هندی شندی سمها تو حبه از هر یک سه درم حوکوب کرده در اب سه درم کوکل
انداز دباز بالش برنهند ما هم چو حلاب ریش کرد بعد سرد شدن در اب شهد دیگر از هر یک
شصت و چهار درم روغن گاو که از نکال باله کدرنه پنج ماه و شش درم این کشته
هنسام تو سس درم صلاحیت صاف کرده سانزده درم الاچی سه درم مرکب بلبل کرد
سرمه بلبل در ازین بلا کسبش هر یک دوازده درم کوفته بیخته باهم دو مخلوط حبه
در او بدن ضرب لکا باز از بعد حلاب بقدر قوت از دو درم تا چهار درم بخورد
و بالای این شیر گاو یا شوربای گوشت حیوانات وحشی بخورد برای قوت باه و دفع
و سیلان منی و پرحان نیز مفید است و فرزندان حامل شوند **دیگر** هلیله زرد و سیاه
و بلخواه دار فلفل از هر یک ده درم سداب سه درم مرزنگوش یک درم
همه را کوفته بیخته دو درم تا سه درم باب بخورد **دیگر** برودی لاغر کند زیره
کرمانی یک شبانه روز در سرکه شد چنانند و لف داده ده درم کرفش سه درم
تخم سداب دو درم نانخواه چهار درم بوره سرخ و مرزنگوش از هر یک سه درم
همه را کوفته بیخته سفوف سازند و دو درم با آب بخورند **حکم** در هزال مفرط
یعنی لاغری بسیار علاج معجون همداکر در شیر گاو دوغی بمرده بمیده کیندم .
بقدر که نان

بقدری که نان نوان پخت بنیره در آرد گندم داخل با شیر و شکر بخورد **دیگر** نخود یازده دام در شیر گاو
بر کنند چنانچه سفید نالی آن باشد وزن و نگدارند و خشک کنند بریح سسنی یا گندم دو جو
که از هر دو مغز کرده باشند از هر یک سیزده درم معرباد ادام مغز تخم حیات از هر یک
یازده درم نان سپیده گندم شانزده درم قند سفید دو شب دام همه را کوفته بیخته جمع نمایند
و هر روز یکدام با شیر گاو نان تناول کنند **دیگر** لاغری که از کل خوردن باشد
علامت آن زردی رنگ و ضعف بدن تقل در جانب از اعضای درونی و فقص شکم
بعد از تنقیه این حب دهند اول هلیله زنجبیل دار فلفل فلفل گرد برگ از هر یک دو درم
قند سیاه دو درم آهن کشته از هر یک دو دام بابه دو درم آهن در بول گاو هفده مرتبه سرد کنند
ریزه ریزه حوائج صلایه کرده با مجموع ادویه مخلوط حب با قند بقدر کنار جلوله بندد
هر روز یکی بخورد **دیگر** چون اکثر کسان به گل خوردن مبتلا میباشند و هر چند سعی میکنند
هرگز از آن این عادت رفع نمیشود این عمل کنند این عمل مجرب است یعنی لقمه
گل خورده بران غالیه چو ذاب دهن انداخته بنهد در عمل چند روز دفع شود
باب بیستم در جراحات مشتمل بر سه فصل **اول** در جراحتی که از گولی بندوق و تیر
و شمشیر و نیزه و کارد رسد اول روغن گاو کهنه دو دام نمک کهنه دو دام بمکینک هم ماسه بعد از آنکه
بر آتش گرم کرده باشند در پارچه تو بلی بسته لطیفی که از بیمار رسید میکنند
بالای جراحت بسته کنند و چون از گرمی آب شود باز همان دوا بر زخم میدهند و اگر زخم
هر دو طرف بدن هر دو طرف سد کنند و هر دو طرف میدهند و در زخم گولی و تیر
چند قطره از نوبلی در گودر اندازند در زخم اگر باز باشد سد کنند در سایر دردها کم نمی

یکمرتبه تنها نفس هم مند و درد را اول از هر طرف سوی در سه چهار روز زخم راست و
و قسمه وادماک باید و کوی دیکان و استحوان اگر در زخم باشد بر ارد بهترین معالی است
دیگر برای جروح و دسله و جراحات و زخم هر قسم بی نعمان مفید است برای ناسور
نیز روغن کاو سه دام موم سفید نیم دام تویته میانه زرکران دو در آن روغن فرو کرده باشد
بکند دلو نه طلا بهتر است روغن را کرم کرده موم را در آن بکدازد بعد تویته سوده
در روغن مذکور انداخته حل کنند تا هم بشود بر پارچه طلا کند و کرم نمود بچسپاند بعد از سه روز
پارچه دور کرده پارچه دیگر همین دستور بچسپانند دیگر ملکه کاما منک غبار سوده
نعل اسبچه بر زخم بند تا سه روز اول فرا هم آید دیگر برای زخم نیمسر و کاردی که اطول
باشد پرده سفید عنکبوت بصه زران مباشه بر روی زخم با پارچه بند بعد از دو
روز دور کند دیگر روغن زرد که مشهور به میلا تیل است برای جراحات
بی نظیر است زرچوبه دار هلد و دو چهر ملیتی دیو دار از هر یک دو دام درم کنجد
چهل دام آب خالص بکشید و شش دام همه را کوفته با آب کوفته شده
تا آب تمام جذب شود روغن تمام احتیاط کند در روغن بسوزد بعد در آخر
از سوختن روغن ملاحظه کند بعد آتش ملایم باید خیلی بسوخته نشود و خوب
پخته کرده نگاه دارد پارچه تر کرده بر زخم گذارد بسته باشد تا از روغن التیام
گوشت بسیار زود می یابد دیگر مرهم سیاه تحفه دفع هر قسم زخم لول سیاه و لول
تشریح از هر یک نیم دام بهروزه خشک یکدام رالکار سه درم موم سفید کافور

دو دام روغن کنجد که بیمار در ان سوخته باشد ده دام طریق سوختن بیمار آنست که سه دام بیمار را
بریده در روغن کنجد بریان کرده چون سوخته شود بیمار را بر آورده موم را در ان مخلوط سازد بعد
دارو ها کوفته بیخته داخل کنند و بر آتش داشته با چوب بید حل کنند تا مرهم شود دیگر برای
خون جراحت که بهیچ علاج بند نشود سرگین تازه اسب بر زخم بند از بهترین معالجات است
دیگر سیده ارزیز در خریطه کرده جای که خون جاری است بند و ادمی که بران محل باشد فصل سوم
در سوختگی آتش بدانکه هرگاه مردم با آتش یا آب گرم یا روغن گرم سوخته شود و آماس خون آدمی
با بز با مرغ یا سفیدی بیضه مالد و اگر آب بیسر آید شکر جیب بند اگر از زرد آید برگ مغیلان را
سوخته خاکستر آن بر بالای زخم و داغ افشانند بالای آن تیل آلسی خوب حل داده باشند صبح و شام
بکار برند دیگر تیل السی و شیر گاو وزن برابر اول تیل را بجوش آید و در میان آن آهک
سفید می انداخته باشند که همه شیر در جوش تیل باید و شیر در آن سوخته است همین صفت دارد
دیگر سنگ بصری رز دهان سوده طلا کنند دیگر برگ سیب اس کرده ضماد کنند گرمی آتش فرو
می نشاند و داغ سفید نشود علاج بی نظیر است فصل چهارم در ضربه و سقطه برای ضربه شدیده
و سقطه سخت هم نوشیدن اس سیاه را نظر بودانه است نیز بند و مرتب مالیده اول سپید کنند
بهر طریق که در پوستی بسته گرم کرده بران عضو گذارد چون سرد شود بجای آن دیگر گرم کرده گذارد
چند نوبت متواتر حبس کنند بعد از آن قدری ازدی گرفته بر آن موضع بسایند بالای آن برگ بید انجیر
بندد چون سرد شود از آن آماس بشکند دیگر سا جی هلد هر یک چهار درم مسیده گندم
جو هر سه از هر یک چهار نیم دام سحق کرده و در روغن کنجد دو دام قند سیاه
سفید بیضه داخل کرده سپید کنند و در رجابی درد مند دیگر برای ضربه قدیم و جدید

زرچوبه سائیده و دو دام الحمار رشته همراه انگیر سرخ چهار دام شیر گاو و نمک انار ترش جهت مالیدن و بالا اول شده
بجوش دهند تا غلیظ گردد بار دیگر داخل کند حلوا زرد خوراک هر دام دیگر زرچوبه آنکه آب
نارسیده در سرکه سائیده خمیر سازند و صباح که درد در درم رفع کند داخل استخوان هیچ سائیده را هم نافع
است دیگر برای درد کهنه در ضربه و تنقیه هر کدام یحیی ... گرده در تپش ... دام
ابتدا خسته شده صباح آب مذکور آنکه در سه پیاله صاف کرده بخورد و سه روز ... روز
نان گندم چرب نمک نخورد نوع دیگر ملاحظات در فصل جراحت قلبی گذشت و در ... اگر شاه
در راه کابل از اسب افتاده به سقطه ... همه اعضا ... حکیم علاج ... این عمل تجربه
نموده در ... سه روز ... حاصل شد و در یک هفته بر اسب سوار گردد حکیم را اسبها
بسیار نمود دیگر برای ضربه کهنه گل سفید که گهری گویند و اطفال ... می‌نویسند ... نمک
درهم با ... داخل کرده ... کم ... با گل ... صاف را بخورد نوع دیگر
دوا ... پوست ... سائیده ... بیده ... بیده
هر سه برابر مخلوط کرده بقدر ... روغن گاو ... دیگر لاکه ... که در ... خشک
... دو درم ... امیخته بخورد دیگر پارچه‌ای ... بقدر ... زرچوبه
... کرده بران ... در حلق ... نفع تمام دارد نوع دیگر برگ ... بکوبند
در ... و پوست ... مالیده صاف کرده ... ناشتا
... سیاه ... نمک بخورد باب دوم در حمیات یعنی تبها و آن مشتمل بر ... فصل
و مقدمه در تقسیم تبها بدانکه تب نزد حکما فرنگ سه نوع است و هر نوع
... خالص و غیر خالص و محرق و بلغمی ... دوم

مزاایم

۸۲ ... واطبه و ... در ... مرکب ... و ... که ...
جون ... ماده ... معلله ... شده
مسهل ... بسیار ... پس بعد از آن ... چون ... تجربه کرده
وخوردن ... مستعمل ... مکرر در کهنه ... عدای ... کم
نخورد که ... فصل اول در ... جون ... آنرا ... گویند
علامت آن درد ... حرارت ... و ... کهنه ... و
... علامات ... علاج فصد کردن اگر ... و زمان
مواقع ... خوردن ... آب ... از بوست ... و ...
آب ... که ... نمک ... آب ...
و ... دلم ... از ... نمک ... بکار برد
اگر بلغم ... جمیع ... نماید
کم خوردن و مرور ... و بعد علاج فصد ... بکار برد
... دیگر ... اگر ...
... و مرور ...
نوع دیگر برای ... صفراوی ... داروی

زه آنکه به ذات هم توله در چهل دام آب کوفته چون ده دام باشد صاف کرده یک ماشه قهوه خوردنی
گلاب داخل کرده بخورد و بعد از آن چهار گهری گلاب گرم کرده بطریق قهوه سه ماشه بخورد
و بدن را از باد پوشیده عرق کند و اگر ماده داخل الدرع باشد مطلق دفع خواهد شد بار دیگر داد
دوای مبارک است دیگر اگر حمی اداره ترکیب زوما ضعف و تخفیف شده فصد نموده گرد
یت باره و هلیله کلوی بلیله برابر کوفته از هر کدام یک دام در شب تر کرده دام آب جوشانیده
تا چهارم حصه آید صاف کرده بخورد دیگر برای حب و صفراوی مویز منقی بلیله
کیکر [illegible] باره هم وزن برابر خوب کوفته هر یک از کدام قرص در سه و دو دام آب
جوشانیده تا چهار دام بماند صاف کرده بخورد برای [illegible] که از امتلاء معده باشد
نیز مفید است [illegible] دموی و صفراوی کاره [illegible]
صندل سفید بالا [illegible] موثر [illegible] باره [illegible] از هر یک دو دام
در سه و دو دام آب کوفته تا چهار دام باشد صاف کرده [illegible] داخل
بخورد دیگر کلوی یک باره [illegible] برابر وزن دو دام خوب کوفته کرده در
دام آب [illegible] صباح مالیده و صاف کرده بخورد [illegible]
دیگر کثرت و حرارت [illegible] جار [illegible]
[illegible] در قدری آب [illegible] بخورد دیگر [illegible]
حمی مرکبه

خون میدانند و اهل یونان از اسطقسات کو معد محوف است علامات آن گرانی و کاهلی و نفس متواتر و [illegible]
و گرمی و سرخی چشم و بدن و بول و بدبوی آن و عظم نبض و بسیاری اختلاط و ثقل سر و [illegible]
و خارش در مواضع فصد و ابرو و بینی و مانند آن بسبب خواب گران و ضیق نفس و [illegible]
کفش و ادرار [illegible] و غرق در تب [illegible] بحران [illegible]
علاج فصد اکحل کردن مناسب باشد [illegible] علاج [illegible] اما در تب قوی [illegible]
صفراوی [illegible] داخل عروق متعفن شود و این [illegible] محوف است علامت [illegible]
اما [illegible] بسیار و [illegible] چشم و شورش بول [illegible]
نبض و اختلاط [illegible] صفراوی و درد سر و زردی زبان و درشتی آن و سیاه [illegible]
و گرمی این تب از عفونت [illegible] علاج اگر [illegible] بند [illegible]
[illegible] معده تقویت [illegible] با شیر [illegible] کرده دیگر [illegible]
کافور وقت طلوع آفتاب آب جو و هر گاه آب خواهد آب تربوز و خیار [illegible]
[illegible] آب جو [illegible] و اگر اسهال [illegible] کافور [illegible]
[illegible] علاج [illegible] بکار دارند و مسکن [illegible] سرد و [illegible]
و در سر با مواضع معتدل [illegible] در تب بلغمی ماده [illegible] داخل عروق متعفن شود [illegible]
علامت آن لزوم تب و [illegible] نبض و قلت حرارت و [illegible] و گرمی [illegible]
و [illegible] بول [illegible] زردی و [illegible] عرق [illegible] علاج
[illegible] بود [illegible] تا چهار روز دیگر [illegible]

حب نازرنجبان با سه هر یک دو درم و ربع ۳۰ و هر دو دام از حب ساخته چهار دام تمام صاف
کرده شیر گرم بخورند تا کهنه دیگر شاخ آهو سوخته دو سرخ با دو فلفل دراز خولنجان نافعست دیگر خه
ملعمی ... سعتر دیگر حب انیسون یک سرخ با دو سرخ بدهد دیگر برای تب کهنه زمانه از یک فرد
روز که نیامده شیر کنابه کلوی سنده هر سه ... از یکدام یا دو دام حب ساخته بده دو سی فلفل دراز یکمانه
نار ما ... اندازه احر روز بخورند برای ربع سرد و در دو کلوا اگر به ترتیب باشد مفید است فصل در تب
سوداوی هر ماده ای از خلط غیر باشد و آن ربع لازمه باشد چهارم روز آشیدا کنند و لرز باشد
و به همین جنس ... علامت آن صلابت نبض و کدورت بول در اعداد سیاه در ابتدا
و درد استخوان و مهره پشت و سوء حلق و شیر که چهره و چشم علاج حب السفال از جهار سرخ تا
سرخ چهار که بهر تب ... از اسهال در تب برای لرز و عشر لرز نافع است دیگر انگوره فلفل گرد
مرصاف برگ سداب وزن برابر کوفته بیخته ۳ حبه عمل قوام آورند دو درم بخورند برای
گرمی حرارت شیر نافعست دیگر برای تپیدن از ناگوار که تا آن از روح ترش ابرو اخلاق
بمراد خود دو کرانی عمر وکردن و درد اعضا درسهم شکستن ... دیگر نمک سنگ خیره
زیره سفید تر بدار هر یکدرمی جمله اسکی ده هزار در یکدام بخورند دیگر برای تپیدن یاور در
باشد نافعست ... هیچ سداب ... برابر از یکدام تا دو دام در سیر و دو دام از حب ساخته
تا هر دو دام بخورند دیگر بحرانی که در تب کهنه عارض شود بعد انجام از انست حب ساخته
بدارند صبح بوست دو کف تا سنهد بخورند دیگر برای بسیار بی حرارت بعد تب هرا الود
ابرا بسیار رگ کوبند استخوان باخته دو درم مروارید دو سرخ و لسید دو سرخ با ۳ ساعه
نعمه ازاد

هفت روز بخورند فصل سیزدهم در حمیات مرکبه بلغمی بهی که از خلط باشند خلط با علامت
تب که از صفرا و با برودت مرقه و تنگ دم و سیلان لعاب و تشنگی و بخورا با درد ... و نور حس دل
و خارش تن علاج زیر ساروان برگ انیسون خیار چنبر از هر یک دو دام کوفته بخورند
و شیر گرم بخورند اگر از صفرا و بلغم بود علامت آن لرز و هوا سه عرق لب با روشنی
و بی حرکات از چشم است علاج بالدرو برگ تنبول زیره بلیله از هر یک دو دام بخورند
دو دو دام شهد آمیخته شیر گرم بخورند با کهنه واگر از بلغم و باد بود داوی حب سازند و هر قطره
بپروکنند و قی آید خشک دهن و بلغم و زبانه که آب است و بول سفید و تیره دهن شور شود
علاج بلیله بهلیله تمر حب مهره که با لب سیاهی باشد و دار فلفل و سنبل و شناسا که و چهار حب از ... سفید
و سیاه دانه و مشک بهار با زیره بلیله همه شادی کرفته کوب کرده یکدام از آن تلخ و دام
آب بجوش بدهند تا یکدام باید یکماشه انکوزه بریان کرده و در دل کنند و بکمقه بخورد
واگر از باد و بلغم و بلغم شود با تفاق حکما هند از اسنیات خوانند ... علامت
که بدن گاهی گرم شود و گاهی سرد و ورفتن آب چشم و سرخی گوشه آن و درد سر و درد
مفاصل و چشم خواب آلود باید و مانند احوال منکر و دهوش ... و باده کوچ و درد از
کرانی و خلیده و در گلو مانند سوزن و سرفه و ضیق النفس و ... زبان عطش و گرد ش
و سر ... و دردسی زبان و سیاهی زبان و لغو طوب و اسکی ... خانجه
در مهدی ... آب ... فراموش کند و بخورد ... و درد دل و جو ... کلو و ...
بدن سرخ یا با سیاهی و سکم سخت و گران باید و بول و براز و عرق کم ... خورد

مکرر روز بعد از رفتن تب اگر اکثر علامات باقیه نشوند بعد سه ام هست و اگر کمتر باشد
سه ام علاج و معمول فقط درم کرانبه دو ماه به کار کرده اند اندر جو بهار نسخه کنیا چوک [illegible]
از هر یک سه درم کوفته کرده بقدر ارغیمیه در شش درم آب جوش تند با هم [illegible]
صاف کرده ناشتا بخورد دیگر پوست بادام تلخ در حب [illegible] نفع
امع هر روز بار و ابادی آنقدر دور باشد هر دو از [illegible] دیگر [illegible]
سوزد و [illegible] انگشت سود [illegible] که از بلغم باشد تا سه ماه باب بخورد
همانروز اثر ظاهر خواهد شد در سه روز نفع تمام رساند و [illegible] که به سبزه [illegible]
[illegible] آنقدر کنار صحرائی بجنب [illegible] دیگر [illegible] انگور [illegible] معروف [illegible]
کنجد [illegible] وزن برابر کوفته بیخته در [illegible] حب بندد آنقدر بخورد [illegible]
گرم سوده اگر در [illegible] چشم بکشد نصف مرض [illegible] اگر در [illegible] چشم بکشد [illegible] مرض
دفع شود و مریض بهوش آید دیگر [illegible] سنبات [illegible] بخورند
[illegible] درم [illegible] سینه [illegible] کوفته بیخته باب آنقدر بخورد حب بندد
[illegible] دیگر حب [illegible] دار [illegible]
[illegible] برابر گرفته کوفته بیخته باب [illegible] مقدار بخورد حب بندد [illegible] بخورد
[illegible] در [illegible] سود [illegible]
[illegible] کند دیگر سیماب گشاک گوگرد هر یک برابر [illegible]
از [illegible]

اندا حصه بعده [illegible] هم ادویه از فلفل سوده با ادویه آمیخته [illegible] کرده
جام [illegible] نماید باز [illegible] زده و لشیره ادرک حب بندد یکی [illegible] [illegible] کهنه و در
سر و سنبات و مرض که از سه خلط شده و تشنگی دفع [illegible] را نافع است
دیگر سیماب گوگرد [illegible] عاقرقرحا سونبه فلفلین [illegible] هر یک [illegible] درم
همه با ریگ [illegible] در جوش [illegible] و [illegible] و شیره ترنج و شیره ادرک و شیره
کهنه از هر یک هفت [illegible] بار [illegible] گندم [illegible] بعده [illegible] حب بندد
و بقدر فلفل [illegible] در برگ پان با [illegible] بخورد [illegible] تب گرم [illegible]
و سنبات و درد سر [illegible] [illegible] طعام و تب [illegible] را
نافع است دیگر سیماب و گوگرد [illegible] زنجبیل و از فلفل [illegible]
[illegible] صدف همه برابر کوفته بیخته [illegible] فلفل [illegible] با [illegible]
[illegible] غذا برنج [illegible] انواع تب [illegible] و گرم را نافع است
دیگر حب [illegible] بار ده [illegible] را نافع است خاصه [illegible] و [illegible]
که [illegible] از [illegible] بخورند [illegible] صفرا [illegible] خالص [illegible] جوز
[illegible] سه دام [illegible] دو دام زنجبیل یکدام کوفته بیخته [illegible] حب بندد بقدر [illegible]
حب [illegible] که باب [illegible] دیگر [illegible] از [illegible] فلفل [illegible]
[illegible] سوده با [illegible] کرده حب بندد وقت حاجت با [illegible]
[illegible] در [illegible] انواع تب دفع شود دیگر [illegible] برای [illegible]
دق و تپه که صفرا از بلغم [illegible] باشد در [illegible] قسم [illegible] اجزا [illegible]

سفید نیم دام مرچ یکدرم هلیون نیم دام سنبل را اضافه کند باین طریق
که سنبل را در سبزه برگ کریله بجا نند چنانکه سبزه چهار انگشت بالا باشد
یکپاس نگاه دارند بجوشانند چون دو جوش بیخته اند دو دارو آنگاه و بعد ... از
ورالت ... شوند ... بر آن کوفته بیکبار در سبزه رگ ... رنگ ... در سبزه باین
سحق کنند ... بنوشند ... تا ... بخورد ... ماهات ... کوبیده و بنگ
هر کند **دیگر** ... دارق ... تا ... استعمال نمایند ... سحق آن
درکات ... بخورد خواهند **نصایح** در ... مانند ... هرکاه ... مالکه است
علاج ... بود ... از ان ... بود ... صفرا ... علاج ... این علاج آن بخورد
درمیان ... کنند ... حرارت ... ورمان ... رنگ ... اگر ... باید ... از
حرارت ... کم ... زبان ... اگر ... بود ... سخت ... بود ... اور
... کنند ... بخلت ... دستها ... اگر ... کمتر بود ... اگر ... بود ... اور
درمیان ... کنند ... کوفته بیخته ... زبان ... علاج ... الله ... را
بخورد ... بخورد ... هرکه ... **دیگر**
... درم ... کوفته بیخته ... الله ... بخورد ...
... با ...

... **دیگر** برای ... رقسم ... سفید ... شدن
... گرد ... را ... ساده ... برای ... شکر ... اصفهان
... گرد ... بیکدانه ... را ... نیم ... بود ... در ... برای ... را ... گل ... ساده ... رنگ
کاغذ ... بخورد ... بکوبند ... زرد ... بود **دیگر** برای ... معتدل ... ساده ... بارنگ
... کرده در سبزه ... رنگ ... هتوز ... گل ... سبزه ... درگل
حل بود ... گرد ... مقدار ... بخورد **دیگر**
... سنبل ... سنگ ... زیر ... بارنگ ... بود ... هیئت
... سبزه ... ادویه ... بود ... کرده ... سعیدن
... **دیگر** برای ... صفرا ... گلو ... بیت ... رنگ ... سفید
... برای ... ادویه ... دارد ... انحلال ... باید ... گرده
بخورد **دیگر** ... قند ... در قند ... بحیده ... برای
... **دیگر** برای ... سبزه ... عکوف ... برای ... گرده در
قند ... بحیده ... بخورانید ... بخورانید ... کرده ... بخورد
... پخته ... در ... بخورد ... سحق ... بخورد ...
برای ... گفته **دیگر** ... در ... **دیگر** ... باره

در روغن بخته خوردن نافعست و دوا فیت اکلست دیگر دیگر برای کشی که
از تب لرز چند روز فرصت باید و باز معاودت کند و بهمین قسم تا دو سه کند سیاه
دانه دو درم باقند سیاه برابر انجه بصاحب تب یح تا دو چند روز مداومت کند تا بعود کند
دیگر برای تب لرز معلی چوب چینی دسته قطعه موافق نفضل نبول و در آنش انداخته
چادر بالای سر کشیده دود بگیرد و زائل ابلیس و رحم الیس فو سیوم
او بلیس فصل در حمی دق در آخر مخوف است و در اول شناخت آن
مشکل و علاج آن بسبب عدم محرقه با عمه را المر و نفت با قلب بمقدار بر
مستحق راه و اگر از جهات سالم بیرون علامات آن ظهور تب بعد خوردن
غذا خیلی حراره و که دست و پا کرم کند و لزوم ماندن آن سل تهایی
عفنی نباشد علاج تب خشخاس خوردن اگر با ترفه باشد و شیر کاو یا بز
خوردن بد بعرق که شیر را با بخندان آب بجوشانند تا شیر بماند اگر سرفه
و بلغم کم باشد باید که نبات شیرین کند و اگر چند قطره کلاب اضافه کنند
بهتر و شیر خر خوردن از تمام دارو طریقش اینست که باید که حرخوان با
دار و دادن

۸ و از وقت زادن چهار ماه که سه باشد بعلف او چریده امد با برگ خرفه و ماست و ماند بود
هر با مادر او نزدیک شیر را از وره ماه و شنند تا بعد صاف شنبه بکرده و لا با هر روز از بعض
محفوظ دارند تا از کرات طبعت نشینی در بعده فاسد شود و وقتی که شیر انداز و دهند که از آب
کرم باشد و شیر در آن قدح در شیشه اول روز شش تولد بدهند و هر روز دو تولد اضافه سازند
تا روز هفتم هر روز ده تولد رسد بعد از آن هر روز دو تولد کم سازند تا اخر باز شش تولد آید
و در روزی که شیر داده باشند بعد از چاشت که هر از اسهل برسد اگر از خوردن شیر مثل شیشی
هم شیر در خود احساس نماید روز دیگر بدهد و اگر قوت او از آن ساده ده که روزهای دیگر بدهد
و در روزی که شیر بدهد یا داده باشند در آن روز از هر شی و ماهی اجتناب نماید دیگر
شربت عناب و رادونی از یکم درم تا ده درم و اب جو نفته نفته ملک گران طبقه این در
محرفه شطر است و فرصتی که مور با شیر خرفه که نفته نفته شیر ترکرده باشند نیز در آن
و الدجها و مثل مالیدن و ناسی کرفتن تب اهمه و دوق المفته است سحه آن در کیفیات
نخرزین شیر و نفته اماهی تازه کم نمک و گوشت بره و ماکیان و با بحالحه با
هر هدد از ارزن و گندم ماکیان و دفته روغن بادام فالوده ساخته عذای بادیه است
و اما ارزن بسبب خوردن و تولد کردن مفید بود و شمات است که از ابستان در حیات
خشک و رهب ها در شیشهای شکسته باشد دیگر در بعض اسب لو دیا است از زرف
ذکلس بر کرده بردیک دارند و درین نیا و حالی معتدل اگر اسکس باشد لویه

٧

لوبیا و خوردن و دوران [?] بادام از هر یک دو درم حلوا بپزند چنانچه رسم است از بکشم [?] درم
بادام و درم بخورند از تعب و حرکت و کثرت [illegible] و غم و تشنج اجتناب نماید **بعد مجامعت**
انقطاع شب و اسهال ضعف و نقاهت مجامعت کند و شیر خوردن [illegible] مفید است
تا رعشه نیوفتد [illegible] **باب ششم** در امراض متفرقه شیرخوار
فصل اول در استرخا [illegible] باید که هر [illegible] و ریاضت [illegible] عارض بود و
تشنج اعضا ظاهر گردد چنانچه حرکت دشوار کند و گاه از سبب [illegible] و آنکه
رفته باشد [illegible] کشیده بود علاج [illegible] تنها [illegible] روغنی که میسر آید چرب کنند **دیگر**
اگر گرما باشد در آب سرد و اگر سرما باشد در آب گرم [illegible]
دیگر روغن گنجد [?] [illegible] که دو بار [illegible]
دیگر از روزه [illegible] که از آن [illegible]
[illegible] **دیگر** از مجربات صاحب [illegible] خراب کردن [illegible] گرده
[illegible] گرم [illegible] **فصل هفتم** در امراض که از شراب [illegible]
[illegible] کرده [illegible] مجموع کرده [illegible] خواب بخورد از شراب [illegible]
[illegible] همه برابر [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] که از آن علت عارض [illegible]
[illegible] روغن [illegible] کلک [illegible]

از کلک

[illegible]

از کلک روغن [illegible] و چهار چند آن روغن [illegible] کدو به شیر [illegible]
دیگر اگر روغن گاو [illegible] بخورد و بعد از [illegible] شراب بخورد [illegible] **دیگر** برای
[illegible] خوردن نافع است [illegible] **فصل ششم** در امراض
اطفال [illegible] دوای مردم جوان [illegible] چهار درم [illegible] و بچه نوزاده [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] چون [illegible] ماه [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] در سال دوم [illegible] در سال چهارم [illegible]
در [illegible] و بچه که شیرخوار بود دوا [illegible] و دهند [illegible]
بخورد و دوا برای بچه [illegible] و اگر [illegible] بخورد و بچه [illegible]
بخورد [illegible] دایه [illegible] طلا کنند و اگر [illegible] مطلوب باشد دایه [illegible] کنند و بچه [illegible]
از شیر [illegible] و از شیر آن [illegible] شیر [illegible] شیر [illegible]
[illegible] دوا [illegible]
[illegible]
[illegible] طلا کنند **دیگر** برای [illegible]
[illegible]
و اگر [illegible] **دیگر** برای [illegible]
[illegible] طلا کنند **دیگر** برای [illegible]
[illegible] **دیگر** برای [illegible]

شیاف صبر با اطفال که مرض کرد و علامت بعینه علامات صرع است چندان قدر یا شیر مادر آن
که طفل شیر خوارد دهند و چنین باشد که باشد ... دیگر برای کرم خرد که در مقعده اطفال
پیدا شود و ایشان را خارش خوردن کند و از ان اضطراب یابد شیره ... دو هموزن سیاه
و درمک ... گرده ... بسرشد ... در مقعده ... پاره ... خشکه
و ... گرده ... بسازد دیگر برای اسهال ... بخورند و کل ...
و ... بعلت ... بخورند دیگر اسهال ... از ... سال ...
... گرده با ... بسرشد ... دیگر برای ... مقعد ... با ...
بچه ... بخورانند ... دیگر برای ... بخورد
... گرده ... باب یازدهم در ... زهر ... قتل ... از دل
در علاج ... زهر ... جانوران زهردار ... که ... سیم ...
... چون ... و ... زرنگ ... و ...
... و ... چون ... و ...
... و ... و ... سیاه ...
چون ... و ... و ... که از
... و ... سیاه ...
... علاج ...
... بخورد ...

... عقده ... اجزا ... بسیار ...
دیگر برای جمیع زهرها ... دو درم با چهار درم ...
با چهار درم ... بخورد دیگر برای جمیع زهرهای ...
... بخورد دیگر ... بخورد
... که در ... مذکورات ...
... دیگر ...
...
...
...
نوع دیگر ...
...
... نوع دیگر ...
... فصل ...
... دیگر ...
نوع دیگر ... دیگر ...
... دیگر ... دیگر ...
... دیگر ...

دماکسی که خبر او بمار را این افیون طلا کرده بر رخساره او زنند فی الحال به شود افیون
مادر گردانی ما در نزدیکی هر شه کاف فارسی **فصل** در زهر عقرب و رتیلا
از نیش نهایت معکوس بشمار را از هر دفع شود و از نیش شمار را از هر دفع شود اگر
از نیش بشمار و مار عود کند بار زیاده شود **دیگر** نوشادر با بهاکه و جوانه یا سبوس
مساوی مرهم کوفته در زهر موضع نیش خود مالند لوکنه درد و نیز دفع شود نوشادر را هر
دگر بد یا عقرب دفع شود صاحب مفتاح مجرب نادر گفته نوشته **نوع دیگر**
نمک حال کوبیده مده مرا موضع طلا کند و همچنین سرگین گوسفند با سکس مالد طلا کند
دیگر برگ ترب کوفته بخته ضماد کند **نوع دیگر** در بیخ هوا مجرب نوشته [illegible] از هم
بکوبند و بعسل آمیخته بر موضع [illegible] باشد طلا کند در [illegible] حال الکمین باید
و همچنین [illegible] اگر اب [illegible] رسیده باشد چونه [illegible] حسک هم [illegible] ادرار
فصل در زهر عنکبوت و ماهیت عنکبوت را در هند رتیلا گویند و قسمی از آن کلان است
که زهر آن علاج کم دارد و [illegible] اطبا نبرده باشند و اگر [illegible] هم رسد حل [illegible]
ضماد کنند چونه [illegible] طلا کنند **نوع دیگر** برای کسی [illegible] شیر داده باشند علاج آن
در [illegible] و چون زیرک [illegible] انجیر بول کند پاره پاره شود علاج تخم [illegible] دیگر از هر یک
بکوبند باید [illegible] [illegible] باسهال [illegible] و [illegible] **دیگر** [illegible] تخم کرفس
فرو برد و [illegible] شیر [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] اگر [illegible] در حکم

قند بسه

۹

جفت ساده باشد بر آید **دیگر** برای [illegible] تخم [illegible] با سیر [illegible] اسی کرده
بر محل [illegible] طلا کنند **دیگر** برای دفع [illegible] و مانند آن که در [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] کار آمیخته و [illegible] کرده طلا کنند **نوع دیگر** برای دفع [illegible] رو [illegible]
بعد سوختن [illegible] [illegible] [illegible] کرده باشد طلا کنند **نوع دیگر** برای [illegible]
و [illegible] [illegible] سیاه با شیر [illegible] کرده بر محل [illegible] طلا کنند **دیگر** برای [illegible]
[illegible] اسی کرده [illegible] آمیخته بر محل [illegible] طلا کنند **دیگر** برای دفع
زهر [illegible] [illegible] بول [illegible] اسی کرده طلا کنند **نوع دیگر** برای [illegible]
تخم [illegible] اسی کرده هم [illegible] ضماد کنند **دیگر** برای دفع زهر [illegible] که هیچ [illegible]
اگر تازه باشد [illegible] و اگر [illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible] [illegible] آمیخته بخورد
فصل در زهر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] را کوفته بر آن عضو [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] دهند اگر بخورد [illegible] [illegible]
تا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] بعد از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] علاج [illegible] [illegible]
تازه باشد [illegible] [illegible] **نوع دیگر** [illegible] [illegible] کوفته [illegible] [illegible] [illegible]
آمیخته بخورد [illegible] [illegible] [illegible] **دیگر** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
فلفل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باب [illegible] بخورد **نوع دیگر**

نوعی دیگر قدری شیر اشتر را حاجت نباشد نوعی دیگر بمحرور گردیدن است و اگر دیابیطس لعد قوت
در بحر بسکنجبین بدهد و شیر گاو و روغن در قدر بسیار چهار مثقال اسفیداج یک مثقال بیامیزد بخورد
نوعی دیگر خیار طبس سوده یکدرم در قدری اسفیداج سفید زرد بخورد نوعی دیگر مغز بادام کوفته سرکه
خرگوش مغز تخم تورن تلخ ملفاف کرده تخم کنگر و تخم خشخاش مثقال سکنگبین مغز تخم تلخ یک
سه درم قدری ماء تخم کاهو چهار درم تخم سماق کوفته شلغم بکند و در روز آن در شیر و تخم خطمی چهار درهم
در بادیه تمام یک علوله با سرکه بخورد در سه روز شیدا موافق نمک یک بخورد
چهارم روز سکنجبین معجون با زره بخورد مهمی قسم تخم شیر ... بخورد نشسته درهم دانه با علوله
خورد با مرهمی چهلم روز با خیار زرد اهم سه روز بسیار بخورد علاج برای علت گونه دیگر
دیر عارضه با بود و با در محموده از سوداء اکثر در من کند فصل در دفع سموم بمالند بخاک
و دهنوره برجای کوفته و زر هیچ شیر اگر بلدر و سم انقار علاج اینها دارد
کوفته بجه قدره نقاه لیسر جزء با آن بخورد نوعی دیگر برای دفع زردها تورم
سا هر قدری سوده در معجون با آب انار جه بخورد و بمالد و دراک سیرسا بماند
با را اودرک بری بخورانند نوعی دیگر ماهی ساقی و رستم کرم بخته بدید ما کسید بشیره آن
در حلقی ابر زده فرو برد دیگر اگر مغز جانک کوبند خورده جا سر گاو شیر
بخورد دیگر زنجبیل و دهانوره نمک خورده با فار زنده بعد از خوردن معجونه
چهار درهم درات باد بجه بخورد نوعی دیگر اگر بلادر بعد خوردن اثر کند فارسی بخک
داغ هم زد

دا اکاس مدا بود و شیره گک اینها کسید و بخورد در بدن مالند دیگر کنجد با شیر گاو راش
کهر در سکه گاو و پس اسفیداج ترش بمالد و مغز بیخ زرد جوز بیخ خشک سانده بر بدن مالند
نوعی دیگر کسی که تریاک خورده باشد بیمار و ریح ارکا مون کوفته دا اللم در جهان دارند
شیر گاو بخورد با نصف آب چاه کرده بخورانند نوعی دیگر کسی که زرنیخ خورده باشد دیگر
دلکامی در تشنه با شد نفاق قی او برآن کرده باشد سوده و در آن محل طلا کنند
نوعی دیگر از جوز قدری شیر برانند حشیشه طلا نماید دیگر شیر گاو و با ریات اسفیداج در زردی
شیاف بشوید در همان زور سوزش دفع شود علاج زیر قوم لفسه علاج آن شیر اگر است
نوعی دیگر کسی که سم انقار خورده باشد اول قی کنانند بعد دارچینی درهم شامل دارد
خورده باشد بخورانند دیگر ملفاف کر دار چهار با دست ها پس ها سیر روغن گاو و دارچینی دلم با چهار
دانه یک کرم شده بخورانند نوعی دیگر تخمیت دفع خار دانوره سیر ارنگ دو دیگر سیر انگم آن
یک نوزاد در چهار از دارات حال کسی که علاج آن از طرف کلاغ کلاس سم از آن است شوربه
کنند ماحم کنجد پست بریان اندوه و در یا اکس مواخک مسکر ده باسه ادوکات حل کنند
نوعی دیگر کسی که افیون خورده باشد هیچ مند انجیر با شامند به نمک بمالد انجیر بخورد
از محرمات جاجت مفرمه تمام باب هفتم در بیان سهال خوردن سهل خوردن فصل
اول در بند سهال دارون بر آن در سایه بکار سهال با اسهال علاج کند از حاکم
زهره اسم اثمر بس در اگر علاج بعد سهال دارد خورد و ... کند و همین سهال خورد

حرارت کند و فعل ادویه ضعیف بیشتر شود و گویند که عقب مسهل حرکت کردن اسهال فرو نشاند
و چون تشنه شود آب کم خورد و اگر در مسهل حاجت نکند بالیدن آن آب کم بخورد
و پس از خوردن مسهل سه روز جماع نکند و همچنین بعد از آن و در هوا که نه گرم و نه سرد باشد
یا باد و باران دار نبود و مسهل‌ها ثقیل باید گرفت و حاجت به حمام را هم نباید داد و
مگر اضطرار که در این زمان مسهل‌ها خفیف باید داد مثل [illegible] و در حکم اسهال
در بهار روز و در اندر تابستان نیک است و پس از خوردن مسهل سه روز منضج خورد تا [illegible]
بخیه و جماع نشده مسهل روز و مسهل‌ها [illegible] بود و **فصل** در منضج و مسهل صفرا
صفت منضج و مزید صفرا هفت کشنیز تخم کاسنی تخم کدو هر یک از هر یک چهار درم آلو را
بجمع و سپستان بیست دانه همه را در یک جا به آب جوشانند [illegible] همه را صاف کنند
و قند سرشته کرده هم کم [illegible] تا بعد از آن جوارش [illegible] کشنیز بر [illegible]
بی تخم کشنیز هم [illegible] در روز مسهل‌ها جاسنه خورد و **دیگر** بلیله که حکیم [illegible] صفرا ری
و خوردن [illegible] است [illegible] و عناب [illegible] در آب [illegible]
جماع صاف کرده و قند [illegible] سرشته کرده [illegible] قند مثل [illegible] سرک
مقشر و کشنیز [illegible] **فصل سوم** در منضج و مسهل بلغم صفت منضج آن [illegible] کرده
و [illegible] هلیله [illegible] از هر یک ده درم [illegible] گردد و در آن [illegible] درم
آب [illegible] نصف [illegible] بخورد [illegible] بخورد چهارم روز [illegible]
مسهل بگیرد [illegible] چهار درم [illegible] مصطکی [illegible] کوفته بیخته [illegible] درم
داروکم خورد

و اگر کم خواهد شد [illegible] باشد [illegible] و [illegible] آب گرم بخورد و
[illegible] آب [illegible] و **دیگر** [illegible]
[illegible] بخورد [illegible]
نوع دیگر مسهل بلغم و صفرا [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] قند [illegible] آب گرم بخورد [illegible] بلغم [illegible]
[illegible] بلغم [illegible] **نوع دیگر** تربد [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] بلغم [illegible]
[illegible] نصف [illegible] آب گرم [illegible] **نوع دیگر** تربد [illegible] کرده
[illegible] درم [illegible] از هر یک ده درم [illegible]
[illegible] امراض بلغمی [illegible] درم [illegible] بلغمی [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] بلغم [illegible] تربد [illegible]
ده درم مصطکی [illegible] از هر یک [illegible] دو درم [illegible]
با آب گرم بخورد **فصل چهارم** در [illegible]
[illegible] چهار درم [illegible] درم [illegible] چهار درم [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] مصطکی [illegible]
با دو درم [illegible] آب کم بخورد [illegible] **دیگر**
حب [illegible] چهار [illegible]

در کلاب و عرق کاسنی و عرق بادیان تخت مقدار چهار درم بخورند ربع تولة زربد بعد
تحریف و شکوک بشوب بروغن بادام باجاو ثم تونه رب السوس بکشوند و در آن
مرود بخورده بقدر نخود حبها سازند برای رفع قبض بعد غذا نفع حلقه شده گیری
دو حب فرو برد در برای منقیه و مانع بکنید ادام باج ادام وقت خواب گرم فرو برد
لوعهدیکر
برای رفع قبض و مرمه اشتها خاصه برای قبض و اسیر بادیان و درای حب
زیر زبت بلیله اد حبه بلکسک وزن برابر کوفته بیخته سفوف سازند کدام با
باب گرم فرو برند
لوعهدیکر
سنا کا زید بعد بزنت بلیله از هر یک دو درم کوفته
بیخته سفوف با گلقند و شکر بخورد تا خواب چیز دیگر با اندی آن تا صباح بخورد و دو شیه
و شب اصلا ظ منفع بشود غذا اندم بخورد
لوعهدیکر
از اسرار حکما که برای اطفال
و ضعفا باید کرد و هیچ بکوا نموف برابر سوده بروغن بکنند امنجه کنده بر شکم
طلاء کنند و باندی آن حاجت مند دواء اسهال شود و حوش دور کند و سبب و بابار دو شود
باب هشتم
در ادویه مرکبه مجربه روغن ملی که جهت رحمت اثر و بلغم بشان نفع
و جواهر دو درد اعضاء و مفاصل وغیره مجرب است صفت آن بکسک باد و آثار
در جوات که هم ابار باشد حل کنند نیمه بیخته بکنند بعد از آن باشد باد
روغن مذابخر و بادام از آب چاه با هم ساخته سرند جوش خمرات و آب
سوخته شود دو مرتبه دیگر بکنند نسخه دیگر بکسک بخار و دلم مال بکنند ازدها الهم
آب چاه جهات هست ولم همه اا درهم سوده در ظرف آهنی تا نفس ترم حرس هم
ناب

نار فرنگ سوخته شود و احتیاط کنند از دیگر شود و حول است که در دو روغن باید کرد که کالالو
و دفع صاحب لکار زر در برادر و در ان بایک است سوخته باید نسخه دیگر اسارغن کنجد و تنگ
هموزن برابر گرفته با هم امیخته سرکه تم جوش دهد نسخه معجون برگند با مارساکه کنند و منع بغداید
دفع و ضعف معده بدن انساک است اگر او را و شیخ سم رساله کنند و منفع و اصلاح سپرسا
دفع سال است و بهی و کلاف که نماید در سپهار ساد کنند دفع سے بخورند و روغن هر پیدا
دیگر باشکم دفع کنند و فرع حب لاهات ساله رساله و خم و حجم و سالم هیر در آن ایل دور
بدن دفع اگر او اگر سیر خورد و حجاب کو عادت اسافع و الا او صف آن زنکمید مندند
بهکره املاه دکنید حسین دور آنها سنا و از هر یک نم الار اسکنند تا نور و موضع با داریم کنند
بکم نمیکه کو کند در منهبع با ملکار خمس از هر یک با و الار منزیلی تم با و تم با خر کوت
کرده و در حم کنند ربع حب اد دوپه است الادا حب با نسخ و حل ان سنجر و دای اول باید
خسیم و در کل حکمت کرد و بالا بار یکه تک نخود بار و در کل حکمت از حسک با مانند
بعده دواد اخلات بدر دیر دیا مهر انود دید ساند و جای کرده دواسک در
دلعت حار کند با روش کاد تم اها ربات ادویه امیخته تا لسن ترم هیر دما زبان نقو
در روش باید بار یکه و شیر کاد و هیچ انار سرا کهو به کند و کلادت سخن بر یک
نم انار مصر یک الای سرا قوام کنند و روشی کهوی به اصرد و بعد سکا مال دل الو

و بعد از خشک شدن با چل مغز چلغوزه بادام مغز تخم خربزه پاک کرده پوست کرده
مغز پسته از هر یک دو درم زعفران نیم درم قرنفل سنبل الطیب مصطکی دارچینی قاقله
بسباسه خرنوبه دارچینی فلفل دانه الایچی خورد الایچی کلان صندل سفید عود
از هر یک یک درم کوفته بیخته با شهد در ظرف چینی نگاه دارد شربت از نیم درم تا یک مثقال

نوعی دیگر روغن سیخ صاف برای اعضا نافع است از خربزه ... آثار زرد ...
دارچینی و نوشادر از هر یک نیم درم اصل السوس ... از هر یک ... پوست
مغز ... نیم درم خرنوبه سنگ مرداسنگ کف ... از هر یک سه درم
چند ... هر کدام ... دو درم ... آب برگ ... هیچ ... از ... هم می
... ساختن آن ... که ... اول ... کوب کرده با ...
باب ... شده ... با ... نیم ... صاف کرده نگاه دارد و بعد از آن
باقی اجزا را کوفته با روغن ... آب برگ ... و آب ... اول ...
بجوشانند تا تمام بسوزد و روغن باقی ماند صاف کرده نگاه دارد ...
... صحبت ... نسخه دیگر ... خصوص ...
... گوگرد ...
... سیاه ...
... دارد ...

نوعی دیگر مرهم که جهت دفع زخم ... و ... زخم

بر حجم ... برای ...
که هیچ ...
...
و ... سفید کرده بعد از آن در آب ...
از ... بعد از آن در همان ...
...
...
...
بر گفته ... بعد از آن ...
نهند ...

نوعی دیگر ...
...
...
...
بعد از آن ...
...
چهار ...

مریض را مالند و درین حکایت و هوش باشد و غرض از ده ماشه تا سی ماشه

نسخه روغن عجب که خورند روغن کاو که گوشت که او هم رنگ او باشد و گوشت ماهی

او مرده باشد همچنین ترازان مختصه و هلیله و کوبه و مرهلیله و شکر و هیچ و اسطوخودوس

ورزد و حب و انگوزه و کنج و کی گوسا دیج سکنده و چوک و زیره و سکر و ماهیم و نگار

هر دو کشان لکها و با بهول و صندل و انگور و به ما که هر دو برابر هر یک شش درم و سیری

هر چهار چند از روغن مسطور بود در او نداسی هنگام که ماه در منزل یکه بود بهره و

در او نگاه دارند و بخورند از جمله امراض فرج و مرض مرد دفع کرده و مردم از قوت

باه مند اند و از سقط است فرزند مرتبه حایل که و حال صورت خوب پیدا آید و

عقیمه زاینده کرده و خورشد مرغابیا و حیران ای زایند چون این را بخورد دیگران برای بخورد سط

که بکنند زاینده مانده باشد نعد ان اعرا احمل مانند چنین این را بخورد و فرزند زایند و بخورد

که فرزندان او وارث گود که ای هر ده ای بخورد فرزندان او وارث مانند و از گود کان را

این روغن بخواهند از دیگه و بو و بر این باشد دیگر نسخه حلمان کر ملیله زرد ملیله کابل

جنبره گشنیز ماذریک اجوا ین فلفل کر دا چمو و تخم نیل باهیره نمکشاک سیاه نمک

نمک وربا نمک زرباک شبنر بن و کر وانه سرچ تخ الدیح زیره سیاه کلونجی ماهی سیندهی

اسد و حوهر یک شش درم انگور منقا سه ثمث و چهار و شمس سوت تنکه و نیم درم

ورات که هشت چندان باشد انداخته بجوشانند چون یکصه ماند لش ماند و هشت صد درم

قند سیاه کهنه در جوش بگیر انداخته جذب کنند او و به بدگور اما است که هر ماه تنکه باشند

و یکصد و بیست درم روغن کهنه در جلاب بگیر افراحتم هر مرد تا جلیله لبرد و قعده هزار رد

دفوت مریض و بیت مقدار گوگرد ما امله یکاکند را از زنه حوردن دهند و در کینا در اجزای این هلیله

اوزوده نوران مراعی اجزای دیگر منافع ان از نجمله انواع سکرها و دیو مهبود و علت دل و سینه

و اب دهان و اب بینی و الدعی را دفع کند و انس کر ستیکا افرور و اش علاج هر کسی را

و بات او الفصل سله ها ماهیر بود ما ارکشوب جای تدنز سله ها مفید بود و مراقی

و جمیع انواع ها دور کند و این دارو عقیمه بخورد فرزند زمینه زاید و از این اوراحتی

صاف بود و خود اندام بدا اهد وارد روشن شود و عقل افزاید و این نسخه را

از رسالش سماربند و ببشند این را اگلیان گر گویند نسخه حب سمار باب سلیمخان بوت

هلیله زرد و حب درم جلیله ج ده درم صبر سقوطری یعنی ایلوه نگر از هلیله هفت درم فلفل

کبود و بهدام زانوند خطای سه درم کتیرا سه درم تخم حنظل سه درم حب النیل یعنی

تخم عشق پنجه ده درم کند او سه درم تاهیمه اماریک سانیده و پخته باب گرم خمیر کرده

مقدار فلفل جبانند و شربت یعنی حوراک هر قدم فکدن زا از بهدام با یک مثقال و طعلت

شمه حورار ده از ربع تا بهدام باب گرم دیگر صبر سقوطری چهار تولی تا سه روز

در کلدت ورعی کا سنی و عرق ها و دهان ستقوریه تا مند بار سه ماسه سقونیا و بیش سه

ترید محرق مکوک و کشوتر به ذر نوس و در ان تمر و چ سازند و جهها تا سیر

هر حب لقدر بخورد بعد از حوردن عد المفاصله یکساعت ورحت مهدهد فرص وقت

شود و درانی سفه و مانه در کام فرزله و صداع بلغم در یخی دفت حراب یکمثقال

بهره بجوشت ترکیب با خمن کوکلی باک ارسمی لصحت معمولست گوکل ده درم

منو هسه دانه بهدام جاد ستر دو ما کی اخیون یکماشه سبر کاوخهار و نیم اماریک لکونه

در یک آثار شیر بپزد تا آنکه حل شود و بعد از آن هر چه بیز کرده شیر دیگر باقی مانده
در معجون [illegible] دانه آنچه خوب بس بکند تا دو دفعه که بقوام آید چاشنی زر و افیون [illegible] بهده و حل کند
و کفچه زنند و اگر افیون مصری باشد بهتر و اگر نباشد افیون در شیر حل کرده مخلوط کنند
برای امراض باه و [illegible] و تسکین درد [illegible] ضعف نفع تمام دارد و خوراک از یک ماشه
تا دو ماشه [illegible] آنکه ورم [illegible] دندان و [illegible] دم آن [illegible] و [illegible] معجون
مسکر دیگر [illegible] سینه بیک کوفته که معده [illegible] بریان کرده [illegible] شود [illegible]
زهره بریان کرده همه را برابر کوفته [illegible] کنند و [illegible] نگذارد [illegible] باید
تا نخورد [illegible] برای امراض چشم و دیگر امراض [illegible] نافع [illegible]
را زیاده کند [illegible] چوب [illegible] مرغ [illegible] هلیله [illegible]
[illegible] برابر [illegible] در شیر گوسفند بمقدار [illegible]
و در سایه خشک کنند [illegible] چشم [illegible] روغن گوسفند در چشم [illegible]
باب [illegible] چشم [illegible] کرده در چشم [illegible]
بیک [illegible] و بعد [illegible] دو [illegible]
[illegible]
دار [illegible] جرک بسیار کردن و خارش چشم و درد [illegible]
[illegible] که چشم [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] چهار درم [illegible]
وارد [illegible]

و در [illegible] اثر [illegible] همراه [illegible] چهار [illegible]
حل کنند [illegible] سفید هم [illegible] در [illegible] تنک از همه [illegible] کنند
و بعد از آن ادویه یکی کرده به طبق [illegible] ساف [illegible]
و در چشم [illegible] بکار [illegible] عجب دارم هر کسی این معجون
محتاج طبیب نشود [illegible] هر که این معجون بکار دارد [illegible]
[illegible] و [illegible] جمیع مرض
[illegible] علل [illegible]
[illegible] هلیله کابلی [illegible]
[illegible] چهار درم [illegible] دارد [illegible]
سیاه [illegible] برابر کنند [illegible] کوفته [illegible]
[illegible] معجون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خاصه معده و جگر و دماغ و رحم را سرد و حیض براند و [illegible] الاسهال دهد
و ضیق النفس و لقوه اللسان و برص و بهق و نقش و خفقان و حجر و [illegible] دماغ را
بکلی زایل کند و مفرح باشد و شهوت بر افزاید و قرحه گرده و درد گوش و سنگ مثانه و
[illegible] سپرز و فراق و نسیان و یرقان و داء الفیل و سرطان و درد کمر
و امراض عرق و سنگ روده و عرق النسا و [illegible] عصبانی و تشنج [illegible] سپید
را معالجه نمایند و ادرار کند و [illegible] و حب القرع و بواسیر
و جنون و [illegible] البول و تقطیر البول و [illegible] و مداومت این ترکیب همه [illegible]
و حفظ آن [illegible] فا فله [illegible] کند در [illegible] فلفل [illegible] فلفل
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معجون [illegible]
[illegible]
[illegible]

97

معجون [illegible] دفع قولنج و تشنج و [illegible] و اشتهای طعام و وجع معده و مفاصل و درد جگر [illegible]
سود مند [illegible] گرفته بپزند [illegible] سفید
[illegible] سپید پوست بلیله زرد و [illegible] بکوب [illegible]
نمایند بعد ازان صاف نمایند [illegible] ده بار بکوب [illegible]
نهند بعد ازان چهار توله [illegible] سفید و چهار توله [illegible]
ناشتا مقدار یک [illegible] آب گرم فرو برند [illegible] طعام [illegible]
روز دهد استعمال [illegible] جوارش [illegible] قولنج [illegible]
[illegible] و باه را زیاده کند [illegible] این معجون [illegible]
[illegible] معروف
از هر یک [illegible] فلفل و قاقله از هر یک [illegible] مثقال زنجبیل [illegible] قرنفل
[illegible] از هر یک [illegible]
هر یک [illegible] مثقال [illegible] گرفته [illegible] سکر [illegible]
بکف [illegible] معجون [illegible] چهار مثقال [illegible] طعام [illegible]
[illegible] این معجون گرم و خشک در اول درجه [illegible] سفوف [illegible]
[illegible] معده [illegible]
بهم رسد و دل و دماغ را قوت دهد و مفرح [illegible]
و قوت [illegible] ضعف [illegible]

هر ساعت بر و بخند سیه باشد یا سفید در حرارت اندر چشم ارکرد و خاک دهان شکر و تخم حلوا
ساخته اجتماع نام برای رکشیت تمام قسم یکم مرتبه برای وجع با دام در زبانی اخته درست
اندک الیس و نهر با رسفال آب یا رسیده که دوره نوبت ان سفال پاره الار پارچه گرد
دور کرده باشند بیند ارو سفال را بر الیس تیم که اسنه با دست هر سه بشر ابعی شد
بعد از آن چهار روز دوست پاره اگر یفند یا سر بیشتر واند شده سرب برای دوست شیر پاره و همزان
دوست احتراس هر جا از انطار بی یک درمیان ظرف سفال دو دسته جوش آخر حلیله باید
و اندک اندک آب سر نخته باشند تا صلد جنت ان هم بس به هر گاه در پارچه اندر اجمع
نقش رنده آب ارد برآمد و اگر بخار آب سفال بالا رخنه بدر از در برخواه شود وانرا
در ظرف کرده و در شیشه خرد بگاه دارند و در ضمن طبخ زادن در رفتن کراهم که اندک
ازین آب میفشانند تا این عصاره تمام شود و دستور دادن این طبخ بدین نمط است که
هرگاه سفال پاره با دو و آتش نکه ارد و قدر از عصاره مذکور هر دو جنید ارد و بسوزاند
چند انکه سفال پاره خوب گرم شود و گست که این رکنند ان قدر دوا آورده
چندان آب دست به هم سرده باشد که هم سفال پاره سرد شود دوا اختلاک گرد و باقی آب اسهال
هر روز باید که نوبت طبخ دهد و جمع آتش که اسنه طبخ دادن و دفع اسهال
از ان در روز دوام و عصاره مذکور هر ده دو زدن تا بیست دو مرتبه دفع شود
حزن ها ابجد رسد گرفته بنجه جهار سنگ نقل و تخم زنجبیل
در اضعف بربان و اضعف خام کوفته بنجه نگاه دارد دو جهار

نسخه دیگر

نسخه دیگر جهت دفع اسهال ... بعد ... یک نوع اسهال را اکثر کفه
بارد و غیر مفرط با دام حرب گرفته قدری از سبزه علف شیر در آنرا دست کوفته بر آن
بهی و قدری شیره که چون مهر ده نمود باید بالیده بر سفال آب بار بسته رقیق
بر سفته تا نه وباء فرود آورده بعد از آن زرد اسهال کالا آورده بر
طرق مغز با زاین هر دو شیره در آن نمک ریخته در سبب البدار رشته
و صلابه کننده چهار مثقال از هر یک بکمثقال مصطکی مثقال زنجبیل و اضعف رشته
و اضعف خام کوفته بنجه مخلوط باید نمود دو نخود حب ... بکمثقال با شیره بخورد
نسخه مفرد فانض برای ضعف معده و تنج معده و دفع اسهال نمک ... معمول
هر یا قد لوبیا شیره چهار مثقال مصطکی بک ... دو نیم ... یکمثقال دو نیم انگشتار
نیم رشته و چهار ... یکمثقال زنجبیل نیم رشته و نیم ... یکمثقال صمغ عربی
ربع مثقال بمثل یکمثقال کشنیز خشک یکمثقال همه را کوفته بنجه شکوفه ... به هر روز
تا شب ... یکمثقال تا بیست ... بخورد مسهل از تنخواه حکیم ... الوهاب
آن مو ... چهار دانگ ... درخوب نازه خشک چهار ... دو ... بهیدانه
سنگدان چهار ... روغن گاو ... آرد ماش چهار ...
در کجه و مغز ... خشک کنند و همان طرق بر سفال ... لعاب ... لواحق ... له
هر کدام علحده کوفته بنجه دران کجه ... هم مخلوط ... روغن گاو ...

خوردن که یکدام با کلما و شیر گاو و قند خفته و دو مثقال اضافه کرده بوقت خواب تناول نمایند
و بالای آن چیزی دیگر نخورند و خواب بکنند اگر وقت صبح بخورند یک ساعت آب نخورند
نفس کمتر می‌بخشد حب جوارش منقول از حکیم ضیا خواص این عرق [illegible] اما [illegible] باشد با بهی
صداع بلغمی و بادی و درد شکم و سرعت انزال را دفع نماید و [illegible] آورد و دوباره [illegible]
و رنگ چهره را زرد کرده و درد چشم را مفید بود و [illegible] معده را [illegible] طعام را هضم
طعام کند و معده را قوت دهد و [illegible] و دماغ و جگر را قوت بخشد [illegible] طعام
و بعد از طعام خوردن و نسخه‌اش این زعفران [illegible] [illegible] پوست هلیله زرد
بهمن از هر یک چهار مثقال [illegible] [illegible] قرنفل جمع [illegible] قاقله
کاوزبان [illegible] از هر یک سه مثقال قاقله
و [illegible] مصطکی [illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible]
مروارید ناسفته [illegible] از هر یک یک مثقال [illegible] از هر یک
یک مثقال [illegible] معمول حب سازند حب جدوار جدوار زعفران عنبر همه اجزا [illegible]
معمول حب سازند نسخه حب جدوار که [illegible] بود [illegible] از هر یک
[illegible] زعفران [illegible] از هر یک دو درم [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible]
و مشک [illegible] حب سازند حبی که [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible]
با قند حل

[illegible] خشک [illegible] از هر یک [illegible] [illegible] از هر یک
[illegible] [illegible] معمول [illegible] حب کنند [illegible]
و درد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] که [illegible] حرارت کند و لیکن [illegible] [illegible]
و اجزای آن [illegible] از هر یک [illegible] [illegible]
از هر یک [illegible] ربع [illegible] [illegible] کنند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
و لعاب [illegible] ضعف معده [illegible] [illegible]
و درد جگر و رحم [illegible] [illegible] اعضا [illegible] [illegible]
[illegible] حل کنند [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] از هر یک [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

و ... چون باهم زنند تا از هم جدا شود و با نفس ... بجوشانند تا ... مثل لعاب ... زنند

پس از ... صاف کنند و در روغن ... نوعی ... استعمال کنند روغن ...

هر روز ... مرطوب المزاج کار آید ... کشته کند ... علم المعقب ... خواص

... قوت باه و گرمی ... در ... از ... روغن ... دارد

نسخه آن ... [illegible] ... قدر ... الوان

... [illegible] ... همه را

... [illegible] ... قوت ... بخشند

... [illegible] ... آب ... کنند

از هم ... [illegible] ... می افکنند

روغن ... چهار درهم ... [illegible] ... اوراق

... [illegible] ... برگ

... [illegible] ... ده درم ... [illegible] ... از آن

... [illegible] ... بخورد ... [illegible]

... [illegible] ... شود

... [illegible] ... بخورد ... [illegible] ... افزاید

از ... [illegible] ... شود

روغن ... معده را قوت دهد ... [illegible] ... افکنند

و بخورد

دیگر ... معده را قوت دهد و ... [illegible] ... کند ... افزوده

و ... [illegible] ... گرم ... بند

... [illegible] ... روغن ... [illegible]

... [illegible] ... آرد ... [illegible] ... مد

... [illegible] ... دارد

... جمیع امراض ... [illegible] ... ایک

... [illegible] ... همه را

... [illegible] ... دارد

وقت حاجت ... [illegible] ... روغن ...

... [illegible] ... که

... [illegible] ...

... [illegible] ... دیگر ... [illegible]

... [illegible] ... دیگر ... [illegible]

... [illegible] ... کند

... [illegible] ... خر ...

... [illegible] ... گرفته

بر کنند ... [illegible]

روغن ... [illegible] (margin)

... [illegible] (margin)

و عنبر که بر وی تر و ملکی [illegible] و در بعضی نسخ آنکه [illegible] سیصد [illegible] کهر در
بر [illegible] اشن دیدبو [illegible] نسخه دیگر [illegible] مشک [illegible] طیبی خوشبو
از هر یک [illegible] صندل [illegible] کم [illegible] و در سر آن [illegible]
[illegible] کرده [illegible] آنکه نسخه [illegible] علک بود [illegible] برادر دل

حب بخور [illegible] کشنی [illegible] آهن [illegible] صاف [illegible] باش [illegible]
[illegible] عنبر [illegible] و در سر که [illegible] چهار [illegible]
[illegible] نسخه دیگر از [illegible] مثقال [illegible] که
[illegible] از هر یک [illegible] لیمون [illegible] چهار [illegible]
[illegible] اجزا [illegible]
[illegible] که [illegible] در
[illegible] چهار [illegible] جمع
[illegible] عبیر [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] مصطکی
[illegible] از هر یک [illegible]
عالم

[illegible] طعام که و دفع بلغم [illegible]
[illegible] دیگر
[illegible] آنها [illegible] و بعد از آن که اول [illegible] آب [illegible] آن [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] صندل [illegible] میان [illegible]
آب [illegible] دیگر [illegible] آتش نهد [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] و بخار آن
در سبو کرده [illegible] خوشبو گردد [illegible] عود [illegible] خوشبو کند [illegible]
[illegible] در آب [illegible] دیگر [illegible] صندل [illegible]
از هر یک [illegible] در سبو [illegible] آب [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] در دیگ [illegible] و آب [illegible] خوشبو شود دیگر اگر آب را [illegible]
[illegible] سبو [illegible] و دیگر سبو [illegible] و از [illegible]
[illegible] در یک سبو کند و در دیگر [illegible] آب صاف [illegible]
[illegible] آب [illegible] صاف بود حلوای [illegible]
[illegible]

سفید شده سیر حور هندی از پوست پاک کرده هم سیر مغز جلغوزه هم سیر هر یک را جدا جدا بکوبند
و در روغن افکنند و وقت فرود آوردن دار چینی و قرنفل و بخار و قرحا از هر یک شش درم بیده
کرده در وی افکنند و نخساینده تا یکسو و هر روز شش درم بخورد و حلوای [illegible] مجرد را اثر قوی باه است
نوع دیگر سفید مسیحه زرده تخم مرغ پنجاه عدد و سیر گاو هم فی تقوی باه ... بخورد
حلوای زردک زردک پاک کرده هم مقدار یک منبر دو سیر گاو ... افکنند
بعد از آن در روغن گاو بریان کنند و شکر ... تا قوام آید و پس هم قرنفل دار افکنند
تا حلوا شود بعد از آن دار چینی و قرنفل و عود قماری و ... و قرحا
تخم زردک از هر یک ... درم زعفران شش درم کوفته بیخته در وی افکنند و ... اند
تا همه یکجا شود و وقت ... حب دانا یک سیر بخورد و ... ای سیر گاو بخورد حلوای ... زرد
... سیر یک دانه پاک کرده نیم سیر ... گاو ... بخیه شود در ... گنند
و کفچه ... بسوزد بعد از آن ... سیر ... کنند و با هم ... کرده ... بخیه
و بالا ... کنند ... زردک بسیار مقوی باه است و رنگ روی ... زردک را استخوانی
پاک کرده ... نموده ... دار چینی هم ... آنار
زردک را نرم بکوبند و همه را ... خورد و بکوبند ... آب ... نموده ایام ... گیر
... کنند پس از آن برادر ... کرده ... که ... کرده سود
بهتر بود ... هم ... نسخه ... افیون که آتش ... است ... ...
در ... وقت ... افیون ... ماند ... افیون ... مثقال ... وقت خشک

ها ... روز ... چهار ... افیون را ... نسخ ... چهار مثقال اجوائن ... د
... مثقال اجوائن خالص را ... نموده مثقال اجوائن را ... مرد ... اگر کرد
... پیر ... مثقال بخورد ... کند ... علیه کنند
... مثقال اجوائن خالص ... اجوائن خالص زیاده ... مثقال
... افیون ... اجوائن خالص ... اجوائن خالص ... شیره
... مقوی ... وقت ... رود ... کنند
... بخشد و دفع ... بکنند و ... آب ...
... بصره ... افراید و ... امراض ... شود و ... ساعت
... مطر است ... باه را قوت دهد و ... شود ... و
... نفع ... ساعتی است ... بزرگ ... دو ... شده
... مقدار ... کوچک پاره پاره کنند و ... دور کنند و
آب ... بنجه ... بعد از آن در ... آب
... کنند ... در ... ظرف ... ظرف
... است در همه ... که ... آن ... دوام
... خیسه ... بخیه ... خیس ...
هر گاه بخورد ... ماند ... بسیار
... بول ... منعقد ... است ... همه ... تا ...

چون خواهند که ماهی بسیار در دام بگیرند مازه نان و از ارزن مرده کاه بمالند و در آب ریزند
ماهیان بخورند و مدهوش گردند و بر آب آید درست بگیرد و هند قلقل [illegible] بقدر این خواهد
گرم کنند بهاراك هر دو در ستات بر هم آمد بآنگه بکی گروه و در ماندی بکی هزار دنار
تمام کردید بآنگندم ما بود شوند چون موسم قلقلك بر سر چراگاه ایشان و زمین فرو ریزد و از آن
گندم بفکنند مرغان بخورند مست شود و حمله قوت برون نمانند درست بگیرند دهند طیور دیگر
بکار چوب بفاده اگر مطبخ ساز و بازری با نوز السبع و بابد شده هر مرغی که
از آن بخورد و زمین افتد و از طیران باز ماند نتوان گرفت و اگر خواهد که ماهی مدهوش آید
رب طشت در هر دی برند مدهوش آید و دیگر با ضم روغن خشت کهنه اکنهی و دو جلد
در روده سفید است روغن ده نوره گشنیز روغن کمند و سیر خشت است که در دام یکی کند
بک جرس دهر نبرد ازان حسب بابک است کند و در صحاب ان روغن خشت بهم
اندک در آفتاب بدارد چون در خوره ده شود دیگر روغن بهم کرده [illegible] فراه
و این خشت کاس کلهای نفار بهم ارزد حرمدو بر آن سوراخ نهند فرو [illegible] فراه اسه
بنده در سوراخ نفار و الو نفار با بدین نفار و دیگران بنهد و نفار ها بر دو فراه
کاسه بنهد و در دن نفار با کلید مستی با هم اندازد دوش کنند حتی با جلك بر کرده دو
با جلك دیگر اندازد روغن از فراه تکاسه چو هر کند و کار بنهد و در صحن ماهی فرو ده گستردن
ماهی برعشت نوعی دیگر اگر از روغن اول چنانکه گفته بعد نگو ستن خشت بحم درست
بمقدار

بمقدار روغن ماشنده در آن سیخ گرم کنند بعده ماهی را روغن بر ره دهند که بعد بکله جهك بیرون نهد بعده
آن خشت سیاه کنند و تاریك کنند و در ان اندازد و زنبور را کشند اند و در اول فرو
بر دسنو بالای او نهند و جهد کنند و سنو را لعك زرده ماهی با جلك اندازد و چنانکه سنو
در باجلك فرو رسید بخود سوراخ بعد از آن نیز خود در روغن در دیك جوش کرده
بسیار در آن عصفور در دماس طلا کنند و در آن گرم کنند و بعد محکت [illegible]
و دوای منفع و مشتمل و داو امراض بارده از جمله بعد بمقدار سیومل در هم قلقل کرده
هر روز دم بخم کباب خورد بنشین در هم مر رز آمد بعد لقمه ده دادن از کنس و مقدار
ماهی حیره سالو و لقاه دالو با سه جند توان خوردن نوعی دیگر بجهت ظلمت بصر و دمعه
و حرارت و سیلان و ماصر و طفره و درمد و درد و هیج طلا کردن و کحل کردن
نمودن خواه بنفیده بیضه خواه مات ادو سیاه گو حاجه بادنان و در هر دو بر حبره و خواه
برابر ره ز صفت این را بعد سه درم اعنی بکدام مرکشا جنس نوط با مقدار جنسی
از هر یک سماسه برن مثقف ترکیب کف در آب باز دیگر کرده بر تف
در سنگ بصره نوت از هر یک بکدام نمود در ار خوره از هر یک سه ماسه
زرد چ را با صون در ظرف انداز تکلا ارد و در لو ارحش محکم و حبس [illegible] و الورق